

پیشکش "صدرا" عمارت ۱۰۱، خیابان
www.abarestan.info

زنان خود سوخته

پروین بختیار نژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

بایّ ذنبِ قُتلت

(تکویر: ۹)

پیشکش "صراع. ز. ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

به کدامین گناه کشته شدند؟!

زنانِ خودسوخته

[گزارشی از خودسوزی زنان در ایران]

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tbarestan.info

پروین بختیارنژاد



نشر صمدیه

بختیارنژاد، پروین، ۱۳۴۱ -

زنان خودسوخته گزارشی [از خودسوزی زنان در ایران] /

پروین بختیارنژاد، تهران: صمدیه، ۱۳۸۱.

۱۳۱ ص.

ISBN: 964-5790-02-6

۱۰۰۰ تومان

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. زنان - خودسوزی. ۲. زنان - ایران - مسائل اجتماعی و اخلاقی. ۳. فشار روانی. ۴. زنان - ایران - ایلام. الف. عنوان. ب. عنوان: گزارشی از خودسوزی زنان در ایران.

۳۶۴ / ۱۵۲۲

IV ۶۵۴۵ / ۳ ز ۹

۴۷۱۶۲ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران



نشر صمدیه

● زنان خودسوخته

● مؤلف: پروین بختیارنژاد

● ویراستار: ناصر احمدزاده

● شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

● چاپ اول: بهار ۱۳۸۲

● ناشر: صمدیه

● نشانی: تهران، میدان توحید، نصرت غربی، شماره ۲۴، ط سوم.

● تلفاکس: ۶۹۳۶۵۷۵

● قیمت: ۱۰۰۰ تومان

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۲۱	ایلام؛ سرزمین دردهای ناگفته
۳۵	خوزستان؛ فاجعه‌ای انسانی در نزدیکی ما
۴۵	مروری بر مشکلات قبایل و اقوام سنتی مقیم خوزستان
۵۷	کردستان؛ خون‌بس
۶۹	کاری از دستم بر نمی‌آید (بوشهر)
۷۵	داراب؛ ما را همراهی کنید
۸۱	قشم؛ زینت الگویی قابل تکرار
۸۹	هزینه‌های فرد خودسوز

پیوست‌ها

۹۵	ایلام جنگ و دیگر هیچ
۱۰۱	استرس و افسردگی در زنان
۱۰۹	زنان؛ نه سنتی، نه مدرن
۱۱۳	گزارشی از یک روز تعطیل بچه‌های خیابانی
۱۲۷	زنان، سرپرست سه میلیون خانوار

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار

در بهار سال ۱۳۷۸ روزی که برای دیدن نمایشگاه مطبوعات به محل دائمی نمایشگاه رفته بودم، موضوعی در غرفه ایلام مرا به ایستادن و تأمل بیشتر در مقابل این غرفه وا داشت. دیوارک‌های این غرفه از صفحات مطبوعات محلی ایلام با این عنوان که «چرا این زنان خودسوزی می‌کنند؟» پوشیده بود. از مسئول غرفه دربارهٔ عنوان‌های این نشریات محلی و علل این پدیده سؤال کردم.

او هم با همه ادب و متانتی که کاملاً با وجودش عجین شده بود، ولی با لحنی تلخ گفت: «دلایل آن را باید از مسئولان سؤال کنید»، کنجکاوی بیشتر من باعث شد که او توضیحاتی را با لحنی تلخ و دلی لبریز از درد، بدهد. از او پرسیدم: «حاضرید در این مورد مصاحبه‌ای با شما داشته باشم»، او گفت: «بله، ولی نمایشگاه مطبوعات در حال اتمام است، بهتر است شما به ایلام بیایید و از نزدیک مشکلات زنان ایلامی را ببینید و گزارشی مفصل از آن تهیه کنید.

موضوع خودسوزی زنان، دیگر آرام و قرار را از من گرفته و ذهنم را مشغول ساخته بود. وقتی چنین موضوعی را با دوست عزیزم مرضیه آذرافزا مطرح کردم، او هم بسیار با انگیزه و کنجکاو بود که دریابد چرا در ایلام چنین شده است.

آنگاه در اولین فرصت به همراه خانم مرضیه آذرافزا و دو فرزندم (ارشاد ۱۳ ساله و نیایش ۲ ساله) راهی ایلام شدیم و سعی کردیم این موضوع را با هر کارشناس ایلامی در هر سطحی و از هر قشری به گفت‌وگو بگذاریم. ایلامی‌ها نیز که خود از این معضل به ستوه آمده‌اند، با ما نهایت همکاری و همراهی را به عمل آوردند تا شاید مشکلاتشان از این طریق حل شود و به گوش مردم و مسئولان برسد.

با پیگیری این پدیده متوجه شدم که ایلام تنها استانی نیست که خودسوزی زنان، مردان جوان و کودکان در آن بسیار دیده می‌شود، بلکه استانهای دیگری مانند لرستان، کردستان، کرمانشاه، خوزستان، بخشهایی از استان خراسان، چهارمحال بختیاری، اردبیل، آذربایجان شرقی نیز در این معضل با آنها شریک هستند، منتها در این بازی هولناک، ایلامی‌ها گوی سبقت را از دیگر استان‌ها ربوده‌اند.

به هنگام بدرقه افرادی که در ایلام با آنها آشنا شدیم، با چشمانی نگران و بغضی فروخورده از ما خواستند هر کاری که می‌توانیم برای ساکنان این دیار فراموش شده انجام دهیم. در این فضا، ما درختان بلوط کوهستان‌های زاگرس را پشت سر گذاشتیم و به تهران رسیدیم. گزارش کامل آن سفر را در روزهای ۱۵، ۱۶، ۱۷ مرداد همان سال در روزنامه خرداد به چاپ رساندیم. اما خود ایلامیها نیز می‌دانستند که از من و مای روزنامه‌نگار که یک روز از تریبون‌های رسمی قلم به مزد خوانده می‌شویم و روز دیگر در انجمن صنفی به عنوان روز خبرنگار برایمان دست می‌زنند، همین برمی‌آید و نه بیش.

در پاییز همان سال باز به همراه مرضیه آذرافزا راهی خوزستان شدیم و متأسفانه دیدیم در این استان هم این پدیده شوم دامن گسترانیده و چه بسیار زنان و مردان جوان و حتی کودکان را با خود همراه نموده است.

در این استان بود که توانستیم عکس‌های فراوانی از افراد خودسوز در بیمارستان سوانح و سوختگی اهواز بگیریم و همچنین گفت‌وگوهای مفصلی با

کارشناسان این استان داشته باشیم که شرح این سفر در روزنامه آفتاب امروز به چاپ رسید.

وقتی به تهران رسیدیم، در این فکر بودیم که چگونه می‌توان این درد پنهان و جانکاه و به شدت در حال گسترش را به گوش مقامات و مسئولان برسانیم، پس از مقداری پرس و جو و چاره‌جویی، روزه‌ای یافتیم.

در اولین فرصت این عکس‌ها را به همراه گزارش مفصلی در یک صبح زود ماه رمضان به دست خانم زهرا رهنورد در محل دانشگاه الزهرا رساندیم تا او هم این عکس‌ها و گزارش‌ها را به دست شخص رئیس جمهور برساند. بعد از مدتی با خبر شدیم که آقای خاتمی با مشاهده این گزارش‌ها و عکس‌ها در دفتر مشارکت زنان، وابسته به نهاد ریاست جمهوری، با جدیت و سرعت، کمیته‌ای را برای بررسی این مسئله تعیین کرده است. این کمیته یک جلسه نیز از من و خانم آذرافزا جهت گفت‌وگو دعوت به عمل آوردند، ما نیز مشاهدات خود را مفصلاً برای این کمیته طرح کردیم.

اما متأسفانه پس از مدتی متوجه شدیم که این کمیته نیز همچون کمیته‌های مشابه، خود ظرفی شده است برای گرفتن حق جلسه‌هایی که این افراد از نهاد ریاست جمهوری طلب می‌کنند!

اما این که آیا توانستند برای حل این فاجعه کاری انجام دهند یا خیر، فقط خدا می‌داند.

پس از درج این دو گزارش تلفنهای تشویق‌آمیز زیادی از طرف ایلامی‌ها و خوزستانی‌ها، بخصوص اعراب خوزستان به منازل ما سرازیر شد و همچنین رادیوهای متعدد خارجی از ما خواستند که در مورد این گزارش‌ها با آنها مصاحبه کنیم، که در جوابشان گفتیم، این معضلات می‌باید بی‌سرو صدا از طریق کارشناسان ما حل شود و اگر وارد جنجال‌های سیاسی شود، هیچ مشکلی حل نخواهد شد.

پس از چندین ماه، منشی داریوش مهرجویی، طی یک تماس تلفنی با ما گفت: "آقای مهرجویی می‌خواهد شما را ببیند." وی در توضیح علت این دیدار، گزارش خودسوزی زنان ایلامی را مطرح کرد.

در روز و ساعت مقرر، من و مرضیه آذرافزا دیداری با داریوش مهرجویی داشتیم و او را مصمم برای ساختن فیلمی دیگر در مورد زنان دیدیم. بنابراین اطلاعات و تجربیمان را از سفر به ایلام و بررسی پدیده خودسوزی در اختیار او قرار دادیم و همچنین تعدادی از عکس‌هایی را که از زنان خودسوز گرفته بودیم، به ایشان دادیم (تا احتمالاً برای گریم بازیگران‌شان از آنها استفاده کنند). جالب آن‌که در پایان دیدار مهرجویی از من سؤال کرد: "اگر ما با کلیه تجهیزات فیلمبرداری بخواهیم به ایلام برویم، از چه مسیری باید راهی شویم؟" حاصل دغدغه مهرجویی بر مسئله زنان، این گفت‌وگو و عزم مهرجویی، فیلم «بمانی» شد.

در تابستان سال ۱۳۷۹ برای بررسی و تهیه گزارش در مورد خودسوزی زنان راهی کردستان شدیم. البته، گزارش از استان کردستان در روزهایی تهیه شد که بسیاری از مطبوعات بسته شده بودند، عبدالله نوری مدیر مسئول خرداد در زندان بود و ...

خلاصه آن‌که فضا، فضای رونق مطبوعات نبود. روزها، روزهای کساد مطبوعات بود و ما در فضایی اینچنین وارد کردستان شدیم و به جست‌وجو در این باره به سنجندج و حتی کامیاران که روستا - شهری بیش نمی‌نمود، پرداختیم. گزارش در این باره تهیه شد و تجربه‌ی رویارویی مستقیم پدیده‌ی شوم خودسوزی، که در ماهنامه‌ی نافه شماره ۵ به چاپ رسید.

پس از این سه سفر، تقریباً عوامل مهم در شیوع این پدیده برایمان روشن شده بود. و شاید دیگر نیاز به سفرهای طولانی به دیگر استان‌ها نبود. اما باز در همین راستا گزارش‌های کوتاهی در مورد شیوع این پدیده از منطقه قشم، استان بوشهر، شهرستان داراب تهیه و به چاپ رسید. خلاصه آن‌که مقالات و

گزارش‌های این نوشتار حاصل ۵ سال پژوهش میدانی می‌باشد که شاید خود قدمی کوچک برای طرح بخشی از رنج‌های زنان در استان‌های دور افتاده باشد. در همین جا وظیفه اخلاقی خود می‌دانم از مشارکت، همراهی و همکاری خائیم مرضیه آذرافزا، محترم رحمانی، نرگس محمدی و کوثر جمشیدی گوهر که هر یک به سهم خود تلاش فراوانی در تهیه و تدوین این گزارش‌ها داشته‌اند و همچنین از همراهی فرزندان ارشاد علیجانی در این سفرها، سپاس و قدردانی نمایم.

اما ضروری است در این مقدمه علاوه بر توضیح مختصری که درباره به اصطلاح پشت صحنه این کتاب (یا مجموعه گزارش‌ها و تحلیل‌ها) مطرح شده، اندکی نیز بحث مقدماتی محتوایی به عنوان پیش درآمد و پیش نیاز این مجموعه مطرح شود.

کارشناسان علوم اجتماعی، دهه ۸۰ را در ایران، دهه بحران‌های گسترده اجتماعی نام نهاده‌اند. جوان بودن جمعیت کشور از سویی و نیز توسعه نیافتگی در حوزه‌های مختلف انسانی اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، مدیریتی، اقتصادی، سیاسی از سوی دیگر، معجونی از بحران‌های مختلف اجتماعی را برای این دهه از حیات اجتماعی ما به ارمغان آورده است.

یکی از پدیده‌های شوم در دهه اخیر که به نظر می‌رسد در دهه پیش رویمان رو به ازدیاد و تبدیل شدن به یک بحران می‌باشد، خودکشی و خودسوزی زنان و مردان جوان و کودکان می‌باشد.

نسل جوان کنونی ما، نسلی است سرخورده از تنش‌ها و مطالبات برآورده نشده سیاسی و ناامید از آینده شغلی و اقتصادی خویش و گرفتار معضلات فرهنگی و اجتماعی بی‌شمار.

شاید اگر بخواهیم سرخوردگی‌های سیاسی این نسل را در یک مقاله بگنجانیم، حوادث بی‌شمار چند ساله اخیر را می‌توان گواه این مدعا برشمرد.

همان‌طور که می‌دانیم، انسان موجود پیچیده‌ای است و عوامل متعددی در شکل‌گیری رفتارهایش دخالت دارند. ارتباط با دیگری (از فرد گرفته تا جامعه) یکی از این عوامل است. سیاست نیز در رابطه انسان و جامعه قرار می‌گیرد. طبق نظریات روان‌شناسان، ناکامی با پرخاشگری و خودآزاری، رابطه‌ای نزدیک و تنگاتنگ دارد. این واکنش‌ها صرفاً در رفتارهای فردی بروز نمی‌کند، بلکه ظهور این ناکامی‌ها در رفتارهای اجتماعی و سیاسی نیز خودنمایی خواهد کرد

...

به‌هر حال طبق نظرات روان‌شناسان، زمانی که انسان بر محیط خود کنترل دارد از اضطراب و رفتارهای ناسالمش کاسته خواهد شد و احساس مفید بودن و مسئولیت داشتن در کاهش رفتارهای ناسالم آدمی موثر خواهد افتاد. رفتارهای ضد اجتماعی ناشی از عدم احساس تعلق است، انسانی که به هیچ صنف و جمعیت و گروه اجتماعی تعلق خاطر ندارد، در واقع گم شده‌ای دارد، که برای رسیدن به آرامش، ممکن است به رفتارهای ضد اجتماعی دست بزند. دختر و پسر جوانی که باید انواع اجحاف‌ها و حق‌کشی‌ها را ببینند و دم بر نیاورد، او که نتوانسته فریاد بزند، فریادهایش درونی می‌شود و قوای او به سوی تخریب سوق داده می‌شود و نتیجه کارش یک انفجار روانی خواهد بود. خلاصه آن‌که کسی که خود را در جامعه عضوی مؤثر نمی‌داند و خود را بی‌مصرف می‌بیند، کسی که نمی‌تواند از حقوق خود دفاع کند هیچ فرجام مثبتی را نمی‌توان در پیش روی او متصور بود. کسی که در بلا تکلیفی مطلق به سر می‌برد و هیچ روزنه‌ای به آینده نمی‌یابد کدامین امید می‌تواند ادامه حیات دهد؟!

و خلاصه آن‌که اگر بخواهیم به دلایل عمده خودسوزی و خودکشی در کشورمان پردازیم، شاید بتوانیم به این معضلات اشاره کنیم:

۱- اختلافات خانوادگی و عدم امکان هنجارشکنی

۲- فقر اقتصادی و مهاجرت

۳- افسردگی

اختلافات خانوادگی و عدم امکان هنجارشکنی:

اختلافات خانوادگی در دو دهه اخیر به دلیل آگاه شدن زنان از حقوق فردی و اجتماعی خویش در خانواده‌ها بروز کرده است. و گاه زنان و مردان جوانی که بعضاً در استان‌های دورافتاده نیز زندگی می‌کنند، بر اثر پیشرفت در سواد و تحصیل و نیز آموزش‌های غیررسمی از طریق مطبوعات تلویزیون، سینما و رسانه‌ها خواهان حقوق فردی خود می‌باشد، با ارزش‌های محیط زندگی خود تضاد پیدا می‌کند و به عبارت دیگر آنها با هنجارهای جامعه خودش که در واقع قواعد رفتار و معیارهای فرهنگی رایج و حاکم به‌شمار می‌رود، به تعارض می‌رسند.

این هنجارها و ارزش‌ها از ریزترین و خصوصی‌ترین قواعد زندگی تا کلان‌ترین آنها، از گذشته تا آینده را ترسیم کرده است. چنان‌که اگر فردی از این قوانین تخطی کند، با واکنش‌های شدید محیط خویش روبه‌رو می‌شود. اما از آنجا که فرد توان هنجارشکنی ندارد، در رویارویی با معضل خود، به راه‌های مختلف خودآزاری متوسل می‌شود. به‌عنوان مثال، وجود ازدواج‌های تحمیلی که در بعضی مناطق امری عادی تلقی می‌شود، به ازدواج در آوردن دختران جوان با مردان مسن، ازدواج محتوم دخترعمو و پسرعمو در بعضی نقاط، مردسالاری‌های تمام عیار در خانواده که زن از کوچکترین حقوق فردی برخوردار نمی‌باشد، به ازدواج در آوردن تحمیلی دختران در بعضی مناطق برای پایان‌دهی به دعوای طایفگی را می‌توان از این قبیل هنجارهای مشکل‌زا دانست.

دورکهم نیز در کتاب "خودکشی" چنین می‌گوید:

"آدمی با امیال بی‌پایان، هنگامی که هرگز قادر به خشنود شدن نیست و به آرامش دست پیدا نمی‌کند و در وضعیتی قرار دارد که توازن بین امیال و

خشنودی‌ها را نمی‌تواند در خود ایجاد کند، یک ضریب ابتلا به خودکشی خواهد داشت.^۱

وی در جای دیگری می‌گوید:

"در جوامع زیر سلطه سنت‌ها، هر کس از بدو تولد به مشابه فرامین جمعی ثابت است و اگر فردی متناسب با ذوق و شایستگی‌های فردی خویش بخواهد زندگی کند، رفتار او، رفتار غیرعادی می‌نماید."^۲

و باز در جای دیگر همین متن می‌گوید:

"بنابراین مشکل مرکزی جوامع جدید مانند هر نوع جامعه‌ای دیگر، عبارت از رابطه فرد با گروه است. این رابطه از آن جهت دگرگون شده که خود بیش از حد لزوم آگاهی پیدا کرده است. چندان که آگاهی او مانع از آن است که وی هر نوع فرمان اجتماعی را کورکورانه بپذیرد."^۳

ما نیز در بسیاری از روستاها و روستا شهرهای میهنمان شاهد همین امر یعنی پس افتادگی زندگی اجتماعی، فرهنگی دختران جوان و زنان می‌باشیم. تبعیض‌های نادرست، به‌جای تفاوت، در فضای عرف و سنت، رنگ ارزشی و هنجاری به خود گرفته است.

دختران روستایی با تأثیر گرفتن از وسایلی چون رسانه‌های جمعی و با داشتن تحصیلات امروزی در سطوح مختلف و نیز برقراری ارتباط با دیگر شهرها و روستاها دارای آگاهی، حس آرمان‌خواهی و ازسویی دچار کشمکش‌های ذهنی و روانی شده‌اند. بی‌پاسخ ماندن خواسته‌هایشان، اینان را به درون‌گرایی، رخوت فکری و واخوردگی می‌کشاند. این امر نیز باعث بسیاری از ناکامی‌ها و خودآزاری‌ها می‌گردد.

۱. دورکیم، خودکشی، ص ۵.

۲. رمون آرون، مراحل اساسی اندیشه جامعه‌شناسی، ص ۲۷.

۳. پیشین، ص ۲۸.

در همین راستا ناگفته نماند، در استانها و شهرهایی که طلاق را امری مذموم می‌دانند، آمار خودکشی رقم بالاتری را نشان می‌دهد.

فقر و مهاجرت

اصولاً برای تشخیص درجه بیماری و وخامت یک اقتصاد، باید در سطح نوسان نرخ تورم دقت کرد. با نگاه به شاخص رسمی قیمت مصرف کننده که توسط مرکز آمار ایران و بانک مرکزی منتشر شده، ملاحظه می‌کنیم در دوران به کارگیری سیاست تعدیل اقتصادی شاخص نرخ تورم از ۹۱/۸ به ۴۵۸/۸ در مناطق شهری و از ۲۶۷/۲ به ۱۳۸۳/۳ در مناطق روستایی در طول سال‌های ۶۸-۷۵ افزایش داشته است.^۴

و نرخ فقر از ۳۲/۵۹٪ در کل کشور در سال ۶۸ به ۳۸/۹۵٪ در سال ۷۵ و نرخ فقر از ۳۲/۵۹٪ در کل کشور در سال ۶۸ به ۳۸/۹۵٪ در کل کشور زیر خط فقر افزایش پیدا کرده و در واقع تا سال ۷۵، دو پنجم جمعیت کل کشور زیر خط فقر قرار داشتند.^۲

این آمار در سال‌های بعد هم رشد متصاعد فراوانی داشته است. از سویی هجوم گسترده افشار پایین و متوسط جامعه به داشتن دو یا سه شغل از سال ۶۸ به بعد، به قصد افزایش درآمد نیز گواه این مدعاست.

روستاهای کشور از ابتدای انقلاب با ایجاد یکسری نهادهای مردمی نظیر جهاد، برای مدتی کوتاه مورد توجه قرار گرفت، ولی به تدریج در سال‌های اواخر جنگ و دوره پس از جنگ نسبت به گذشته به فراموشی بیشتری سپرده شد، چنان‌که از سال ۶۸ در روستاها نیز فقر افزایش داشته است. در سال ۷۵، نرخ فقر روستایی از سطح ۱۳۵۴ سال فراتر رفته است.

۱. شاخص‌های عدالت اجتماعی در سالهای اجرای سیاست تعدیل دکتر وحید محمودی روزنامه عصر آزادگان

۲. پیشین.

معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی در سال ۱۳۷۸ در میزگرد بررسی عملکرد نهادهای حمایتی، امدادی، بیمه‌ای کشور چنین می‌گوید: "بر اثر سیاست تعدیل اقتصادی" ۱۲ میلیون نفر از جمعیت کشور در فقر مطلق زندگی می‌کنند. شکاف طبقاتی در جامعه کنونی عامل فرآیندهای بزه‌ها و آسیب اجتماعی است و در صورت نپرداختن به حل آن در دهه ۸۰ با مشکلات حاد بیکاری، رشد لایه ضخیم حاشیه‌نشینی، خودکشی و انحرافات جنسی رو به رو خواهیم بود.^۱

اما چگونه است که با تخصیص بودجه ۸۰ هزار میلیارد ریالی به متولیان رفاه اجتماعی در کشور، جامعه ما با افزایش ۱۰۹ درصدی میزان خودکشی و با ۱ میلیون و ۳۷ هزار خانواده بی‌سرپرست و ۹۰ هزار زندانی معتاد و بالاترین تعداد زندانی در جهان بعد از آمریکا روبه‌روست.

در سال ۱۳۷۷ کمیته امداد ۲۵۰ میلیارد تومان از بودجه کشور را به خود اختصاص داده است و براین مبلغ نه دیوان محاسبات کشور و نه سازمان بازرسی کل کشور و نه هیچ ذی‌حساب دیگری نظارت نمی‌کند.^۲

معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی در سال ۷۹ چنین می‌گوید: "در پایان دهه هشتاد ۱۵ میلیون مهاجر از روستاها به شهر خواهیم داشت و این در حالی است که ظرفیت فعلی شهرها جوابگو جمعیت الان آن نیست."

آلونک‌نشینی به‌طور وسیعی در شهرهای بزرگ صورت می‌گیرد. قبل از انقلاب سرانه سن معتادین ۴۰ سال بود، ولی اینک ۲۰ سال است.

در سال ۱۳۷۷ با افزایش ۱۰۹ درصدی نرخ خودکشی در کشور مواه بوده‌ایم. از هر ده نفر اقدام به خودکشی، سه نفر موفق بوده‌اند. در بعضی از استان‌ها نرخ خودکشی نزدیک به بالاترین نرخ جهانی می‌باشد.^۳ خلاصه آن‌که

۱. البته در حال حاضر آمار رسمی از وجود ۳۰ میلیون نفر در زیر خط فقر حکایت می‌کند.

۲. آفتاب امروز، ۷۸/۱۱/۹.

۳. همشهری، مورخ ۷۹/۲/۲۱.

ما با روند رو به رشد و نزدیک به انفجار مهاجرت روستاییان به شهرهای کوچک و بزرگ مواجهیم. ازسوی برخی از این مهاجران با وجود تلاش و کوشش اقتصادی، به خاطر نتیجه نگرفتن از تلاش‌هایشان به نوعی نومیدی و تهی بودن می‌رسند. آنان با وجود تمامی زحمت نمی‌توانند از نظر سطح درآمد، خود را به دیگران که زرق و برق زندگی‌شان بسیار برای این افراد آزاردهنده است، برسانند. در نتیجه آنان در درون خود دچار مشکل می‌شوند و این عقده‌های سرکوفته به صورت غده‌ای چرکین سر باز می‌کند.

همچنین برخی از آنان به خاطر نامتجانس بودن با فرهنگ و شیوه زندگی شهری دچار بی‌هویتی شده و در محیط‌های مهاجرنشین، گاه و بیگاه به خلاف‌کاری‌ها و ارتکاب جرائم دست می‌زنند. به همین ترتیب در بین این افراد آمار خودآزاری و دیگر آزاری بسیار دیده می‌شود.

افسردگی

تعریف روان‌شناسان از افسردگی، عبارت از احساس حزن و اندوه، کاهش علاقه به اطرافیان، حساسیت به نقاط ضعف، خودتحقیری، رنجیدگی خاطر، کاهش قدرت تصمیم‌گیری، خستگی زودرس و نگرانی از ناراحتی‌های جسمی است. آنان دلایل بروز افسردگی را مشکلات اقتصادی، بیکاری می‌دانند. عدم همخوانی بین توقعات، افراد را مبتلا به افسردگی می‌کند که البته این نوع از افسردگی توسط دارو به راحتی قابل درمان می‌باشد.

طبق برخی آمارهای رسمی در استان ایلام، افسردگی زنان ۲ تا ۳ برابر مردان است. در تحقیقات به عمل آمده از ۵۰۱ دانشجوی دانشگاه ایلام، چنین اعلام شده که ۱۲٪ از دانشجویان از افسردگی شدید رنج می‌برند. ۲۹/۵٪ دانشجویان افکار ناامید و ۲۶٪ از این افراد دارای افکار خودکشی بوده‌اند.^۱

همچنین در همایش ملی آسیب‌های اجتماعی، استاد منوچهر شمس خرم‌آبادی از دانشگاه علوم پزشکی ایران طی تحقیقی در بیمارستان شهدای عشایر خرم‌آباد گفته است: "افسردگی مزمن، اعتماد به نفس پایین، اعتیاد به الکل و دارو، حوادث بحرانی در زندگی، ازدواج تحمیلی، بیکاری، افسردگی، از علل اقدام به خودسوزی در استان لرستان می‌باشد."

وی اضافه کرده است: "در روستاها یک دختر ۱۳ ساله را برای حل مشکلات اقتصادی مجبور به ازدواج با یک پیرمرد ۷۰ یا ۸۰ ساله می‌کنند که این امر یکی از عوامل خودسوزی می‌باشد."^۱

دکتر نعمت‌الله تقوی از دانشگاه تبریز در این همایش، درخصوص پدیده خودکشی در آذربایجان شرقی به یک تحقیق از سال ۷۱ تا ۷۵ در بین شهرهای میانه، تبریز، مرند اشاره کرده و می‌گوید: "شهرستان میانه با ۲۲/۶ نفر در هر صدهزار نفر بالاترین میزان خودکشی را داشته و پس از آن مرند با ۷/۲، تبریز با ۴/۲ و اهر با ۲/۶ درصد بالاترین میزان خودکشی را داشته است. میانگین سنی این افراد بین ۱۶ تا ۳۰ سال می‌باشد و نیز ۴/۹٪ از افراد زیر ۱۵ سال را نیز در برداشته است. وی ازدواجهای تحمیلی، اختلافات خانوادگی، بیماری‌های روانی و نیز در بین نوجوانان، محیط خشن و مردسالاری افراطی را از دلایل این امر می‌داند."^۲

همچنین در این همایش، حجت‌الاسلام سیدرضا حسینی جانشین معاونت اجتماعی نیروی انتظامی، بیشترین فراوانی اقدام به خودکشی را متعلق به گروه سنی ۱۸ تا ۲۴ سال عنوان می‌کند و می‌گوید: "جمع فوت شدگان در سال ۷۷ حدود ۹٪ نسبت به سال ۷۶ رشد داشته و در سال ۷۷ تا ۷۹ تقریباً ثابت مانده و در سال ۸۰ نیز حدود ۶٪ کاهش یافته است."^۳

۱. ایوان، مورخ ۸۱/۳/۲۹.

۲. نوروز، مورخ ۸۱/۳/۱۳.

۳. نوروز، مورخ ۸۱/۳/۱۶.

همچنین در سال ۱۳۷۹، واحد تحقیقات بهداشت باروری وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی روی جمعی از دانشجویان دانشگاه‌های تبریز، اصفهان، شیراز، ارومیه، تحقیقی به عمل آورده که نتیجه این تحقیق چنین می‌باشد:

۵۹/۸٪ دانشجویان از نوعی از افسردگی رنج می‌برند.

۳۳/۹٪ دانشجویان دارای افسردگی خفیف می‌باشند.

۱۸/۴٪ افسردگی نسبتاً شدید در آنان دیده می‌شود.

۱/۶٪ دارای افسردگی شدید می‌باشند.^۱

خلاصه آن‌که در بستری از چنین مشکلات، در جامعه‌ای که قداست مرگ بیشتر از زندگی است، جامعه‌ای که حزن و اندوه بیشتر از شادی و شادمانی در آن دیده می‌شود، به ناچار می‌باید شاهد چنین معضلاتی به هم تنیده‌ای باشیم. امنیت، رفاه، عزت نفس و برخورداری از حداقل نیازها، از مهمترین دلمشغولی‌های جوامع انسانی - چه در گذشته و چه در حال - می‌باشد. همین تقاضاها و نیازها باعث پیدایش دولت شده است. در گذشته در جوامع قبایلی وظایف دولت به صورت عاطفی براساس و قوانین نوشته، توسط بزرگان قبایل انجام می‌شده است.

اما اینک در جوامع مدرن به شکل اجباری حقوقی و قانونی توسط دولت‌ها به انجام می‌رسد. هر چند که در برخی کشورهای توسعه‌یافته دولت‌های کلاسیک که صرفاً مسئولیت امنیت و دفاع و قضاوت عادلانه را در بین مردم برعهده داشتند، اینک به دولت‌های رفاه با نظارت کامل نهادهای مردمی تبدیل شده‌اند.

و اما در کشور ما که نه تماماً سنتی است و نه تماماً مدرن، چه باید بکنیم؟ در بخش‌هایی از کشور پهناور ما طایفگی حاکم است و در بخش‌هایی مردم خواهان یک نظام مدرن و یک دولت توسعه‌گرا هستند. آیا در چنین وضعیتی

کاری جز توسعه فرهنگی که باورهای کهنه سنتی را نشانه رود طرحی دیگر می‌توان ریخت؟ و آیا در بخشهایی که مردم خواهان نظام مدرن می‌باشند می‌توان به یک قرائت بومی از مدرنیسم با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه‌مان دست یافت؟

مجموعه گزارش‌های این کتاب، حاصل ۵ سال جست‌وجو و تحقیق، البته با نگاه کنجکاو و روزنامه‌نگارانه، به معضل خودسوزی زنان و مردان جوان و کودکان در استان‌های مختلف می‌باشد. در این گزارش‌ها سعی شده این پدیده شوم از منظر کارشناسان محلی هر استان به نقد و بررسی گذاشته شود و راهبردهای بومی این افراد را با دقت نظر جویا شویم و با دیده تأمل به آن راهکارها بنگریم. امید است نشر این کتاب، گامی باشد برای طرح معضلی فراگیر در جامعه و نیز این گام کوچک بتواند عزم روشنفکران، نواندیشان و متخصصان و انسان‌های مسئول را برای مهار این بحران، راسخ‌تر و استوارتر سازد.

پروین بختیارنژاد

۸۱/۷/۱۵

ایلام، سرزمین دردهای ناگفته

از همان لحظه ورود به فرودگاه کوچک و نوساز استان ایلام، که تک و تنها وسط بیابان، همچون شهابی بود که از آسمان به دیار غربی افتاده باشد، در یک نگاه کوه‌های اطراف و درختان بلوط، از دور غبار گرفته به نظر می‌رسیدند. سکوت غربی بر آنجا حاکم بود و این احساس را برمی‌انگیخت که به سرزمین فراموش شده‌ای قدم گذاشته‌ایم. هر چه به شهر نزدیک می‌شدیم، این احساس در ما قوی‌تر می‌شد.

فضا غم‌زده و بغض‌آلود بود. ایلام شهری است که انگار نمی‌دانیم کجاست. در نگاه اول هیچ مشخصه‌ای ندارد که به چشم مسافر تازه‌وارد بیاید، شاید تنها می‌توان گفت ایلام شهری است نه سنتی و نه مدرن، نه کویری و نه سرسبز، شهری یله و رها.

ایلامی‌ها گشاده‌رو، اندیشمند، بسیار حساس و عاطفی، محجوب اما بی‌نشاطند. ما این راه طولانی را رفته بودیم تا ببینیم زنان گمنام این دیار چرا دست به خودسوزی می‌زنند و در گمنامی جان می‌سپارند؟ کدامین درد جانکاه آنان را طعمه شعله‌های آتش می‌سازد؟ رفتیم تا تراژدی تکان دهنده زنان و مردانی که خود را به کام مرگ می‌افکنند، از زبان خود ایلامی‌ها بشنویم. ما در جست‌وجوی دلایل خودسوزی زنان، راهی ایلام شده بودیم و در آنجا دریافتیم

که ایلام را به حق می‌توان سرزمین دردهای ناگفته دانست. در نگاه اول، احساس کردیم وارد روستا - شهری شده‌ایم که بسیار دیر به دیر، گذر تازه واردی به آنجا می‌افتد. به دنبال فرد صاحب نظری از خود ایلامی‌ها بودیم که اشراف کامل به مشکلات و معضلات استان خود داشته و فرزند همین دیار درد باشد تا بتواند با نگاهی علمی و کارشناسی به موضوع خودسوزی زنان نگاه کند. در این جست‌وجو با حبیب‌الله محمودیان، باستان‌شناس ایلامی آشنا شدیم. وی می‌گفت: "ایلام قبلاً حسین آباد نام داشت. در سال ۱۳۰۹ رضاخان از مجموعه روستاهای حسین آباد، این استان را با اسکان عشایر کوچ‌رو منطقه، بنا نهاد."

با وجود یکجانشینی قاطبه مردم در استان ایلام، روابط انسان و بافت فرهنگی این منطقه، همچنان به طور قوی متأثر از حساسیت‌های فرهنگ عشیرگی و ایلی می‌باشد، هنوز نهاد قبیله با سلسله مراتب ریش سفید و افراد همخون واقعیتی غیرقابل انکار است. این امر تأثیرات شدیدی در شکل‌گیری ساختار اجتماعی و سیاسی منطقه به جا گذاشته است. شاید بتوان گفت این خصیصه مهم‌ترین ویژگی فرهنگی و قومی این دیار است. سپس با دکتر یارمحمد قاسمی، استاد رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه ایلام آشنا شدیم.

از او در مورد خودسوزی زنان سؤال کردیم. او چنین اظهارنظر کرد: "جامعه ما از دهه ۴۰ به بعد با یک حرکت شهرنشینی مواجه می‌شود. این حرکت صرفاً فیزیکی نیست، بلکه سنت‌ها، فرهنگ و باورهای را نیز به همراه خود آورده است.

ایلام در بین استان‌های کشور با یکی دو استان دیگر مانند کهگیلویه و بویراحمد و چهار محال بختیاری مشابهت ساختاری دارد، ولی از نظر اقتصادی و سیاسی با آنان متفاوت است. اگر به سابقه شهرنشینی در کرمانشاه و کردستان مراجعه کنیم، خواهیم دید که آنان سابقه‌ای طولانی در شهرنشینی دارند ولی ایلام دارای چنین سوابقی نیست.

ایلام، ۷۰ سال پیش یک ساختمان داشت که آن هم متعلق به خان بود و هیچ ساختمان مسکونی دیگری نداشته است.

دکتر قاسمی افزود: «ما جامعه‌ای ایل تبار هستیم، در ایلام روابط براساس پیوندهای خونی، قبیله‌ای است. در اینجا عواطف حرف اول را می‌زند و ما در این جوامع شاهد انتخاب نمایندگان و مدیران براساس عواطف قبیله‌ای و نیز برآوردهای احساسی و قومی هستیم که به اعتقاد من، ما بیشتر از هر چیزی احتیاج به کار فرهنگی داریم، تراکم علمی و فرهنگی ما در ساختار ایلی متمرکز شده است نه در ساختار شهرنشینی.

زن ایلی با شوهری قدرتمدار مواجه بود که با آمدن به شهر محدودتر شده و بدین شکل زمینه‌های یک آسیب اجتماعی به وجود آمده است. زن ایلی، از آنجا که همه درها را به روی خود بسته می‌بیند، و این حالت را هم یک تقدیر می‌داند، دست به خودکشی می‌زند.

زنان ایلامی احساس بی‌قدرتی می‌کنند، ما شاهد دو دهه خودکشی در ایلام بودیم و هیچ‌گونه پیشگیری هم نکرده‌ایم. ولی آنچه را که من در این امر مؤثرتر می‌دانم، پیدایش احساس تنهایی و بی‌قدرتی در زنان است. در ایلام، در محیط‌های کاری، زنان مورد مشورت مردان خود قرار نمی‌گیرند.

دکتر قاسمی در پایان گفت: «در ایلام نه خانه فرهنگ داریم و نه ورزشگاه و یا محلی برای تفریح. و مهم‌تر و کلان‌تر از آن هنوز موفق به ایجاد پژوهشکده‌های علمی و تحقیقی نشده‌ایم و ارتباط فرهنگی بین فرهنگیان استانی و کشوری را نیز برقرار نکرده‌ایم. جدا از فقدان فضای فرهنگی؛ امکانات آموزشی نشریات و مکتوبات نیز وارد استان نشده است. پس طبیعی است با شهرهایی مواجه‌شویم که بیشتر یک روستا - شهر هستند تا یک شهر با نهادهای مدنی برای یک زندگی شهری.»

آقای سلیم‌بیگی، نفر اول شورای شهر ایلام نیز در این مورد چنین می‌گوید:

"عدم استقلال زنان، کم‌رنگ بودن حضور زنان در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی، بیکاری، سرخوردگی و افسردگی شدید، نامناسب بودن صحنه‌های سیاسی و اجتماعی برای جوانان و زنان ارتباط نامناسب در خانواده‌ها و محدودیت‌های بی‌اساس و بدون توجه به نیازهای زنان و جوانان، نبودن فضاهای تفریحی، نبودن امکانات فرهنگی و تفریحی، هنری و نمایشی، بافت نامناسب و چهره‌خشن شهری، نبودن مأمّن و پناهگاه اجتماعی برای زنان از عمده دلایل خودسوزی زنان و جوانان در این استان می‌باشد.

آقای مهندس حسینی یکی از اعضای شورای روستای میشقاس که به کشاورزی مشغول است، نداشتن برنامه‌ریزی‌های دقیق اقتصادی، فقر، نبودن روان‌پزشک، نداشتن فرهنگ مراجعه به روان‌پزشک و بها ندادن به برنامه‌ریزی‌ها در خواست‌های اقتصادی مردم ایلام از طرف مسئولان را از دلایل خودسوزی زنان و جوانان در این استان می‌داند.

پرویز طهماسبی از فرهنگیان شهر ایلام، معتقد است عامل دور بودن استان ایلام از پایتخت، ایلام را از پویای و رونق انداخته است. به گفته وی قرار گرفتن تمام غرب ایلام در همسایگی کشور عراق، در شرایط فعلی از بدشانسی‌های جغرافیایی استان ایلام است که بن‌بست کوری را برای این مردم ایجاد نموده است و عملاً این استان را از رونق صنعتی و اقتصادی محروم ساخته است. ایلام چوب فراموش شدگی ناشی از قدرت متمرکز با بی‌برنامگی و عدم توزیع صحیح امکانات در مدیریت کلان کشور را قبل و بعد از انقلاب خورده است.

دکتر ساغری و آقای عالی‌پور از اعضای شورای شهر ایلام نیز در این مورد معتقد بودند که حاشیه‌ای بودن استان و جنگ ۸ ساله و بعد از آن هم عدم رشد و سازندگی در این استان، باعث شد تا این منطقه از وجود جاذبه‌های صنعتی، کشاورزی و توریستی محروم باشد. تنها کارخانه موجود در ایلام، یک کارخانه آسفالت‌سازی است، و همین امر باعث شده $\frac{1}{3}$ مردم ایلام زیر پوشش کمیته امداد بوده و به این ترتیب امکان کار دوم برای کارمندان وجود

ندارد. آموزش‌های فنی و حرفه‌ای در این استان کم است. بازسازی استان نیمه کاره مانده و همه تأکید دارند که جنگ، از نظر روحی آثار سختی بر جای گذاشته و باعث پیدایش افسردگی شده است. خلاصه حرف همه این است که این استان نیاز به توجه بیشتری دارد.

رحیمی یکی دیگر از اعضای شورای شهر ایلام، معتقد است تغییر سریع مدیریت‌ها یکی دیگر از مشکلات استان ایلام است.

فرنگیس علیان عضو علی‌البدل شورای شهر ایلام، معتقد است که زنان در ایلام از هرگونه تشکل سیاسی و فرهنگی بی‌بهره هستند. او می‌گفت ما تشکلی نداریم که زنان حرف‌ها و مشکلاتشان را بتوانند در آن قالب بیان کرده و راه حلی را با همفکری هم برای آن پیدا کنند. وی گفت: "من مهم‌ترین عوامل ناکامی بانوان در مشارکت‌های اجتماعی سیاسی و فرهنگی را این چنین می‌بینم:

۱. عدم فضای مناسب در متن جامعه به منظور فعالیت‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی

۲. فقدان تشکل‌ها و صنف‌های سیاسی و فرهنگی

۳. ترس از فرهنگ و باورهای سنتی و عدم برنامه‌ریزی مناسب جهت زدودن خرافات از دامن فرهنگ و مذهب

۴. فقدان رسانه‌های گروهی و جمعی مسئولیت‌پذیر و هوادار توسعه کلان و مشارکت همه‌جانبه در سطح استان ایلام

یکی دیگر از مشکلات زنان ایلامی این است که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در حال متحول شدن است، ولی نقش زنان در خانواده ایلامی و اجتماع ایلامی دچار تحول نشده و این خود بستر مهمی برای ایجاد تناقضات جدی برای زنان ایلامی می‌باشد.

در ضمن، به نظر من اکنون زمان آن فرا رسیده تا زنان زجر کشیده این دیار که در زیر یوغ باورها و سنت‌های گذشته، هویت خویش را به تاراج رفته و

لگدمال شده می‌پندارند، این بار با حضور چشمگیر خود، زمینه را برای نهاده‌ها شدن خواسته‌های حقوقی و قانونی خود فراهم کنند تا در سایه سار سبز حضور فعالشان، آرامش فردایی بهتر را تجربه کنند.

با شنیدن این سخنان دریافتم که ایلام، عروس زیبای زاگرس، بار گرانی از مشکلات را بر دوش خود حمل می‌کند، آن‌چنان که توان و بردباری خود را از دست داده است. سراغ آقای دکتر زاهدی، استاندار ایلام رفتم تا ببینیم او در این باره چه نظری دارد.

استاندار ایلام در این مورد چنین گفت: "هر چه بیشتر پیش می‌رویم، می‌بینیم که مشکلات ایلام معلول سیاست‌گذاری‌های غلط مسئولان گذشته می‌باشد. بخشی از مشکلات، فرهنگی و بخشی هم اقتصادی است.

این امر قابل پیش‌بینی بود که ایلام یک جنگ هشت‌ساله را پشت سر گذاشته و قطعاً پیامدهای طولانی را در پیش خواهد داشت. بررسی این، پدیده نیازمند کار کارشناسی دقیق و منظمی در این مناطق بود تا مشکلات، این چنین تلنبار نشود.

ایلام هشت‌سال درگیر جنگ بوده و آسیب‌های اجتماعی فراوانی به خود دیده است. ایلام استانی است که همه نقاطش در زیر فشار جنگ قرار داشته و در نتیجه، وسعت این آسیب‌ها بسیار زیاد است.

افسردگی، عامل عمده‌ای در خودسوزی‌ها و خودکشی‌ها به شمار می‌رود و مشکلات اقتصادی هم مزید بر علت می‌باشد. البته لازم به ذکر است که مقوله خودکشی از سال ۱۳۷۰ به طور جدی رشد چشمگیری داشته است. از میزان خودکشی‌ها در سال‌های جنگ، آمار دقیقی در دست نیست. در سال‌های اولیه بعد از جنگ هم آمار کم است، ولی از سال ۷۰ به بعد رو به افزایش بوده است. در سال ۷۴ و ۷۵ مسئولان وقت استان به این مسئله توجه نموده و مطالعه‌ای هم انجام داده‌اند.

در آن دوره براساس نتایج به دست آمده، ستاد پیشگیری از خودکشی با چند راهکار مختلف و متنوع شروع به فعالیت می کند، اما در بسیاری مواقع پیشگیری در کار نبود، بلکه با معلول برخورد می شد ولی من معتقدم که در سال ۱۳۷۹ قدری از میزان خودسوزی ها کم شده است، هر چند این کاهش چشمگیر نبوده است. در گذشته بیشترین خودکشی را در فصل بهار داشتیم و الان این فصل در حال تغییر است، اما علت آن را هنوز متوجه نشده ایم.

در مورد آمار خودسوزی ها از آقای زاهدی پرسیدم ایشان در جواب گفت: "در سال ۷۷، ۳۶۶ مورد خودکشی ثبت شده است. و در مورد راهکارهای حل این مسئله اشاره کرد: «راهکاری که در حال حاضر بهزیستی به آن پرداخته این است که افراد مستعد خودسوزی را شناسایی و آنها را توجیه کنند تا مشکل آنان حل شود. اما به نظر من با این شیوه ها این مشکل حل نمی شود و باید کارهای زیربنایی کرد. مگر ما چند نفر را می توانیم شناسایی کنیم تا بتوانیم جلوی این کار را بگیریم؟ از سویی افرادی که بخواهند خودکشی کنند، معمولاً به سرعت و در یک لحظه تصمیم می گیرند و عمل می کنند. البته عامل دیگری که در خودسوزی ها خیلی مؤثر بوده، فقر اقتصادی مردم ایلام می باشد. نرخ بیکاری! میزان بیکاری در استان ایلام ۱۶/۵۱ می باشد و تعداد افراد خانوار نیز زیاد است. عده ای به دلیل عدم دسترسی به غذای کامل، دست به خودسوزی می زنند. در این استان، شهر آبدانان فقیرترین شهر می باشد که خودسوزی نیز در آن زیاد اتفاق می افتد.»

دکتر مروارید رئیس دانشگاه علوم پزشکی ایلام هم گفتنی های بسیاری در این مورد دارد. پای صحبت او می نشینیم.

وقتی در مورد معضل خودسوزی از او سؤال می کنیم. او چنین توضیح می دهد: "در ایلام، هم اقدام به خودکشی و هم خودکشی موفق در زنان بیشتر است. خودسوزی بین خانم ها بین سنین ۱۵ تا ۳۰ سال اتفاق می افتد. البته این امر بحث اجتماعی وسیعی را می طلبد. اما یکی از دلایل آن هم مسائل فرهنگی

است. بحث دیگر ظلمی است که در جوامع عشایری به صورت مضاعف بر زن‌ها می‌رود. تعصبات بی‌جا، ازدواج‌های تحمیلی و تهمت‌زدن به زن‌ها، از سویی دیگر چون جو فرهنگی به گونه‌ای است که زن از طرف پدر، مادر، برادر و فامیل تحت فشار قرار می‌گیرد، وضعیت و ذهنیت فرد به گونه‌ای می‌شود که جز خودسوزی راه دیگری برایش باقی نمی‌ماند. و این از ضعف‌های فرهنگی این مناطق می‌باشد. مسئله بعدی در این استان فقر است. طبق آمارهای رسمی، ۲۵٪ مردم تحت پوشش نهادهای حمایتی می‌باشند. البته اگر افراد دیگری را در این آمار اضافه کنیم بیش از ۵۰٪ از مردم شدیداً زیر خط فقر زندگی می‌کنند. رقابت در جوانان و ماجراجویی‌ها را هم می‌توان عامل دیگری در خودسوزی‌ها دانست. در اینجا مراکز فرهنگی، تفریحی و ورزشی از قبیل پارک، کتابخانه، ورزشگاه و سینما وجود ندارد. در این مورد ما نیز مثل همه جای کشور مشکلات آماری داریم. مشکل دیگر آن است که ما موضوع خودسوزی را همیشه محرمانه تلقی کرده‌ایم، در حالی که یک روز باید این واقعیت را قبول کنیم که باید روی این مسئله، کار کارشناسی دقیقی انجام گیرد.

در این استان محدودیت و محرومیت به حدی است که مراکز فرهنگی و تفریحی و ورزشی از قبیل پارک، کتابخانه ورزشگاه و سینما وجود ندارد. چنان‌که به‌تازگی در خارج شهر ایلام پارک نیمه تمامی احداث شده که چند عدد وسیله شهرسازی برای بچه‌ها گذاشته شده است. خانواده‌ها می‌توانند شب‌ها به آنجا بروند، غذایی بخورند، موسیقی‌ای گوش کنند و همزمان بچه‌ها به بازی و تفریح بپردازند. همین امر باعث شده که سطح خودکشی‌ها در این شهر تا حدودی آفت کند.

در دوره هشت ساله جنگ، این استان هر چه داشت از دست داد و بعداز پایان جنگ هم چندان عنایتی به این استان نشده است.

دکتر همتی معاون دکتروارید نیز در این مورد چنین اظهارنظر کرد: "در شهرستانی که من مسئول آنجا بودم، خودسوزی به خوردن سم و گچ تغییر

شکل یافته و به هر حال روش عوض شده است. این یک گام به سوی موفقیت است. موضوع خودسوزی، حکایت ایدز است که سال‌ها آن را کتمان کردیم، ولی به هر حال مجبور شدیم برملا کنیم. در مجموع، فقر، اختلافات خانوادگی، معضلات فرهنگی و جنگ که کل زیرساخت‌های استان را خراب کرده و کمبود امکانات پس از بازگشت مهاجران جنگی از عوامل مهم خودکشی‌ها می‌باشد.

همان طور که برخی از کارشناسان این استان بخشی از مشکلات این استان را فرهنگی دانستند، فکر کردیم وظایف اداره ارشاد این استان بسیار سنگین می‌باشد و این اداره می‌تواند نقش مفیدی را در تحولات فرهنگی این استان بازی کند. بنابراین سراغ آقای علی مراد ادیب یکی از مسئولان اداره ارشاد ایلام رفتیم تا ببینیم آنها در این مورد چه فکر می‌کنند و چه راهکارهایی را در پیش گرفته‌اند.

علی مراد ادیب یکی از مسئولان اداره ارشاد ایلام که دلی پردرد از مشکلات انبوه شده استانی خود دارد، در این باره چنین می‌گوید: "زمانی که جنگ بود، ما در خط اول بودیم، حالا که بحث سازندگی است. ما در خط آخر قرار داریم. من از همه مسئولان می‌پرسم که آیا حق ما این است؟ و این در حالی است که ما عزیزان بی‌شماری را از دست دادیم و هشت سال استرس روانی داشتیم. شما برای سازندگی و آرامش ما چه کرده‌اید؟"

از او در مورد فعالیت‌های اداره ارشاد ایلام سؤال می‌کنیم. در جواب می‌گوید: "۸۰٪ کارمندان اداره ارشاد ایلام زیردیپلم هستند. کارمندان از نهادهای مختلف در این اداره مشغول هستند. بنیاد امور مهاجرین منحل شده و همه به اداره ارشاد منتقل شده‌اند. اداره مخابرات، کارمندان ناکارآمدش را به اینجا انتقال داده؛ اینان چه کار فرهنگی می‌توانند بکنند؟ مدیرکل اداره ارشاد ایلام تاکنون بارها و بارها عوض شده است، با این وضع چگونه می‌شود سیاست‌گذاری‌های فرهنگی درازمدتی را طراحی کرد؟"

همان‌طور که می‌دانید موسیقی جایگاه خاصی در بین ایلامی‌ها دارد، ولی عده‌ای موسیقی را حرام اعلام می‌کنند. آخر چطور امکان دارد که موسیقی در تهران حلال، ولی در ایلام حرام باشد؟

چندی پیش یک گروه موسیقی به نام گروه اندیشه از کردستان به اینجا آمده بود، آنها را به شهرستان‌های مختلف می‌فرستادیم و استقبال از آنها بسیار شدید بود. مثلاً وقتی این گروه را به دره‌شهر فرستادیم، آن قدر استقبال از آنها زیاد بود که یک نفر قفسه سینه‌اش شکسته شد، یکی دیگر انگشتش لای در گیر کرده و نزدیک بود قطع شود، ولی در سرابله، امام جمعه با آنها مخالفت کرده و می‌گوید اینها لهو و لعب است و برنامه قطع می‌شود! آخر ایلام مگر جزء ایران نیست، این گروه در تهران به راحتی برنامه اجرا می‌کند، ولی در ایلام حرام اعلام می‌شود.

خانم بازتاریان، کارشناس مددکاری نیز در مورد خودسوزی زنان چنین اظهارنظر می‌کند: "من پدیده جنگ را در خودکشی‌ها خیلی مؤثر می‌بینم، ولی در مقایسه با دیگر مناطق جنگی، ایلام تنها استانی بود که مردم، شهرها را خالی نکردند و درگیری مردم با جنگ بیشتر شد. بچه‌های ما با فرهنگ جنگ بزرگ شدند. کودکان در نگرانی، اضطراب، ترس و دلهره به دنیا آمدند و رشد کردند و قد کشیدند. همه می‌دانیم که جنگ مساعد کننده شرایط بغرنج روانی است. از سویی به دلیل بمباران‌هایی که مرتباً در ایلام صورت می‌گرفت، شکستن مستمر امواج صوتی تأثیرات منفی غیرقابل انکاری بر ذهن و روان مردم باقی گذاشته است."

وی افزود: "نکته دیگری را که لازم به ذکر آن می‌دانم آن است که به دلیل غالب بودن روابط خشن مردسالارانه در برخورد با زنان، محبتی که یک دختر در خانه پدر و یک زن ازسوی همسرش باید ببیند و به لحاظ عاطفی اشباع شود، در این منطقه وجود ندارد. روابط کاملاً یک سویه و تحکمی است."

همچنین عدم وجود امکانات ورزشی، عدم فضای شاد نیز مزید بر علت می‌باشد. هنوز سینما رفتن زنان در ایلام جا نیفتاده و امکان ندارد.

خانم بازتاریان همچنین تحقیقی از جوانب مختلف روی ۲۲ نفر که اقدام به خودسوزی نموده‌اند، انجام داده که حاصل آن تحقیق چنین می‌باشد:

از میان ۲۲ نفر خودکشی کننده، ۲ نفر همین یک بار را اقدام به خودکشی کرده‌اند که باعث مرگشان شده است (تقریباً ۹٪ از کل).

۹ نفر بین یک تا دو بار اقدام به خودکشی نموده‌اند (تقریباً ۴۱٪ از کل).

۱۱ نفر بیش از دو بار اقدام به خودکشی نموده‌اند.

همچنین از بین ۲۲ نفر خودکشی کننده، ۱۰ نفر (تقریباً ۴۵/۵ درصد از کل) پدر و مادرشان با هم زندگی نمی‌کنند.

۱۵ نفر (تقریباً ۶۸/۲ درصد از کل) در مواقع سخن گفتن بیشتر تفکرات رؤیایی دارند.

از بین این افراد ۸ نفر (تقریباً ۳۶/۴٪ از کل) در موقع سخن گفتن مطالب را فراموش می‌کردند.

تعداد ۱۵ نفر (تقریباً ۶۸/۲٪ از کل) برای سخن گفتن با دیگران مشکل داشته‌اند.

از بین این ۲۲ نفر، (تقریباً ۶۳/۶٪ از کل) در موقع کار کردن در رؤیا غوطه‌ور بوده‌اند، طوری که از کارهای معمولی غافل می‌شدند و تعداد ۱۴ نفر (تقریباً ۶۳/۶٪ از کل) از اشیای اطرافشان ترس و هراس داشته‌اند و ۱۰ نفر (تقریباً ۴۵/۵٪ از کل) بدخلق بوده‌اند. ۱۶ نفر (تقریباً ۷۲/۷٪ از کل) احساس گناه می‌کردند. و ۵ نفر (تقریباً ۲۲/۷٪ از کل) آزار و اذیت دیگران را دوست داشته‌اند.

از این تعداد ۹ نفر (تقریباً ۴۰/۹٪ از کل) تمایل به پرت کردن و شکستن اشیاء و ۹ نفر (تقریباً ۴۰/۹٪ از کل) لرزش اندام داشته‌اند.

همچنین از این تعداد ۱۶ نفر (تقریباً ۷۲/۷٪ از کل) کم تحمل بوده و زود از جا در می‌رفته‌اند.

از این افراد، ۱۶ نفر (تقریباً ۷۲/۷٪ از کل) از آینده بیم داشته. ۱۵ نفر (تقریباً ۶۸/۲٪ از کل) نسبت به روابط و مناسبات اجتماعی بی‌میل بوده‌اند.

همچنین ۱۵ نفر (۶۸/۲ درصد از کل) در انجام امورات روزمره در خود احساس ضعف و ناتوانی می‌کردند.

تعداد ۱۱ نفر (تقریباً ۵۴ درصد) خود را برای انجام هر کاری، سرزنش می‌کردند.

۱۵ نفر (تقریباً ۶۸/۲ درصد از کل) احساس تنهایی می‌کردند.

۱۳ نفر (تقریباً ۵۹/۱ درصد از کل) اغلب حالتی غمگین داشته‌اند.

۱۷ نفر (تقریباً ۷۷/۳٪ از کل) نسبت به زندگی احساس پوچی و بی‌ارزشی داشته‌اند.

خانم بازتاریان از این تحقیق چنین نتیجه می‌گیرد که در جامعه ایلامی به علت ماندگاری فرهنگ سنتی و قدیمی و ایجاد تنگناهای زندگی برای جوانان، عمل خودکشی به وفور انجام می‌گیرد. همچنین اعمال زور از سوی افراد مستبد باعث تشدید نه تنها خودکشی، بلکه بسیاری از بزهکاری‌های دیگر نیز در استان می‌شود.

به نظر می‌رسد در جامعه ایلامی قشر کم درآمد به علت کمبودهای اقتصادی و اجتماعی دست به عمل خودکشی می‌زند. البته بعد از استخراج پرسشنامه مشاهده نمودیم که قشر مرفه ایلامی که از خانواده با سواد می‌باشند نیز در آمار خودکشی سهمی به خود اختصاص داده‌اند که متأثر از عوامل اجتماعی می‌باشد. این افراد با وجود رفاه اقتصادی دارای روحیه خسته، عصبی، بدخلق، ناآرام و غمگین بودند.

در پایان باید بگویم که عوامل بسیاری در تحقق بخشیدن به خودکشی مؤثر می‌باشند و ممکن است کسی با یک یا چند مورد از این موارد دست به گریبان باشد، ولی هیچ وقت قصد خودکشی نکند، اما فقط ایجاد یک جرعه ناخواسته باعث فاجعه خودکشی می‌گردد.

آمارهای سازمان بهزیستی ایلام در سال ۷۶ که به مسئله خودکشی‌ها برحسب نوع مشکل پرداخته، در تحلیل علت این پدیده چنین نتیجه‌گیری کرده است:

مشکلات خانوادگی ۳۰/۸ درصد،

مشکلات مالی و اقتصادی ۱۷/۹ درصد،

مشکلات روحی و روانی ۱۶/۲ درصد،

مشکلات بین فردی ۳/۴ درصد،

مشکلات تحصیلی ۶ درصد،

مشکلات اخلاقی و ناموسی ۳/۴ درصد،

مشکلات جسمانی ۰/۹ درصد.

موضوعات نامعلوم ۱۶/۲ درصد از این آمار را به خود اختصاص داده است. زمانی که ایلامی‌ها از ایلام باستان به سخن می‌نشینند، از نگاهشان غرور و سربلندی موج می‌زند، اما زمانی که از زمان حال خود سخن می‌گویند، بغض تلخی در گلو دارند، که باید با احتیاط سنگ صبورشان شوی تا راز دل با تو بگویند.

خلاصه آن که سرزمین خورشید را ابرهای سیاه و تیره‌ای احاطه کرده و دور کردن این ابرهای سیاه همتی بلند، دانشی به قدر کفایت، مدیریتی آگاه به مشکلات و نیز اصول مدیریت بحران را می‌طلبد تا با وزیدن نسیمی تند، ابرهای تیره را پس زند و تالو خورشید را به این سرزمین و به این مردم که صبوری‌شان به پایان آمده، ارزانی دارد.

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

خوزستان، فاجعه‌ای انسانی در نزدیکی ما*

شیوع پدیده هولناک خودسوزی از زنان و جوانان به کودکان خردسال، هر انسانی را وا می‌دارد که این ناهنجاری اجتماعی را در نقاط محروم کشور جدی بگیرد و با طرح آن، همه کارشناسان را به یاری طلبد تا افکار انسانی و بلندشان با طرح راهکارهای علمی چاره‌ای بیندیشند.

خوزستان

به دنبال کنجکاوی درباره مسائل زنان، راهی خوزستان شدیم؛ منطقه‌ای که شاید قسمت اعظم ثروت‌های ملی ما در این منطقه باشد. به سراغ بیمارستان سوانح و سوختگی اهواز و پزشک جوان و اهل درد این بیمارستان، دکتر قنواتی رفتیم.

وارد سالن که شدیم، صدای فریاد خدیجه دختر ۱۲ ساله‌ای که دست به خودسوزی زده تمام سالن را پر کرده بود، او از عمق جانش فریاد می‌کشید و تاب و توان خود را از دست داده بود. جسم سوخته و نحیفش دیگر تحمل داروهای شیمیایی را نداشت. پزشکش می‌گفت: "پوست قسمت‌های سالم

* آفتاب امروز، شنبه ۲ بهمن ۱۳۷۸.

بدنش را به پشت او پیوند می‌زنیم، اما بدنش آنقدر ضعیف شده که پیوند را نمی‌پذیرد و اینک پس از گذشت پنج ماه، بهبودی حاصل نشده است. بعد از مدت‌ها فریاد کشیدن، بدن نحیف و کوچکش را مانند یک تکه چوب سوخته بر روی تخت گذاشتند، رنگ رخسارش زرد و لبانش خشک شده بود، قطرات اشک در کاسهٔ چشمان بی‌رمقش جمع شده و توان ریختن بر صورت تکیده او را نداشت و ما با دیدن این صحنه نمی‌دانستیم که از او چه بپرسیم، به او چه بگوییم و فقط نگاه‌های دردآلود خدیجه بود و ما.

به سختی بغضمان را فروخوردیم. از او پرسیدیم چرا دست به خودسوزی زده‌ای؟ بی‌مقدمه گفت: «خانم! ما خیلی فقیریم. ۹ تا بچه‌ایم. من از همه کوچکترم، پدر ندارم. پدرم دو ماه است فوت کرده، برادرم خرج ما را می‌دهد. او کارگر است، زنش هم مرده، بچه او پیش ماست، ما خیلی فقیریم.»

روی تخت دیگر، دختر ۱۷ ساله‌ای بستری است. دلیل این کارش را پرسیدم، پرستار گفت: «پدر و مادرش سال‌ها پیش از هم جدا شده بودند، بعد از سال‌ها مادرش آمده بود او را ببیند. او از پدرش خواسته که پیش مادرش برود، اما پدر اجازه نداده بود.»

پرستار ادامه داد: «خودسوزی او بالای ۸۰ درصد و مرگش حتمی است.» یک زن جوان حامله نیز به دلیل درگیری با فرزندان هوویش خودسوزی کرده بود، خودسوزی او بالای ۸۰ درصد است و پرستار می‌گوید: «مرگ او نیز حتمی است، ولی او بی‌نهایت امیدوار است. در نگاهش یک دنیا التماس به نگاه محبت‌آمیز، به دست نوازشی از سر مهر و دوستی، به لبخندی که نوید زندگی بهتری را به او بدهد موج می‌زند. هنوز از زندگی با شوهرش و از فرزندان هوویش که آنان را بخشیده، می‌گوید. از کودک ۵ ماهه‌ای که در شکم دارد و امید به ادامه زندگی.»

در اتاق دیگری زن ۵۴ ساله‌ای با سوختگی بالای ۸۰ درصد بستری شده است. چشمان بی‌سو، لبان سوخته و ترک خورده و پوست سوخته و هزار رنگ

شده او حکایت از مرگ دارد. هیچ اثری از زندگی و حیات در او به چشم نمی‌خورد، نه امیدی و نه مقاومتی، فقط مرگ را می‌طلبد و دیگر هیچ. در دیگر اتاق‌های بیمارستان نیز زنان خودسوخته دیگری بستری هستند و عده‌ای با وجود دست زدن به خودسوزی، این کار خود را کتمان می‌کنند. شاید هراس از آینده آنان را وامی‌دارد که کار خود را کتمان و سکوت کنند و آن را حادثه‌ای اتفاقی جلوه دهند. سپس به بخش مردان رفتیم. فریادهای ضجه‌واری ما را در جای خود میخ‌کوب کرد، صدا، متعلق به پسر جوانی با سر و صورت سوخته بود که در راهروی بیمارستان استاده بود و ظاهراً از پرسنل آنجا چیزی را طلب می‌کرد. او را آرام کردند و به اتاق باز گرداندند. دکتر قنواتی برای ما توضیح داد که این جوان ۱۸ ساله مبتلا به اسکیزوفرنی است که به تازگی برادر خود را که مجروح شیمیایی جنگ بوده از دست داده و در نتیجه شوک وارده، خودسوزی کرده است.

گفت‌وگو با دکتر قنواتی

پس از این صحنه‌های تکان دهنده، با دکتر قنواتی، پزشکی که به درمان خود سوخته‌ها مشغول است به گفت‌وگو نشستیم.

اولین سؤالی که از دکتر قنواتی پرسیدیم این بود که:

آیا خودسوزی در خوزستان به عنوان یک معضل به چشم می‌خورد؟ آیا آمار سوختگی در این استان بالاست؟

بله، آمار سوختگی در این استان بالاست و ۵۰ درصد سوختگی‌ها ناشی از خودسوزی است. ۶۰ تا ۷۰ درصد مراجعان ما را افرادی تشکیل می‌دهند که به خودسوزی دست می‌زنند.

علت این خودسوزی‌ها را در چه عواملی می‌توان جست و جو کرد؟

اختلافات خانوادگی، فقر مالی، مسائل عاطفی و ازدواج‌های ناخواسته، فاکتورهای مهم در خودسوزی می‌باشند.

آیا پدیده خودسوزی در میان کودکان هم شیوع پیدا کرده است؟

بله. در سال گذشته ۲ مورد خودسوزی اطفال داشتیم، که یکی از آنها منجر به مرگ شد. اعضای یک خانواده ۱۱ نفره بودند که در یک اتاق زندگی می‌کردند، پدر بیمار بود و مشکل روانی داشت. این کودک ۹ سال بیشتر نداشت. پس از دو ماه، تلاش ما بی‌نتیجه ماند و منجر به مرگ او شد.

میانگین سنی خودسوزی در بین زنان و مردان چگونه است؟

در بین زنان ۱۴ تا ۳۰ و در بین مردان ۱۵ تا ۴۰ سال می‌باشد و جالب این‌که مسائل عاطفی و عدم محبوبیت در خانواده، عاشقی و مشکلات روانی از عمده موارد خودسوزی در بین مردان و اختلافات خانوادگی، ازدواج‌های ناخواسته، اختلافات شدید سنی بین زن و مرد و تعدد زوجات مردان از عمده موارد در خودسوزی در بین زنان است.

در یک نگاه نه چندان عمیق، به نظر می‌رسد که با بغرنج شدن مشکلات، اولین راه حلی که به نظر عده‌ای از این زنان می‌رسد، خودسوزی است. علت را چه می‌دانید؟

در شهرهای بزرگ و مرکزی به دلیل به رسمیت شناختن استقلال زنان و دستیابی به مراکز حقوقی، زنان کمتر به خودسوزی فکر می‌کنند، اما در اینجا به دلیل حاکمیت فرهنگ غلطی که طلاق را بد می‌دانند، مراجعه به مراکز حقوقی را بد می‌دانند، زنان از استقلال عمل کمتری برخوردارند و خود را در بن‌بست می‌بینند و خودسوزی می‌کنند.

این خودسوزی‌ها در بین افراد کم‌سواد انجام می‌شود یا افراد باسواد؟

خودسوزی‌های ما را افراد کم‌سواد یا بی‌سواد تشکیل می‌دهند که محل سکونتشان حتی راه آسفalte هم ندارد. آنها باید فرد مصدوم را فرسنگ‌ها با چهارپا حمل کنند تا به یک راه آسفالت برسند و بتوانند فرد را سوار ماشین کنند و به اینجا بیایند.

این افراد را به لحاظ روحی و روانی چگونه می‌بینید؟

این افراد غالباً دچار افسردگی مزمن و حاد هستند که البته پس از خودسوزی افسردگی آنان شدیدتر می‌شود. این افراد در بیمارستان و در حین درمان امید به زندگی ندارند، غذا نمی‌خورند، در صورتی که تغذیه مناسب در سوختگی خیلی مهم است. با پرسنل نیز همکاری نمی‌کنند تا روند طبیعی درمان درست صورت گیرد و ما هیچ شبکه مددکاری نداریم که با این افراد به صورت اصولی و علمی برخورد کند و مشکلات روحی ایشان را حل کند. از سویی این بیمارستان باید دارای یک تیم روان‌پزشکی باشد که فاقد آن است.

آیا نیروهای انتظامی پیگیر خودسوزی در بیمارستان هستند؟

خیر، چون این پرونده‌ها شاکی ندارند و با وجود شواهد و قرائن خاص رسیدگی و پیگیری صورت نمی‌گیرد.

آیا تقابل سنت و مدرنیسم را می‌توان به عنوان یک عامل مهم در خودسوزی‌ها دانست؟

بله حتماً همین طور است. الان دو نسل در کنار هم زندگی می‌کنند؛ نسلی با همان سنت‌های کهن قدیمی و نسلی که ارتباطات و اطلاعات او فرق کرده و مدام زیر بمباران اطلاعاتی است، ولی باز باید تابع سنت‌های قدیمی باشد و این حالت ایجاد تناقض فراوان می‌کند و آمار خودسوزی را بالا می‌برد.

اگر ما بخواهیم یک تحقیق آماری جدی درباره مسئله خودسوزی در استان شما داشته باشیم، چه باید بکنیم و به کجا باید مراجعه کنیم؟

تا آنجا که من می‌دانم، در حال حاضر در کشورهای پیشرفته معضلات و ناهنجاری‌های اجتماعی را مورد بررسی دقیق آماری قرار می‌دهند و بعد به طرح راهکارهای علمی برای حل آن می‌پردازند. مشکل ما این است که اطلاعات واقعی و علمی‌مان کم است. اگر بخواهید کار تحقیقی و علمی روی پدیده خودسوزی انجام دهید، دسترسی شما به منابع علمی دشوار خواهد بود. در بیشتر زمینه‌ها ما با چنین مشکلی روبه‌رو هستیم و چون اطلاعات آماری

دقیقی نداریم، نمی‌توانیم برنامه‌ریزی علمی و منسجمی داشته باشیم. در اینجا کسی به تحقیقات بها نمی‌دهد. یک مسئله مهم در مورد این مشکلات اجتماعی، عدم طرح این مسائل در محافل علمی و مطبوعاتی است.

حال که ما نمی‌توانیم دسترسی به آمار دقیقی از این خودسوزی‌ها داشته باشیم دست کم شما بگویید این بیمارستان در هر ماه به طور تقریبی پذیرای چند فرد خودسوز شده است؟

به صورت تقریبی روزی دو مصدوم به این بیمارستان مراجعه می‌کنند که معمولاً یک نفر از آنان مصدوم خودسوزی است؛ یعنی در هر ماه تقریباً ۳۰ نفر.

گفت و گو با یک جامعه‌شناس

با اندوه زیاد پزشک جوان را با بیمارانش تنها گذاشتیم و به سراغ یکی از استادان رشته جامعه‌شناسی دانشگاه چمران آقای حذباوی رفتیم.

میزان بالای خودسوزی زنان را در خوزستان چگونه ارزیابی می‌کنید؟
خودسوزی زنان به عنوان یک مسئله اجتماعی در خوزستان وجود دارد و از حالت طبیعی و نرمال خارج شده و به عنوان یک معضل اجتماعی به چشم می‌خورد.

آیا بحران، در افراد کم سواد یا بی‌سواد بیشتر دیده می‌شود یا افراد تحصیل کرده نیز در این بحران اجتماعی سهیم هستند؟

امروزه اختلافات فرهنگی را نمی‌شود تنها از دیدگاه سواد و تحصیلات بررسی کرد، بلکه تحولات فرهنگی از راه‌های مختلف وارد زندگی اقشار بی‌سواد نیز شده است، مانند وسایل ارتباط جمعی، نهاد آموزش و پرورش، فرهنگ شفاهی و...

اطلاعات شفاهی در توسعه فرهنگ‌پذیری افراد مؤثرند. اگر از این دیدگاه نگاه کنید، جامعه در حال گذار، افراد بی‌سواد را نیز متأثر خواهد ساخت.

چه عوامل و فاکتورهایی را در خودسوزی زنان دخیل می‌بینید؟

گذار از جامعه سنتی به مدرن با پیامدهایی همچون تشکیل جامعه از لایه‌های متفاوت همراه است که هر یک از آن لایه‌ها، خرده فرهنگی‌هایی را نیز با خود به همراه دارند؛ تغییر جایگاه مرد و زن در خانواده گسترده و هسته‌ای، انتقال خانواده عشایری و روستایی به شهر، هنجارها و ارزش‌های در حال تغییر؛ در این وضعیت دگردیسی است که زن جایگاه‌های جدیدی را دنبال می‌کند. الان دیگر زنان کمتر به این فکر می‌کنند که "قسمت من این بود" و مردها نیز در مقابل خواسته‌های جدید آنها برای به دست آوردن موقعیت‌های بهتر مقاومت می‌کنند و همین امر موجب اختلاف می‌شود. در مناطقی که طلاق امری ناپسند تلقی می‌شود، میزان خودسوزی بیشتر است. در یک نگاه ظاهری به نظر می‌رسد، زنان در برخورد با اولین مشکل به

فکر خودسوزی می‌افتند، علت چیست؟

به نظر می‌رسد آنها به یک انباشتگی مشکلات فرهنگی، حقوقی، اجتماعی اقتصادی رسیده باشند و منتظر یک جرقه‌اند.

راهکار شما برای پیشگیری از این معضل که رو به تزاید است، چیست؟

این مسائل برای همه جوامع در حال گذار پیش می‌آید و مختص جامعه ایران نیست. انقلاب صنعتی را در نظر بگیرید، آنان هم مشکلات خودشان را در آن زمان داشتند و برای ما هم چنین است. خودسوزی هم تنها یکی از عوارض آن است، تا این که جامعه حالت ثبات برسد و هر کس در جایگاه خودش بتواند نقشی ایفا کند. وقتی که هنجارها ثبات ندارند، نقش‌های اجتماعی نیز بی‌ثبات‌اند.

آیا حضور روان‌پزشک و مددکار را در مناطقی که آمار خودسوزی در آن

بالاست، لازم می‌دانید؟

بله، حضور ایشان از انباشتگی مسائل می‌کاهد، ولی زمینه‌های اجتماعی این انباشتگی باید مورد شناسایی و پی‌جویی قرار بگیرد. محیط اجتماعی هم باید

تغییرات اساسی پیدا کند؛ زیرا اگر فرد افسرده، به همان محیط باز گردد، دوباره دچار همان بحران‌های روحی گذشته می‌شود.

شما چه راه‌حل‌های میان مدتی را برای کاهش خودسوزی‌ها مؤثر می‌دانید؟

نخست به رسمیت شناختن حقوق زنان. آیا ما انتظار داریم در این جامعه در حال گذار، همه نهادها تغییرات بنیادی بکنند، جز نهاد خانواده؟! باید این دیدگاه جامعه‌شناختی را جا بیندازیم که نهاد خانواده هم یک نهاد اجتماعی است که باید تغییر یابد.

آیا فضای فرهنگی با طراوت و شاداب را در کاهش خودسوزی مؤثر می‌دانید؟

این عامل در کنار دیگر عوامل مانند خانواده، اجتماع (در سطح کلان و خرد) و نظام اجتماعی می‌تواند مؤثر باشد و زمینه را از نظر فرهنگی آماده کند.

برای تحلیل و کالبدشکافی پدیده خودسوزی به دیدن افراد مختلفی رفتیم تا هر یک از منظر خود مسئله را ارزیابی کنند. ابراهیم عامری، معاون فرهنگی شهرداری در این باره معتقد است که آموزش در گوشه و کنار این استان آن قدر ضعیف بوده که این ناهنجاری‌های اجتماعی از پیامدهای قطعی آن است.

وی در این باره می‌گوید: "در استان خوزستان به ازای هر صد روستا یک دبیرستان و هر ۵۵ روستا یک مدرسه راهنمایی داریم، این اتفاقات در جاهایی می‌افتد که مردم دچار عقب‌افتادگی فرهنگی هستند، آموزش و پرورش در نقاط دور افتاده این استان یا حضور ندارند و یا حضور کم‌رنگی دارد. از اینجا تا رامهرمز صد روستا داریم با یک دبیرستان و تا خرمشهر ۵۵ روستا با یک مدرسه راهنمایی که ۵۰ کیلومتری اهواز است، در حالی که ۲۰ سال از انقلاب گذشته، می‌بینیم یک آقای که تا سوم راهنمایی درس خوانده می‌خواهد به زور

با دختر عمومی تحصیل کرده‌اش ازدواج کند، دختر عمو هم زیر بار نمی‌رود و خودشوزی می‌کند.

پس از گذشت ۲۰ سال، ما هنوز در امر مدرسه‌سازی هم مانده‌ایم و ظلمی که به مردان می‌رود، به زنان منتقل می‌شود.

دکتر ساکی پزشک زنان می‌باشد، در این باره می‌گوید: "دولت باید دبیرستان‌های شبانه‌روزی ایجاد کند و آموزش را همگانی سازد تا این معضلات فرهنگی از بین برود و از هر روزه‌ای که به مشکلات نگاه کنیم، همه به یک نقطه می‌رسیم و آن آموزش مردم است."

فریبا عذاری، مترجم در این باره می‌گوید: "منشأ تمام این مشکلات بی‌سوادی و جهل است."

خانم جاسمی‌نژاد، مدیر مسئول هفته‌نامه‌ی اهواز می‌گوید: "فقر، انحراف و خودشوزی در یک راستا هستند. مهم‌ترین معضل جامعه‌ی ما جهل است."

یک خانم شهروند اهوازی می‌گفت: "باید طوایف و اقوام ایرانی را شناخت تا تبادل افکار صورت گیرد و با آنها رابطه برقرار شود. چون مرکز نشینان از مسائل و مشکلات عشایری بی‌اطلاع‌اند و مسائل آنها را نمی‌توانند درک کنند. چه بسیار پدرانی که نمی‌توانند دخترشان را تأمین کنند و مجبورند آنها را شوهر دهند."

یک مرد جوان می‌گفت: "در روستای ما دختر جوانی را به یک مرد ۱۱۴ ساله دادند، حال انتظار داریم خودشوزی صورت نگیرد. یا این که دو تا پدر تصمیم می‌گیرند که دختران خود را با هم عوض کنند و این چنین همسر برمی‌گزینند. یا در بعضی از روستاها هنگام خارج کردن خانواده‌ای از عزا همراه لباس و شیرینی دختری را نیز پیشکش می‌کنند، چطور می‌شود انتظار داشت که خودشوزی اتفاق نیفتد؟"

ایذه

در یک سفر کوتاه یک روزه به شهرستان ایذه که در آنجا هم آمار خودسوزی قابل توجه است، پای صحبت چند تن از اهالی ایذه نشستیم. آنها هم نظراتی داشتند. یکی از اهالی می گفت: "دختر عشایر نمی تواند مشکلش را با خانواده اش طرح و حمایت آنها را کسب کند، در نتیجه دست به خودسوزی می زند."

دیگری می گفت: "زنان عشایر در صورت داشتن مشکل نمی توانند به مراجع قانونی متوسل شوند، زیرا در اینجا این کار را خیلی بد می دانند، در نتیجه جرأت هم نمی کنند که به قانون متوسل شوند. زنان در اینجا قدرت و جرأت ندارند که به خاطر آبروی طایفه شان حتی به قانون پناه ببرند و این قیود را زیر پا بگذارند. به همین خاطر دادگاه ایذه دادگاه خانواده ندارد" و یک فرد دیگر می گفت: "مشکلات اقتصادی در خودکشی ها خیلی موثر است."

مروری بر مشکلات قبایل و اقوام سنتی مقیم خوزستان دست چه کسی در کار است؟

به دنبال سفری کوتاه به خوزستان در جستجوی زنان خودسوخته‌ای بودیم که انباشتگی مشکلات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی، آنان را وادار به خودسوزی می‌کند، آنها به دلیل طاقت‌فرسا بودن هنجارهای اجتماعی و آینده‌ای از پیش تعیین شده و سیاه و تلخ، رهایی خود را جز از طریق خودکشی و خودسوزی نمی‌بینند، به دنبال این فراموش‌شدگان بودیم که به مقوله قتل‌های ناموسی در خوزستان برخوردیم.

قتل زنانی که متهم‌اند هنجارهای اجتماعی و اخلاقی را زیر پا گذاشته‌اند و دخترانی که عقد آنها با پسر عموهایشان در آسمان‌ها بسته شده است، اما آنان دل در گرو مرد دیگری دارند و لاجرم به مرگ محکوم می‌شوند و توسط پسر عمو که دختر عمو را حق خود می‌داند و حتی گاهی با همکاری برادر دختر، دختر عمو به قتل می‌رسد. این قتل شاکي خصوصی ندارند و قاتل به کار خود افتخار هم می‌کند.

و در نهایت طبق عرف رایج، همه چیز با مصالحه بین خانواده‌های قاتل و مقتول تمام می‌شود. حتی در شهر اهواز شنیدیم که زنانی هستند که به سنين بالا رسیده‌اند (در حد ۵۰ سالگی) ولی به دلیل ازدواج نکردن با پسر عمو

خود هرگز جرأت ازدواج با مرد دیگری را پیدا نکرده‌اند. در حالی که پسر عموی وی سال‌هاست که ازدواج کرده و دارای چندین فرزند است، ولی تهدید این پسرعمو در تمامی عمر همراه این زنان است.

کنجکاوانه به دنبال ریشه‌های این تفکر و فرهنگ غلطی بودیم که انسان‌های بی‌شماری در خطهٔ خوزستان با آن، زندگی و شاید بهتر بگوییم دست و پنجه نرم می‌کنند و سرانجام مغلوب آن می‌شوند. به دنبال کسانی می‌گشتیم که در این رابطه بتوانند توضیحات علمی و جامعه‌شناسانه‌ای برای ما ارائه دهند که با خانم جاسمی‌نژاد مدیر مسئول هفته نامهٔ اهواز، عدنان عزیزی (همسر خانم جاسمی‌نژاد)، ابراهیم عامری معاون فرهنگی شهرداری، دکتر ساکی پزشک زنان، فریبا عذاری مترجم و موسی سیادت محقق و نویسنده آشنا شدیم. آنها همگی خوزستانی و عرب‌زبان بودند و این فرصت بسیار مغتنمی بود که در مورد قتل‌های ناموسی با ایشان به گفت و گو بنشینیم. با این گفت و گو به دنیای قبایل مقیم در خوزستان قدم گذاشتیم، دنیایی که تا قبل از آن برایمان کاملاً ناآشنا بود. همهٔ این دوستان از پاسخ به پرسش‌های ما دربارهٔ قتل‌های ناموسی گریزان بودند، شاید از آن رو که از خوردن برچسب خشونت‌گرایی روی برخی قبایل خوزستان بسیار خسته و آزرده بوده و تصور می‌کردند کسانی بخواهند با بزرگ‌نمایی این مسائل را تعقیب کنند. برخی نیز می‌پنداشتند که ما با ذهنیتی ساخته و پرداخته به سراغ آنها رفته‌ایم.

آنها تداوم قتل‌های ناموسی را در میان این مردم ناشی از عدم توسعهٔ آموزش و پرورش، افزایش نرخ بیکاری و فقر دانسته و معتقدند اگر این عوامل با عنایت مسئولان رفع شود، این پدیده خود به خود از بین می‌رود.

موسی سیادت، محقق و نویسنده خوزستانی، در مقدمهٔ کتاب تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان دربارهٔ پیشینه اقوام مقیم خوزستان چنین می‌گوید: "این قوم از گذشته بسیار دور به پیروی از هم‌نژادان خود (عیلامیان) به این سرزمین کوچ کردند و به فعالیت‌های گوناگون رمه‌داری، کشاورزی و تجارت

پرداختند. در اثر ارتباط و اختلاط با اقوام دیگر مهاجر منطقه، ویژگی‌های جدیدی در زمینه بافت اقتصادی و اجتماعی آنها پدیدار شده است، چرا که اعراب خوزستان در قرون متمادی با توجه به نظام‌های حاکم بر جامعه ایرانی دوران‌های مختلفی را پشت سر گذاشته‌اند و از دوره اقتصاد محدود عشایری تا اقتصاد فئودالی و خان‌خانی و به وجود آمدن حکومت‌های ارباب و رعیتی و استثمار آنها توسط روسای قبایل محلی و دولت‌های ملوک‌الطوایفی که در آن دوره عشایر عرب خوزستان همانند سایر ایلات و عشایر ایران در دوره ملوک‌الطوایفی به علت نابسامانی اقتصادی و اجتماعی رنج‌ها و مشقت‌های زیادی را متحمل شده‌اند.

نویسنده در ادامه به اکتشافات نفت در خوزستان و ورود شرکت‌های استعماری غربی به منطقه و دگرگونی‌های اقتصادی و فرهنگی آن و نیز به فتنه‌گری‌های سیاسی بیگانگان و اصلاحات ارضی شاه که هر یک به نوبه خود موجب کوچ اجباری، آوارگی، حاشیه‌نشینی و فقر برخی اقوام مقیم خوزستان شده است، اشاره می‌نماید و موجب مهاجرت اجباری بیشتر مرزن‌نشینان روستایی به شهرهای دور و نزدیک شد، عامل مهم دیگری در از هم پاشیدگی ساختار اجتماعی و عقب‌ماندگی اعراب خوزستان به شمار می‌آورد که به سبب آن از موقعیت مناسب اقتصادی و فرهنگی بالایی برخوردار نیستند. سیادت، از کاربرد زنان و رد و بدل کردن آنها به عنوان فصل یا خون‌بها در بین خانواده قاتل و مقتول طبق قوانین عرفی و سنتی سخن می‌گوید و در حال حاضر فصل را شمشیری برکنده در دست مستکبران و ماجراجویان می‌داند. همچنین زنان روستایی تازه عروس که معمولاً در خانواده‌های گسترده و بزرگ زندگی می‌کنند، باید مطیع بی‌چون و چرای پدرشوهر، مادر شوهر و دیگر اعضای خانواده شوهر باشند. در غیر این صورت با یک تهدید جدی از جمله بیرون راندن از خانه و کاشانه و در صورت استنکاف و پایداری با عمل شدیدتر یعنی طلاق روبه رو می‌شوند. از این جهت زن تازه عروس با اتخاذ سیاست عوام‌پسند

یعنی زاد و ولد هر چه بیشتر سعی می‌کند قدرت را از افراد خانواده شوهر بگیرد.

سیادت می‌گوید: "زنان روستایی و عشایری خوزستان، معمولاً بر اثر تحمل رنج و مشقت طاقت‌فرسا زودتر از مردان و در سنین پایین (معمولاً زیر ۳۰ سال) فرسوده و رنجور می‌شوند و از این جهت با خطر مرگ زودرس و یا ازدواج مجدد شوهر روبه‌رو می‌شوند." سیادت این وضعیت را ناشی از عدم تغییر بنیادی در بافت جامعه عشایری و روستایی خوزستان می‌داند و زوال پدیده شومی چون قتل‌های ناموسی را در گرو دگرگونی‌های نوین و کارساز در وضعیت فرهنگی و معیشتی منطقه می‌بیند.

به عبارت دیگر، گسترش فقر و تقویت گرایش‌هایی در حاکمیت که حفظ اقتدار سیاسی، اقتصادی خود را در سایه حفظ نهادها و ساختار سنتی جامعه می‌بینند و از همین دریچه نگاهی ابزاری به قومیت‌های ایرانی دارد و در مواقع خاص به حمایت‌ها و پشتیبانی‌های قبیلگی و یک جانبه حساب شده نیازمند است.

وی می‌افزاید: "فقر و بیکاری خود به خود جوانان را که علاقه به تشکیل خانواده داشته باشند به سوی ازدواج سنتی با دختر عمو می‌راند. چرا که براساس عرف این ازدواج بسیار کم هزینه است. در حالی که تزویج با غریبه با توجه به آداب و رسوم، لزوماً هزینه بسیار سنگینی را بر خانواده‌ها تحمیل می‌کند و این خود زمینه‌ای است برای وقوع یک جنایت."

هر بار که پرسش درباره قتل‌های ناموسی و مسائل زنان به میان می‌آید، به سرعت و به ناچار روند گفت و گو متوجه مسائل ریشه‌دار و مشکلات کلان برخی اقوام مقیم خوزستان می‌شد.

دکتر ساکی در این باره چنین می‌گوید: "چندی پیش مردی به مطب من مراجعه کرده بود و می‌گفت: "زن من بچه‌دار نمی‌شود"، به او گفتم: "خوب باید

معالجه شود". گفت: "نه، باید او را به خانواده‌اش پس بفرستم، چون دختری که ما به آن خانواده داده‌ایم سه تا بچه زاییده است، ولی دختر آنها بچه‌دار نشده؟! " خوب این ناشی از چیست؟ اینها همه نتیجه عقب‌ماندگی‌های فرهنگی است. دختری می‌خواهد ازدواج کند، خانواده‌اش می‌گویند باید با پسر عمویت ازدواج کنی که بی‌سواد است، در حالی که دختر دندانپزشک است! دولت باید آموزش را همگانی کند، دبیرستان‌های شبانه‌روزی ایجاد کند تا سطح فرهنگ مردم بالا رود و معضلات فرهنگی کاهش یابد. الآن در حمیدیه، هویزه، خسر، روفیه و ۰۰۰ دبیرستان‌های شبانه‌روزی ساخته شده، ولی همین طور بی‌مصرف مانده، می‌خواهیم بدانیم چرا هیچ کاری صورت نمی‌گیرد.

فریبا عذاری نیز ضمن اشاره به بافت عشایری منطقه و جایگاه آسیب‌پذیر زنان در این فرهنگ، منشأ معضلات و مصیبت‌های زنان را بی‌سوادی و جهل می‌داند.

ابراهیم عامری با چهره‌ای برافروخته از مرور دردها و دلتنگی‌های زندگی سنتی در خوزستان، و در حالی که گویا تلی از حرف‌های نگفته سال‌هاست که بر دلش سنگینی کرده، در این باره چنین می‌گفت: "مهم‌ترین معضل عشایر خوزستان فقر و عدم آموزش است، چنان‌که ما از اهواز تا رامهرمز یکصد روستا با یک دبیرستان و تا خرمشهر ۵۵ روستا با یک مدرسه راهنمایی داریم. این مردم در این حد مانده‌اند و این اتفاقات و خودسوزی‌های زنان هم در جاهایی صورت می‌گیرد که آموزش و پرورش حضور ندارد و یا حضور کم‌رنگی دارد. عربی که فارسی بلد نیست، روزنامه‌ای هم به زبان خودش ندارد و اصلاً سواد هم ندارد، مجبور است از رسانه‌های کشورهای اطراف استفاده کند."

او در ادامه می‌گوید: "مشکلات ما با آموزش، فقرزدایی و با توزیع مدیریت صحیح حل می‌شود. آمار نشان می‌دهد که ۷۵ درصد مردم اینجا عرب‌اند، ولی فقط ۵ درصد از آنها در جایگاه‌های مدیریتی قرار دارند. به نظر بنده، باید از مردم این منطقه یک تعریف تازه داشت، باید به آنها فرصت داد تا خودشان به

خودشان کمک کنند. اگر بعضی از مسائل مثل آموزش و پرورش و ارتباطات بین ما و مرکز حل شود، طبعاً اگر کسی انحراف سیاسی هم داشته باشد، محملی پیدا نخواهد کرد، آنگاه چه کسی با او همخوانی خواهد کرد؟

ساکي: "این آقایان که از قومیت‌ها لولو درست می‌کنند، چرا به تاریخ رجوع نمی‌کنند تا ببینند اینجا آدم‌هایی بوده‌اند که وقتی عثمانی‌ها چشم به این منطقه داشتند، سینه سپر کردند و این خاک را حفظ کردند. این هورالعظیم همیشه هورالعظیم بوده، ما یک وجبش را به عراق ندادیم، این مرز ۲۲۰۰ کیلومتر را چه کسانی حفظ کرده‌اند؟"

عامری در ادامه می‌گوید: "توهم نسبت به این مردم زیاد است. این توهمات باید رفع شود تا راحت بتوانیم حرف‌هایمان را بزنیم. ما می‌خواهیم مسائل‌مان را به شکل مردمی حل کنیم، اما این اجازه را به ما نمی‌دهند (البته ما می‌دانیم که دولت محذوراتی دارد)، اجازه نمی‌دهند آیین‌های فرهنگی‌مان را برگزار کنیم، برق را قطع می‌کنند و ۰۰۰ حتی از تشکیل یک شب شعر هم جلوگیری می‌شود."

وی می‌افزاید: "هیچ مطالعه‌ای در رابطه با قومیت‌ها صورت نگرفته است. با قومیت‌ها باید به شکل مثبت برخورد شود، ولی تاکنون این گونه نبوده است. این قوم احتیاج دارد که دور از برخوردهای توهمی شناسایی بشود. ما باید بدانیم تفاوت فرهنگی با تضاد اجتماعی خیلی فرق دارد. اما بعضی این دو را با هم یکی می‌کنند و به توهمات دامن می‌زنند! ما حاضریم امضا بدهیم که هیچ مسئله‌ای برای هیچ کس پیش نمی‌آید، مگر برای کسانی که زیر عنوان امنیت ملی، منافع خاص دارند؟ آقا ما مرزدار شما هستیم، کنار مرز را خالی کرده، پدر شهید را از روستا بیرون می‌کنند، می‌گویند امنیت ملی!

این روند حساب شده، در زمان رئیس‌جمهوری سابق اجرا شد. روستاها را متلاشی کرده، همه را حاشیه‌نشین کردند. روزی نیست که در آنجا قتلی

صورت نگیرد. اینها کنار مرز، زندگی داشتند، ماهیگیری داشتند، کشاورزی و تجارت داشتند.

اقوام و قبایل حاضر در اینجا به خوبی می‌دانند که هیچ اتصالی با بیرون نمی‌تواند مشکل آنها را حل کند و دست کم، مطالعه وقایع ۲۵ ساله اخیر این امر را ثابت می‌کند که هیچ عرب ایرانی گرایش به بیرون ندارد. وابستگی ما به میهن خودمان بسیار عمیق‌تر از این حرف‌هاست. من خودم در سپاه بوده‌ام، در مرز جنگیده‌ام، حتی ما را نیز قبول ندارند.

فریبا عذاری: "بزرگترین مشکل این مردم تعطیلی اصل ۱۵، ۱۹، ۲۰ و ۳۰ قانون اساسی است. اصل ۱۵ قانون اساسی می‌گوید زبان و خط رسمی کشور ایران فارسی و اسناد رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط نوشته شود. ولی این اصل استفاده از زبان‌های محلی در مطبوعات و آموزش آنها در کنار زبان فارسی را مجاز می‌شمارد. اصل ۱۹ مردم ایران را از هر قوم و قبیله و نژاد از نظر حقوق مساوی می‌داند. اصل ۲۰ همه مردم ایران اعم از زن و مرد را در حمایت قانون قرار می‌دهد و می‌گوید همه از حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یکسان برخوردارند. اصل ۳۰ قانون اساسی می‌گوید دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را تا پایان دوره متوسطه برای همه ملت فراهم سازد. اما مردم خوزستان چنین چیزهایی را ندیده‌اند.

مشکل و مسئله اصلی ما این است که امکانات جهل‌زدایی را در اختیار ما قرار نداده‌اند. اگر حتی برای هر ۵ روستا یک مدرسه راهنمایی و یک دبیرستان داشتیم، می‌توانستیم با این جهل‌دامنگیر مقابله کنیم. البته این صرفاً مشکل عشایر نیست، بلکه مشکل منطقه است.

دکتر ساکی ادامه می‌دهد: "باید در زمینه تحولات فرهنگی به طور جدی کار شود. اگر در روابط مردم با دولت، ضریب اطمینان مردم بالا رود، می‌توان با این فقره و جهل مبارزه کرد. فقرزدایی فعلاً از طریق باغداری ممکن است. اینجا به دلیل کوتاهی فصل زراعت، کاشت گندم و جو به صرفه نیست. دولت باید با

در نظر گرفتن زمین‌های زیاد و آب فراوان این منطقه، خود در باغداری نخیلات پیشقدم شود. هر دو هکتار کشت نخل، خانواده‌ای را از نابودی می‌رهاند و در بهترین شرایط زندگی قرار می‌دهد. نمی‌دانم چه دستی در کار است که از این طرح که مانع حاشیه‌نشینی و بیکاری مردم در منطقه می‌شود، جلوگیری می‌کند. ما خواهان اعتلای فرهنگی هستیم. مدت‌هاست اعلام کرده‌ایم که اگر می‌خواهید این مردم در دامن فرهنگ ملی باشند، باید آموزش ببینند، باید امکان تحصیل برای همه مهیا باشد. من اگر شما را طرف عبدل خان، خسر، چنانه و ۰۰۰ ببرم خواهید دید، قبایل بادیه‌نشینی که در زمان پیامبر (ص) بوده‌اند، هنوز هم با همان یافت وجود دارند!

پروژه نیشکر

از جمله موضوعات مطرح در استان خوزستان، قضیه پروژه نیشکر است که بومیان با بدبینی به آن می‌نگرند. یک دانشجو آن را طرحی صهیونیستی می‌خواند، چرا که برای اجرای آن بومیان را مجبور به فروش زمین‌های خود کرده‌اند. موسی سیادت در این باره می‌گوید: "۵۰۰ سال پیش خوزستان به دلیل کاشت نیشکر، نیشکرستان بوده است، اما بعدها در زمان سلطه انگلیسی‌ها در خوزستان با سوزاندن نی‌ها، کاشت نیشکر منسوخ شد. میرزا رضا کرمانی پیشنهاد کاشت دوباره نیشکر را داد، همین طور «اردشیر جی» که برای رونق اقتصادی خوزستان، فارس‌ها را به استان بفرستند و در بافت مردمی اینجا تغییر ایجاد کنند و نیشکر بکارند. اما در زمان شاه، کاشت مارچوبه را ترجیح دادند و از بومیان منطقه نیز به عنوان کارگر و عمه استفاده می‌کردند.

در سال ۱۳۶۸ اجرای پروژه نیشکر به تصویب رسید. شرکت‌های اصفهانی، تهرانی و آذربایجانی بر آن شدند تا در امتداد کارون از شوشتر تا آبادان طرح را به اجرا بگذارند.

دولت آقای هاشمی آن را یک طرح ملی اعلام کرد. آنها روستاها را تحت محاصره اقتصادی قرار دادند و زمین‌ها را از صاحبان آنها خریدند. شرکت‌های

مجری طرح، حتی راننده و آشپزشان را از خارج از استان آوردند و کار را به دست گرفتند. با آمدن خاتمی، با وجود برنامه پنج ساله توسعه، این طرح دنبال شد و حالا نزدیک به ۶۰ تا ۷۰ درصد آن اجرا شده است. با اجرای این طرح، امنیت بیشتر شهرها به خطر افتاده است و موجب آوارگی کشاورزان، بالا رفتن جرم و جنایت، سرقت، اعتیاد، تورم مصنوعی، بساط فروش مواد مخدر و ۰۰۰ شده است که از جمله در اهواز مشاهده می‌شود. امروز دیگر راهی برای عقب‌نشینی از این طرح وجود ندارد. این پروژه می‌تواند مفید باشد، مشروط بر این‌که شرکت‌های مجری، روستاییان را آموزش دهند و به صورت کشاورز و کارگر به کار گیرند تا خانه و کاشانه خود را ترک نکنند و حاشیه‌نشین شهرها نشوند.

خانم جاسمی‌نژاد و همسرش، عدنان عزى، مهم‌ترین معضل جامعه را جهل می‌دانند. عزى می‌گفت استان خوزستان در طول جنگ ۱۶۰،۰۰۰ شهید داشته است که ۱۲۰،۰۰۰ نفر از آنها عرب بوده‌اند.

وی اضافه کرد: "در بعضی از روزهای تابستان دما بالای ۵۰ درجه است، ولی صدا و سیما این رقم را اعلام نمی‌کند، چون در صورت اعلام چنین گرمایی، دولت موظف به ایجاد تمهیداتی می‌شود؛ از جمله تعطیلی ادارات زودتر از ساعت مقرر، در اختیار قرار دادن وسایل خنک کننده و ۰۰۰"

با همت خانم عذاری، به دیدن یکی از سادات با نفوذ منطقه رفتیم. منزل سید، خانه امن و پناهگاه دخترانی بوده است که به دلایل مختلف در معرض کشته شدن توسط مردان خاندان خود قرار گرفته‌اند. از سال ۱۳۶۳ چهار دختر به خانه او پناه آورده‌اند. آنان در خانه او می‌مانند تا او مشکل آنها را از طریق کدخدا منشی حل و فصل کند. عذاری با غرور می‌گوید که در جایی که قوانین ساکت‌اند و مقررات ضمانت و حمایتی ندارند، این سنت بومی به خوبی نقش ایفا می‌کند. او تأکید می‌کند که عشایر منطقه آن‌چنان به سادات با چشم احترام می‌نگرند که امکان ندارد کسی به دختری که به خانه سید پناه می‌آورد،

تعرضی بکند. حتی به خواستگاری این دختران می‌آیند. برای نمونه، دختری در این خانواده زندگی می‌کرد که از اعضای این خانواده نبود، بلکه از جمله دخترانی بود که به قتل محکوم شده و با پناه آوردن به خانه این سید به سر می‌برد. با آمدن سید به جمع ما از ایشان دربارهٔ ستاد عشایری پرسیدیم. پاسخ گفت که این ستاد کارهایی انجام داده، اما آن‌طور که باید، نیست. خود او عضو این ستاد است و می‌گوید: "به محض این‌که باخبر شوم مشکلی برای یکی از اهالی بومی پیش آمده، برای حل و فصل مشکل به ستاد مراجعه می‌کنم." سید هم بر این باور است که به عشایر خوزستان توجه نشده است، چه به لحاظ اقتصادی و چه از نظر فرهنگی و آموزش. از او درباره اجرا یا عدم اجرای قانون مجازات ده سال زندان برای قتل‌های ناموسی، حتی با وجود رضایت اولیای دم، سؤال می‌کنیم و پاسخ می‌دهد که این را از خود قوه قضاییه پرسید.

فریبا عذارى نیز می‌گوید: "بیشتر قضات خوزستان غیربومی و فارس زبان هستند و به همین دلیل شاکى و متهم در مدت کوتاهی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، نمی‌توانند منظور صحبت خود را برسانند و این هم یکی از مشکلات عرب زبانانی است که فارسی بلد نیستند."

عامری دردمندانه ادامه می‌دهد: "ما ثباتی در مدیریت استان نداریم، در ۲۰ سال پس از انقلاب، ۱۲ استاندار عوض کردیم که بومی هم نبودند، یعنی عمر مدیریت هر استاندار ۱/۵ سال بوده که تا بیاید برنامه‌ریزی کند، وقت رفتنش فرا رسیده است. با آمدن آقای خاتمی، توقعات مردم خیلی بالا رفت. آنها فکر می‌کردند که با آمدن ایشان، همه چیز درست خواهد شد. آنهایی که مخالف روند توسعه بودند، در لایه‌ها مانده‌اند و کارشکنی می‌کنند. مجموعه‌ای که در ادارات هستند، نمی‌گذارند سیاست‌های آقای خاتمی پیش برود. بین ملاحظات مدیران و توقعات مردم هیچ تناسبی وجود ندارد و ما نتوانسته‌ایم درباره موانع و مشکلات، برای مردم روشنگری کنیم."

فریبا عذاری که تلاشش برای برگزاری همایش بانوان ناکام مانده در نامه خود به رئیس جمهوری در ۷۷/۱۰/۳۰ به نمایندگی جمعی از زنان بومی می نویسد:

”جناب آقای رئیس جمهور!

هدفمان کمک به یاری شما زیر لوای قانون و تابعیت از رهبری بود. ما می خواستیم با شما این همکاری را بکنیم تا بتوانید با جامعه ای آگاه و روشن سخن گوید. چون شما خوب می دانید که حکومت بر جاهلان هنر نمی باشد ... لذا من از شما درخواست دارم به موضوع خوزستان و بی عدالتی فرهنگی و تبعیض های ناروایی که در آن روا می شود، رسیدگی کنید.“

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

کردستان «خون‌بس»

کردستان سرزمینی است زیبا که بنا به اقتضای طبیعی، آب و هوای آن از زمان‌های کهن، مردان و زنان دلیر و زیرکی را پرورانده و به مام میهن تقدیم نموده است. چنان‌که دغدغه‌های زندگی «خاتوزین»، زنی روستایی را از روستای «بوگه بسی» از توابع سقز بی‌هیچ سواد و دانش علمی از دوران کودکی به خلق آثار هنری سفالین سوق می‌دهد. حاصل گل‌بازی‌های کودکانه خاتوزین، در خلوت نجیب برکه‌هایی که گوسفندانش را برای چراندن و نوشاندن بدان سو می‌برد، به زایش آثار زیبای سفال می‌کشاند. سالیان درازی خاتوزین در این روستای دور افتاده به خلق آثار خود می‌پردازد و بدون آن که هیچ ذهن نکته‌سنجی او را بشناسد، در فقر و تنگدستی رخت از جهان برمی‌کشد.

«مستوره کردستانی» مهین بانوی شعر و هنر و عرفان سده سیزدهم، خوشنویسی زبردست و شاعری تواناست که رویکرد او به مضامین عرفانی بیشتر در قالب غزل، قصیده، قطعه و رباعی بوده است.

«ماه شرف خانم» شاعری گرانمایه و خوشنویسی هنرمند و تاریخ‌نگار و ادیبی برجسته بود که جایگاهی وزین در تاریخ ادبیات را به خود اختصاص داد.

تاریخ پرفراز و نشیب قوم گُرد و نیز حافظهٔ کهنسالان این قوم، نام و خاطرهٔ زنان فراوانی چون «خاتوزین»، «مستوره کردستانی»، «ماه شرف» را به یاد دارد که در عرصه‌های گوناگون اندیشه و رفتار، همواره تحسین برانگیز بوده‌اند.

اما چگونه است که در سرزمین «خاتوزین» و «مستوره»، دختران و زنان بی‌شماری، سهم‌شان از همهٔ زیبایی زندگی جز خودسوزی نمی‌باشد؟ چگونه است که در سرزمین «ماه شرف» آمار طلاق و جدایی بیشترین رقم را در سطح کشور به خود اختصاص می‌دهد؟

به دنبال یافتن این چرایی، سفری به کردستان و به شهر سنندج داشتیم. به سراغ برخی از مسئولان استان سنندج رفتیم و همان گونه که گمان می‌کردیم، هر یک به نوبهٔ خود دلی پر درد از این قضایا داشتند.

در مورد پدیدهٔ خودسوزی و طلاق در استان کردستان به گفت‌وگو نشستیم با آقای صنعتی معاون امور اجتماعی بهزیستی سنندج.

دوست داریم در مورد آمار طلاق و همچنین در مورد کودکان خیابانی برایمان صحبت کنید؟

صنعتی: ما آمار مشخصی از تعداد کودکان خیابانی نداریم و چون آمار دقیقی نداریم، این آسیب‌ها برای ما هیولایی شده‌اند. در مورد آمار طلاق، همان طور که می‌دانیم در سال ۱۳۷۶، تهران رتبهٔ اول را داشته و پس از تهران نیز کرمانشاه بوده است. طبق آمار، استان کردستان، بیشترین آمار طلاق را در ایران به نسبت جمعیت دارد و اکنون یعنی در سال ۱۳۷۹، این آمارها از این رقم هم بالاتر رفته است. ما طلاق را در این استان به عنوان امّ‌الآسیب می‌شناسیم، زیرا طلاق مادر و ریشهٔ بسیاری از معضلات اجتماعی در استان کردستان است. متأسفانه طرح شفاف آسیب‌های اجتماعی با موانع سیاسی و فرهنگی مواجه است. جامعهٔ ما یک جامعه انقلاب کرده است و ما به ارزش‌هایی معتقد و پای‌بندیم، لیکن هر انسانی که از مادر زاده می‌شود، حق و حقوقی

دارد، حقوق کودک، حقوق زنان و دختران در معرض آسیب و قانون حمایت از افشار آسیب پذیر و... .

بخشی از وظایف سازمانی ما به عنوان کارگزار این نظام، پاسخگویی به مردم است، اما در این مورد، ضعف شدید اطلاعاتی و آماری داریم. اگر ما معتقد به زندگی سالم جوانانمان باشیم و بخواهیم اعتقادات مذهبی‌شان سالم بماند، حتماً باید به این مسائل و این آسیب‌ها بیشتر بپردازیم.

شما دلایل کثرت طلاق در این استان را در چه می‌دانید؟

«یکی از عوامل مهم طلاق فقر است. دلیل دیگر آن، عقب‌ماندگی‌های فرهنگی است، چنان‌که در خیلی موارد شاهد بوده‌ایم که افرادی که به بلوغ جسمی و ذهنی نرسیده‌اند، با یکدیگر ازدواج می‌کنند که مسلماً یکی از پیامدهای تلخ و گریزناپذیر این‌گونه ازدواج‌ها طلاق است. مشکل دیگری که خواهران و برادران اهل سنت دارند این است که طلاق را به «لفظ» جاری می‌کنند، یعنی این که مرد، تنها به روح پیامبر سوگند یاد می‌کند که «من همسرم را سه طلاقه کردم»، به سادگی و راحتی بنیان خانواده را از هم می‌پاشد. اگر این دیدگاه قانون‌مند شود، شاید تا ۵۰٪ این مشکل حل شود.

این موضوعات باید حتماً در متون درسی فرزندان به بحث و مطالعه گذاشته شود تا به حل این مسئله کمک کند. بدیهی است جنبه دیگر این قضیه، موضوع شناسایی حقوق زنان و کودکان می‌باشد.

همچنین مقوله بحث «توسعه قضایی» بسیار می‌تواند تعیین کننده باشد؛ در حالی که سیستم قضایی ما آن را کم‌رنگ می‌داند.

از دید من دلیل میزان بالای مراجعین به دادگاه‌ها، نبودن شیوه حقوقی و قضایی و نبودن قوانین شفاف در این زمینه است که ابزار کار را از قضاات گرفته است.

پیشنهاد مشخص من این است که قاضی، روان‌شناس و مددکار باید در سیستم قضایی در کنار یکدیگر حضور داشته باشند، در حالی که در کنار آن نیز، قوانین ما نیاز به تغییر و تحولات اساسی دارد.

به راستی چه کسی دغدغه کودکان از مادر جدا شده را در دل دارد، کودکان فراری از هر سرپناهی، با چهره‌های زرد، با تن‌پوش‌های چرک و پاره و نگاه‌های رمیده از هر قید! زنانی رها شده در قوانینی مبهم و چند سویه راهروهای هزار توی دادگستری!

آقای وجدانی روشن، رئیس بهزیستی سنجندج نیز معتقد است که طرح طلاق و کودکان خیابانی در اولویت برنامه‌های بهزیستی این استان می‌باشد. از او در مورد علت نداشتن آمار دقیق کودکان خیابانی سؤال می‌کنیم. او می‌گوید: "ما در موارد آسیب‌های اجتماعی محتاج اکیپ‌های تحقیقاتی، با دانش لازم این کار هستیم؛ نه آن اکیپ‌های تحقیقاتی حرفه‌ای دلال مسلک که می‌روند از این کتاب و آن کتاب مطلب جمع می‌کنند، زیرا به طور حتم این تحقیقات فاقد راهکارهای کاربردی می‌باشد."

با نظر به آمار بالای طلاق در این استان، آیا بهزیستی دارای شبکه مددکاری می‌باشد؟

خیر، نه در اینجا و نه در هیچ کجای دیگر شبکه مددکاری وجود ندارد. در حال حاضر ما به اسم کارشناس مددکاری، سه نفر مددکار داریم، یکی از مشکلات ما نیز نبود افراد متخصص و کارشناس در رشته‌های مختلف از جمله مددکار می‌باشد. مثلاً ما در حدود ۸۰۰ پرونده داریم، اما این تعداد پرونده‌ها را بین چند مددکار می‌بایست تقسیم کنیم! مگر امکان‌پذیر است که یک مددکار به صدها پرونده رسیدگی کند؟

هر مددکار اجتماعی توان بررسی و رسیدگی به ۱۰ تا ۲۰ پرونده دارد باشد. امروزه در کشورهایی مثل سوئد و نروژ که صدها سال از ما جلو هستند، مددکاری اجتماعی را به مددکاری فردی تبدیل کرده‌اند. یعنی اگر کسی

مشکلی دارد، مددکار می‌رود با او زندگی می‌کند، مسافرت می‌کند و او را بازتوانی می‌کند. در حالی که در کشور ما صدها پرونده در اختیار چند مددکار قرار می‌گیرد. یکی لباس می‌خواهد، یکی مشکل تحصیل دارد، یکی مشکل ازدواج دارد، یکی یخچال ندارد و صدها نوع از این مشکلات و مسائل!

در مورد آمار خودسوزی در این استان می‌توانید به ما اطلاعاتی بدهید؟

ما هیچ آمار مشخصی از خودسوزی‌ها در این استان نداریم و هیچ تحقیقی از طرف بهزیستی در این مورد صورت نگرفته است. البته در پی این هستیم که یکی دو کارشناس روان‌شناسی را استخدام کنیم که روی مسئله خودکشی تحقیق کنند.

ما آقای فایق یوسفی را که در این زمینه تحقیقی نیز داشته واسطه قرار داده‌ایم که با اورژانس دانشگاه علوم پزشکی هماهنگی کند تا در بدو ورود فرد خودسوز به بیمارستان، فرم‌های بهزیستی را پر کنند، ولی ایشان نتوانستند همکاری کنند، زیرا می‌گویند سوختگی‌ها آن قدر شدید است که ما وقت پر کردن این فرم‌ها را نداریم. در نتیجه دانشگاه علوم پزشکی با بهزیستی همکاری لازم را نکرده است و ما هیچ تحقیقی در این رابطه نداریم. می‌دانید که این تحقیقات نیاز به بودجه و یک متولی با پشتکار فراوان دارد!

اگر نهادهای موسسه‌های یک استان در یک رابطه ارگانیک عمل

نمایند، آیا بخش عمده‌ای از مشکلات یک استان حل نمی‌شود؟

چه کسی باید بانی برقراری این رابطه ارگانیک باشد؟ آیا ما راهی جز تأسیس وزارت رفاه اجتماعی داریم؟ مانند کشورهای توسعه یافته، همان طور که در حضور رئیس جمهوری، مثلاً وزیر اقتصاد از اقتصاد و یا وزیر کشور از حوزه خود صحبت می‌کند، یک وزیر هم از رفاه اجتماعی در کابینه صحبت نماید؟ به نظر شما کدام وزیر در حال حاضر از اعتیاد، از حقوق زن خود سرپرست، از خودسوزی و خودکشی از وضعیت زنان مطلقه و یا از کودکان

بی‌سرپرست صحبت می‌کند؟ به خاطر این‌که وزارت‌خانه مرتب با این موضوعات را نداریم. هفت، هشت نهاد هستند که هر کدام به‌طور متفرقه کارهایی را انجام می‌دهند و هیچ کار قابل توجهی نیز انجام نشده است.

طلاق، کودکان بی‌سرپرست، زنان بی‌پناه، وزارت رفاه اجتماعی و هزاران کلمه دیگر، همچون پتک بر سر ما فرود می‌آید. نرسیدن صدای مسئولان در استان‌های محروم به گوش مدیران ارشد کشور، ذهنم را پر می‌کند و دلم را پر از درد.

از خیابان‌های سبز و عبور می‌کنیم و به میدان آزادی شهر می‌رسیم. در این میدان مجسمه‌ای از یک مرد کُرد نصب شده که توسط یک استاد مجسمه‌ساز کرد طراحی شده است. مجسمه عجیبی است. از هر طرف که نگاه می‌کنی حالتی از فریاد، از هجوم ستمی که در طول تاریخ بر مردم کرد روا رفته است، در آن می‌بینی.

خیابان‌ها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارم تا به دفتر کار فایق یوسفی، کارشناس ارشد روان‌شناسی که مشغول مشاوره و گفت و گو با جوانان می‌باشد، می‌رسم.

فایق یوسفی، با کنجکاوی و کمی تردید، در مورد علت سفر از من سؤال می‌کند. می‌گویم به دنبال زنان گمنام خودسوخته‌ای هستم که در گمنامی جان می‌سپارند و در بی‌اطلاعی هم‌نوعانشان به کام مرگ فرو می‌روند. بدین‌سان باب گفت‌وگو گشوده می‌شود:

شما علت خودسوزی مردم کردستان را در چه می‌دانید؟

استرس‌های محیطی، عامل مهمی در خودسوزی بوده است. تحقیق در مورد این افراد نشان داده است که اینها در خانواده‌های سنتی با فرهنگ مردسالار زندگی می‌کنند. فرهنگ مردسالاری به این معنا که همه چیز را مرد می‌داند و زن نمی‌داند. تحقیقات جدیدی که در استان‌های کردستان انجام شده، نشان

می‌دهد ۳۶/۷٪ مردم کردستان از سلامت روانی برخوردار نیستند. استرس‌های محیطی مانند این که یک جوان شغل می‌خواهد، تحصیلات می‌خواهد، ازدواج می‌خواهد و امثال اینها.

باید بیش از پیش روی انگیزه‌های خودکشی و خودسوزی کار کرد. باید مردم را آموزش داد تا با شیوه‌های مختلف بتوانند با استرس مقابله کنند، ما با دنیای میانسانی نمی‌توانیم دنیای نوجوانی را تحلیل کنیم.

آیا شما آماری از این خودسوزی‌ها دارید؟

آمار دقیقی نداریم. باید تیم‌های تحقیقاتی متخصص و توانمند تشکیل شود و پدیده‌هایی همچون استرس، افسردگی و خودسوزی در قالب یک طرح ملی اجرا شود. واحدهای اجرایی آن نیز در دیگر استان‌ها این طرح‌ها را حمایت کنند.

واحد آمار و پژوهش وزارت بهداشت می‌باید تحقیقات جامعی در تمامی استان‌ها و شهرها در مورد خودسوزی و خودکشی جوانان داشته باشد و می‌دانیم این کار هزینه کلانی را می‌طلبد.

من به مرکز آمار و پژوهش وزارت بهداشت بسیار انتقاد دارم. اینان در مرکز می‌نشینند و چند لوح تحقیقاتی را اولویت‌بندی می‌کنند و به بقیه استان‌ها ابلاغ می‌کنند، بدون آن که مسائل و معضلات خاص هر استان را در نظر بگیرند.

پیشنهاد کوتاه مدت شما چیست؟

پیشنهاد کوتاه‌مدت من آموزش است، آموزش مردم مهم‌ترین راهکار است. در بعضی موارد افرادی به من مراجعه می‌کنند که در صدد خودکشی هستند. باید نگرش جوانان را به زندگی عوض کنیم تا فرد بتواند با خودش آستی کند. جوانان ما مبتلا به بیماری «من نمی‌توانم» شده‌اند.

قابل ذکر است که فایق یوسفی در سال ۱۳۷۶، تحقیقی در مورد خودسوزی در شهر سنندج انجام داده که در هفته نامه آبدار شماره هشتم آبان ماه به چاپ رسیده است. نتایج این تحقیقات نشان می‌دهد که:

میانگین سن مرتکبین به خودسوزی ۲۴ سال می‌باشد و تعداد ۶۷/۸٪ از مرتکبین به خودسوزی خانه‌دار و ۳۸/۳٪ از آنان بی‌سواد هستند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که از نظر بُعد خانوار ۵۱/۳٪ خانواده‌های دارای ۸ نفر عضو و یا بیشتر می‌باشند و در کل، میانگین اعضای خانواده ۷ نفر است.

طبق این تحقیق ۶۵/۹٪ از مرتکبین خودسوزی متأهل و ۳۴/۱٪ از آنان مجرد هستند. از نظر سطح درآمد در این پژوهش مشخص شد که ۸۴/۸٪ از مرتکبین به خودسوزی میزان درآمدی کمتر از ۲۵ هزار تومان در ماه داشته و تنها ۱۲/۷٪ از آنان بین ۲۵-۵۰ هزار تومان درآمد ماهیانه دارند. همچنین در این پژوهش آمده است که ۴۲/۵٪ از مرتکبین به خودسوزی فاقد مسکن‌اند. تعداد ۶۲/۱٪ از مرتکبین به خودسوزی‌ها اعلام کرده‌اند که با همسر خویش تفاهم ندارند. از نظر تحصیلات ۳۸/۳٪ از مرتکبین به خودسوزی، بی‌سواد و تنها ۴/۹٪ از آنان مدرک تحصیلی دیپلم داشته‌اند. فایق یوسفی معتقد است که خودسوزی این افراد نوعی دادخواهی و تظلم است که اقدام کننده به آن پناه می‌برد.

از پزشک جوانی که در شهرستان قروه مشغول به کار بود، در مورد خودسوزی سؤال کردیم. در جواب ما گفت: «ما متأسفانه به طور متوسط ماهانه حدود ۱۵ خودسوزی را پذیرش می‌کنیم که البته پس از کارهای اولیه، آنها را راهی بیمارستان توحید سنندج می‌کنیم. فقر در منطقه بیداد می‌کند و زمانی که برای معاینهٔ بچه‌ها به مدارس می‌رویم، خصوصاً در مناطق فقیرنشین و روستاها، می‌بینیم که تخم شیش، یکدست روی سر بچه‌ها نشسته است. زمانی که بچه‌های کوچکی را که دچار سوءتغذیه هستند، معاینه می‌کنیم، با چه رویی می‌توانیم به مادر این بچه بگوییم که این کودک باید گوشت قرمز فراوان استفاده کند؟

یک مشکل دیگر نیز که ما در بیمارستان با آن برخورد می‌کنیم این است که دخترانی را که دارای عقب‌ماندگی‌های ذهنی هستند به عقد مردان مسن در می‌آورند، زیرا که از نگهداری آنان خسته شده‌اند و می‌بینیم زنی با عقب‌ماندگی‌های شدید ذهنی به همراه چند فرزند مراجعه کرده است، هر قدر در مورد بیماری کودک از او سؤال می‌کنیم، هیچ چیز را متوجه نمی‌شود و بعضاً هم اینها دارای بچه‌های عقب‌مانده هستند!!

در حالی که اگر دولت از خانواده‌هایی که دارای چنین فرزندی می‌باشند حمایت کند، آنها مجبور به از سر باز کردن فرزندان خود نمی‌شوند و ما هم شاهد به وجود آمدن فرزندی که سرپرست درستی ندارند خواهیم بود.»
مسئولان شهر سنندج هر یک از راپه‌ای به این موضوع نگاه می‌کنند به شورای شهر سنندج می‌روم تا بینم فرخ‌لقا معتمد وزیری نظرش در مورد مشکلات زنان در این استان چگونه است.

حضور «فرخ‌لقا معتمد وزیری» در شورای سنندج با پوشش زیبای کردی و اعتماد به نفس ویژه کردها که متأثر از فرهنگ و هویت خاص قوم کرد می‌باشد، جلوه‌ای خاص به شورای شهر سنندج داده است. او بسیار مشتاق گفت‌وگو است. خوب به حرف‌ها گوش می‌کند و آمادگی کافی برای طرح مسائل و مشکلات استان کردستان دارد.

در مورد آمار زنان مطلّقه بگویید؟

آمار طلاق در کردستان بالاست. بخشی از این آسیب اجتماعی، ریشه‌های فرهنگی دارد و بخش دیگر آن هم ریشه‌های اقتصادی. بعضی خانواده‌ها به دلیل مشکل اقتصادی دخترانشان را به مردانی می‌دهند که سن پدر بزرگشان را دارند!

در مورد وجود خودسوزی در این استان چه می‌دانید؟

من همیشه از کامیاران و دیواندره شنیده‌ام که خودسوزی در آنجا بسیار دیده می‌شود. یک دختر ۱۵-۱۶ ساله را روانه خانه یک پیرمرد می‌کنند. این

فرد چه دلبستگی برای زندگی می‌تواند داشته باشد، حتی اگر این مرد ثروت فراوانی هم داشته باشد!

یک مسئله هم این است که جاری کردن لفظ طلاق در استان ما به صورت فرهنگ در آمده است. مثلاً بعضی از آقایان می‌گویند طلاقش افتاده باشد، اگر خانمم به خانه پدرش برود. (یعنی اگر به خانه پدرش برود سه طلاقه محسوب می‌شود) قانون در مورد اهمیت ندادن به خواست دختران در ازدواج هیچ حساسیتی ندارد.

ما، در شورا به دلیل مشکلات زنان با شوهرانشان، روزانه بین ۵ تا ۶ مورد مراجعه داریم. در مریوان و روستاهای آن، رسم طلاق‌های غیررسمی فراوان دیده می‌شود.

در حاشیه

در بیشتر استان‌های محروم ما برخی دختران در سنین نوجوانی و حتی کودکی به اجبار به عقد مردانی در سنین میانسالی و حتی کهنسالی در آورده می‌شوند. همچنین در بعضی استان‌ها دختران برای پایان بخشیدن به نزاع‌های مردان طایفه به عنوان «خون‌بس» پیش‌کش طایفه مقابل می‌شوند.

در بعضی نقاط میهن‌مان دختران به اتهامات واهی توسط پدر، برادر و یا پسرعمو به قتل می‌رسند، بدون این که این افراد مورد پیگرد قانون قرار بگیرند، و خودسوزی زنان معلول چنین شرایطی است.

دکتر رمضان‌زاده، استاندار کردستان در خصوص آموزش در روستاهای کردستان می‌گفت که فقط ۴٪ دختران در روستاهای کردستان تحت پوشش آموزش می‌باشند.

در استان کردستان در بخش صنعت فرش و قالیبافی، ۷۵٪ نیروی کار

شاغل، زنان هستند. در بخش صنایع دستی و دامپروری ۶۵٪ نیروی کار را زنان تشکیل می‌دهد. در بخش زراعت و باغداری نیز ۵۶٪ کل نیروی انسانی شاغل در این بخش زنان هستند.

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

کاری از دستم بر نمی آید (بوشهر)

در نیمه‌های خرداد امسال توفیقی حاصل شد که برای اولین بار سفری به بوشهر داشته باشم، شهری نشسته بر کناره خلیج فارس و یادگاری از بزرگ مردی چون رئیس علی دلواری. حافظه تاریخی مردم ما، فداکاری‌های مردم استان بوشهر در مبارزه با استعمار انگلیس را هرگز از یاد نخواهد برد.

به محض پایین آمدن از پله‌های هواپیما، هوای گرم و شرجی این استان به هر تازه واردی می‌گوید اینجا بوشهر است، جنوب ایران؛ با گشت و گذار مختصری در خیابان‌های مرکزی شهر بوشهر، اولین چیزی که به ذهن می‌آید این است که حق مردم خلیج‌نشین بوشهر بیش از این است که می‌بینم.

پارک بی‌گل و گیاهی خود را نشان می‌دهد. این تنها پارک این شهر می‌باشد. معماری خانه‌ها، مغازه‌ها، خیابان‌ها، حس زیبایی و شادابی را به تازه‌واردان القا نمی‌کند، برای جوانان بوشهری تنها ساحل خلیج می‌ماند که هر وقت خوشحال‌اند به آنجا می‌روند و هرگاه غمگین‌اند نیز

اما جز گفتن و نوشتن چه می‌توان کرد؟ گویی تحولات زمانه و آثار تمدن جدید در این شهر کمتر به چشم می‌خورد که نشانه به دور ماندن از مسیر

پیشرفت در این منطقه است. بسیار کنجکاو بودم که بدانم زنان بوشهری در چه شرایطی به سر می‌برند، مشکلات و تنگناهایشان چیست و پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایشان کدام است؟

مطلع شدم که در این شهر ماهنامه‌ای با مدیر مسئولی یک خانم منتشر می‌شود، مطمئناً او از مشکلات زنان این منطقه اطلاعات خوبی دارد، در اولین لحظات گفت‌وگو با خانم زینب عوض‌پور، متوجه شدم که حدسم درست بوده، او گفتنی‌های زیادی از مشکلات زنان این منطقه داشت.

در پی دغدغه‌ها و پژوهش‌های پیشین در مورد وجود خودسوزی در بین زنان این استان پرسیدم، که جواب داد متأسفانه خودسوزی و طلاق در این منطقه زیاد به چشم می‌خورد و هنگامی که از دلایل آن سؤال کردم، وی به موضوعات ریز و درشت بی‌شماری اشاره کرد:

یکی از مشکلات عمده زنان در اینجا ازدواج‌های تحمیلی دختران می‌باشد، در خانواده‌های بوشهری، شوهر بر زن و برادر بر خواهر تسلط زیادی دارد. در مورد سرنوشت دختران بوشهری این پدر و برادر است که تصمیم می‌گیرد و دختران کاری جز اطاعت نمی‌توانند بکنند و اگر جرأت مخالفت با تصمیمات آنها را داشته باشند، دیگر حمایت خانواده را از خود سلب کرده‌اند.

در بسیاری از خانواده‌ها کتک زدن همسر و دختر خانواده به‌دست پدر و برادر امری طبیعی تلقی می‌شود. فضای خانواده توأم با امر و نهی پدر و برادر بر دختران است.

خانم عوض‌پور می‌گفت: "به همین دلیل به جرأت می‌توان گفت که ۸۰٪ ازدواج دختران این منطقه، راه فراری است قانونی و عرف پسند، از مشکلات خانه‌پدری. نگاه تحقیرآمیز به زنان، بی‌نقشی زنان و دختران در تصمیم‌گیری‌ها حتی در مورد زندگی و آینده خود، زیادی تعداد فرزندان، همه از مشکلات مهم زنان بوشهر است. زمانی هم که بحث از توزیع امکانات در خانواده می‌شود،

امکانات مالی، تحصیلی و غیره بیشتر از آن پسران می‌شود و دختران فقط باید نظاره‌گر باشند.

براین اساس، دختران برای فرار از چنین فضایی به ازدواج‌های تحمیلی تن می‌دهند. یک دختر وقتی با چنین زمینه و پیش‌فرض‌هایی به یک زندگی مشترک وارد می‌شود، باز با همسر مردسالار خود دچار مشکل می‌شود.

البته قابل ذکر است که در حال حاضر، زنان تا حدودی از حقوق فردی و انسانی خویش آگاه شده‌اند و یک نوع روحیه حق‌خواهی و استقلال‌طلبی در بین زنان ایجاد شده است، ولی مقاسفانه در زندگی مشترک، این حرف و حدیث‌ها بازاری ندارد و متاعی است که روی دشیت صاحبش می‌ماند.

حتی کتک‌زدن برای بخش قابل توجهی از مردان منطقه امری عادی تلقی می‌شود. تعدد زوجات، یکی دیگر از مشکلات زنان می‌باشد و مردان متأهل به راحتی به ازدواج مجدد دست می‌زنند.

خانم عوض‌پور می‌گفت: "چندی پیش متوجه شدم که یکی از آشنایان می‌خواهد همسرش را به این دلیل طلاق بدهد که هفتمین فرزندش نیز دختر به دنیا آمده است، این مرد حاضر به بازگرداندن همسرش از بیمارستان به منزل نبود. هنوز ضرب‌المثل‌هایی در مورد فرزند به دنیا نیامده رایج است؛ مانند «پسر باشه، دو سر باشه». در منطقه دشتی و یا شهرستان خورموج، هنوز بسیاری از خانواده‌ها دختر را به خواستگاری می‌دهند که پول بیشتری بدهد. در نتیجه اختلافات خانوادگی بسیار زیاد دیده می‌شود. کار برخی زنان هم یا به متارکه و طلاق می‌رسد و یا به خودسوزی. در مورد ماهنامه "زن" جنوب از او سؤال می‌کنم، که با این همه مشکلات زنان در این منطقه، شما به چه موضوعاتی می‌پردازید؟

او می‌گوید: «در هر شماره به یک موضوع خاص می‌پردازیم. در عین حال سعی می‌کنیم با عموم مردم، اعم از زن و مرد سخن بگوییم.

در چند شماره پیش، موضوع بحث ما این بود که چرا مردان ما به زنانشان نمی‌گویند "دوستت دارم". شاید برای شما جالب باشد که به شدت تلفن‌های تهدیدآمیز از سوی مردان به دفتر ما روانه شد.

زینب عوض‌پور مدیر کانون فرهنگی بانوان نیز می‌باشد. این کانون با ساختمانی تقریباً قدیمی در کنار قبرستان شهر ساخته شده است. در و دیوار نه چندان تمیز این کانون با رنگی خاکستری خودنمایی می‌کند، در این کانون افراد جوان کمتر دیده می‌شوند.

از او می‌پرسم سن دختران و زنانی که به این محل می‌آیند در چه حدودی است؟

می‌گوید: «دختران جوان کمتر به این محل مراجعه می‌کنند. در کتابخانه کانون با دختران مشکل داریم، چون دیگر همکاران به من می‌گویند، بخش قابل توجهی از این بچه‌ها برای درس خواندن به اینجا نمی‌آیند. آنها از طریق تلفن عمومی که در این مکان قرار دارد با دوستان پسر خود قرار ملاقات می‌گذارند.»

از او می‌پرسم چه کاری برای جذب این دختران جوان انجام داده‌اید؟ آیا در اینجا محیط شادی را برای آنها فراهم کرده‌اید؟

می‌گوید: «ما اجازه گذاشتن کلاس موسیقی را نداریم، ما دستان برای ایجاد تنوع در برنامه‌ها باز نیست. شما می‌بینید که این کانون فرهنگی در کنار قبرستان شهر واقع شده است، آن هم با حداقل امکانات.

حتی شاید بتوان گفت که کانون‌های فرهنگی متمسکی است تا مسئولان بگویند چنین اماکنی برای زنان وجود دارد و گاه هم شنیده می‌شود که تصمیم دارند این کانون‌ها را تعطیل کنند. با جوان‌ها هم کمتر زمینه جدی برای بحث در مورد موضوعات دینی وجود دارد. جوانان اعم از دختر و پسر حالتی سرخورده، جدا شده از کانون‌های علمی و فرهنگی و انگیزه جدی برای تحقیق

و پژوهش دارند.» او به تلخی می افزاید: «انگار که در عالم دیگری سیر می کنند، انگار نه ما حرف آنها را می فهمیم و نه آنها حرف ما را.»

خانم اولیانی که یک دبیر بازنشسته می باشد، می گوید: متأسفانه جوانان ما به حالت فرار از هر بحث مذهبی رسیده اند، حتی عده ای از دختران اصلاً رغبت نشان نمی دهند که وارد کانون فرهنگی بانوان شوند.

چرا که جوان می رود روزنامه بگیرد، روزنامه ها یکی پس از دیگری تعطیل می شوند. نماینده مجلس می آید سخنرانی کند، سخنرانی او را برهم می زنند و بر در و دیوار شهر کلمات زننده در مورد نماینده نوشته می شود.

در بوشهر وقتی بحث مشکلات جوانان مطرح می شود، در واقع روی مشکلات پسران صحبت می شود. اما این نکته که مسائل و مشکلات دختران ما را چه کسی باید حل و فصل کند، خدا می داند!

در ساحل خلیج فارس برای زنان روسی و کلاً زنان خارجی جایگاه خاصی برای شنا درست می کنند، ولی دختران ما جایی برای شنا در خلیج ندارند، زنان از سالن های ورزشی در این استان بی بهره اند. حال با این شرایط فرهنگی ناهنجار که هیچ کس و هیچ مسئولی دغدغه درمان آن را ندارد، از دختران ما به جز مصرف زدگی، مدپرستی و بی هویتی و سرگردانی چه انتظاری داریم.

وقتی با جوانان در مورد مسائل روز می خواهیم حرف بزنیم، با زبان و نگاه و رفتار خود می گوید: مرا رها کن و بگذار با دردهای حل نشدنی ام دست و پنجه نرم کنم...»

وی در پایان می گوید: «من که سال ها معلم بوده ام، غم این بچه ها، جوانان و خصوصاً این دختران جوان، تمام وجودم را به درد می آورد و کاری هم از دستم برای آنها بر نمی آید و این خود دردی بزرگتر است.»

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

ما را همراهی کنید (داراب)

اشاره

آمار انسان‌های بی‌گناهی که در استان‌های دور افتاده کشور، روزانه دست به خودسوزی می‌زنند، ما را بر آن می‌دارد که با نگاهی موşkافانه این فاجعه انسانی را در جامعه خود پیگیری کنیم.

۲۰ سال فضای بسته سیاسی، شاید توانسته باشد معضلات عمیق اجتماعی را از چشم‌ها پنهان سازد، ولی آیا توانسته برای همیشه این مشکلات را به واقع از بین برده باشد و آیا این ناهنجاری‌ها عمیق‌تر و حل این مسائل پیچیده‌تر نشده است؟

نگاهی از سرهم‌دردی و انسان دوستی به مشکلات زنان شهرستان داراب از توابع استان فارس بیندازیم و به نحوه مهار معضلات اجتماعی عمیقاً بیندیشیم. این گفت‌وگو با آقای سائلی، مسئول مرکز خود معرف ترک اعتیاد وابسته به بهزیستی داراب می‌باشد که به‌عنوان نخستین پرسش در مورد آمارهای خودسوزی و همچنین دلایل آن در شهرستان از ایشان توضیح خواستیم.

وی پاسخ داد: «ما آمار دقیقی نداریم، حتی شبکه بهداشت و درمان که می‌خواست تحقیقی در این رابطه انجام دهد، متأسفانه آنها هم آمار دقیقی از موارد خودسوزی به‌دست نیاوردند. همچنین در بیمارستان‌ها پس از پذیرش

فرد خودسوز، دلایل را نمی‌پرسند. من یکسری دلایلی که به‌نظر خود من در باب دلایل خودکشی و نه صرفاً خودسوزی به‌نظرم می‌رسد مطرح می‌کنم.

۱. بیماری‌های لاعلاج در افراد؛ ما فردی را داشتیم که به بیماری سرطان دچار شده بود و دست به خودکشی زده بود.

۲. اعتیاد در بین زنان و دختران
از آنجایی که داراب شهرستان کوچکی است، طی یک‌سال حدود ۱۲ زن معتاد داشتیم.

۳. اختلافات خانوادگی؛ که عمده‌ترین دلیل خودسوزی‌هاست.

۴. تهمت زدن به زن یا دختر از طرف آشنا یا فامیل؛

۵. درگیری زنی که ازدواج کرده یا خانواده خود یا خانواده همسر؛

۶. داشتن رابطه بین دختر و پسر؛ که ۸ مورد داشتیم. وقتی خانواده مطلع شده بود، دختران دست به خودکشی زده بودند.

۷. ازدواج‌های تحمیلی؛ در این مورد هم خودکشی‌ها بیشتر به شیوه خودسوزی می‌باشد.

۸. تعدد خواستگار؛ به‌عنوان مثال دختری خواستگارهای متعدد دارد و احیاناً خودش تمایل به یکی از آنها دارد، ولی خانواده یکی دیگر را ترجیح می‌دهد.

۹. بیماری‌های روانی و افسردگی که باعث خودکشی شده که البته این مورد را خیلی کم داشتیم.

۱۰. حساس و زودرنج بودن بیشتر خانم‌ها؛ که این افراد البته خودکشی ناموفق دارند.

۱۱. آفت تحصیلی و رقابتی که بین دانش‌آموزان وجود دارد؛ که در این رابطه یک مورد خودکشی موفق داشتیم.

میزان سواد و تحصیلات در بین زنان و دختران در داراب چگونه است؟

اگر میانگین را در نظر بگیریم و نه کل جامعه روستایی، میزان سواد در شهرستان داراب تا سوم راهنمایی می‌باشد و افراد حتی به دیپلم نمی‌رسند و اگر باشند تعدادشان خیلی کم است.

آیا داراب دادگاه خانواده دارد؟

خیر، مرجعی که مشخصاً به عنوان دادگاه خانواده باشد، نداریم. اگر زنی مشکل خانوادگی داشته باشد، آیا از نظر عرف این شهر می‌تواند به دادگستری مراجعه کند؟
یک کمیسیون بانوان داریم که در کنار دادگستری فعالیت می‌کند و زنان به آنجا مراجعه می‌کنند.

آیا آمار طلاق در این شهرستان بالاست؟

بله، آمار طلاق نسبت به سال‌های پیش افزایش داشته. به عنوان مثال، اگر ما در سال ۱۳۷۸، ۱۴۹ آمار ازدواج در دادگستری ثبت شده، در همان سال، ۱۵۹ مورد طلاق در دفاتر دادگستری به ثبت رسیده است.

تعدد زوجات هم در این شهر وجود دارد؟

البته در شهر داراب کم است، ولی در منطقه حاجی‌آباد، شرتی و درشی، که ساکنان این مناطق (منظور مردان) به کشورهای عربی رفت و آمد دارند و در نتیجه فرهنگ‌پذیری و تعدد زوجات و در پی آن، ایدز زیاد دیده می‌شود و همین‌طور اگر در منطقه‌ای یا روستایی اگر یک مورد خودسوزی داشته باشیم، بقیه یاد می‌گیرند و این کار را تکرار می‌کنند.

آیا این موارد به کودکان نیز سرایت کرده؟

عمل به این کار تاکنون در بین کودکان دیده نشده، ولی تهدید به این عمل و گفتن آن وجود داشته است.

سن ازدواج در داراب چگونه است؟

سن ازدواج در بین دختران از ۱۵ تا ۲۲ سال و پسران ۱۸ تا نزدیک به ۳۰ سال می‌باشد.

آیا در داراب ازدواج دختران جوان با مردان مسن مرسوم است؟

در خود داراب خیر، ولی در منطقه خُرج نزدیک بندرعباس این خیلی مرسوم است. و آنچه که باید رویش خیلی تأکید کرد این است که میزان تحصیلات و آموزش در این مناطق خیلی پایین است.

سطح سواد پسران در چه وضعیتی می‌باشد؟

وضعیت تحصیلات پسران از دختران بهتر است و بخصوص در روستاها، مدارس تا راهنمایی و حتی ابتدایی بیشتر نیست و دختران را برای ادامه تحصیل به منطقه دیگر نمی‌فرستند. در نتیجه حتی پسران به دانشگاه‌ها راه پیدا می‌کنند. و نیز مسئله‌ای که در این منطقه است این است که نزد روان‌پزشک و مشاور رفتن را بد می‌دانند و اگر مشکلی بوجود بیاید به این متخصصان مراجعه نمی‌کنند.

همکاری آموزش و پرورش این استان با شما چگونه است؟

متأسفانه هنوز اجازه داده نشده به مدارس برویم.

آیا اداره ارشاد با شما همکاری دارد؟

نه، متأسفانه همکاری نمی‌کند. حتی با مرکز ما که یک مرکز پیشگیری از اعتیاد است، ارشاد همکاری چندانی نداشته است. اداره ارشاد، سازمان تبلیغات اسلامی، حتی خود فرمانداری کمترین همکاری را با ما ندارند.

همکاری شورای شهر با شما چگونه بوده است؟

ما جلسات متعددی را ترتیب دادیم که با اعضای شورای شهر جلسات متناوب داشته باشیم، ولی هرگز این جلسات تشکیل داده نشد و حتی پاسخ مساعدی به ما ندادند و علاقه چندانی به این فعالیت‌ها از خود نشان ندادند.

آیا شاکله شهر داراب به صورت طایفگی و قبیله‌ای است؟
خیر به صورت طایفگی نیست، البته امکان دارد از یک روستا به یک منطقه
شهر داراب مهاجرت کرده و ساکن باشند، ولی حالت طایفگی ندارد.

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان

www.tabarestan.info

«زینت» الگویی قابل تکرار (قشم)

اشاره:

مدتها بود به دنبال طرح موضوع زنان خانه‌دار و مقوله مشارکت بودم و این که چرا زنان خانه‌دار وارد مباحث جدی جامعه نمی‌شوند؟ چرا حالات و سکناات آنان نشانی از بی‌توجهی و بی‌رغبتی به مشکلات کلان جامعه دارد؟ چرا این زنان را متروک و در خود خزیده می‌بینیم؟ چرا دغدغه‌های ذهن آنان را موضوعات خرد و پیش پا افتاده تشکیل می‌دهد و بسیاری چراهای دیگر. تا این که چندی پیش شنیدم زینت دریایی، نفر اول انتخابات شورای روستای سَلَخ از توابع جزیره قشم به تهران آمده است. زینت دریایی یک به‌ورز نمونه، نفر اول شورای روستای خود، مشارکت‌کننده‌ای فعال با تحصیلات پنجم ابتدایی، شاداب و پرنشاط و الگویی کامل و قابل تکرار از استان هرمزگان می‌باشد. با او به گفت‌وگو نشستیم. او با کلمات ساده‌اش در مورد مشارکت و مسائل زنان و توان در استان هرمزگان برای ما گفتنی‌های زیادی داشت.

خانم زینت دریایی از خودتان بگویید.

من در روستای سَلَخ که ۷۵ کیلومتری شهرستان قشم می‌باشد، زندگی می‌کنم. زمانی که ۱۱ ساله بودم، امکانات بهداشتی درمانی در روستای ما خیلی کم بود، طوری که مردم برای تزریق یک آمپول مجبور بودند کیلومترها راه بروند تا به نزدیک‌ترین درمانگاه برسند، درمانگاهی که بیشتر وقت‌ها نیز تعطیل بود.

پدرم بسیار علاقه داشت که من کارهای پرستاری را یاد بگیرم، تا این که بالاخره من از پزشکی که برای مأموریت به روستای ما می‌آمدند تزریقات را یاد گرفتم. پدرم می‌گفت: باید به مردم کمک کرد، ولی آن زمان‌ها من از این کارها لذت نمی‌بردم و معنی لذت خدمت به مردم را نمی‌فهمیدم، ولی چون به پدرم علاقه داشتم، هر کاری او می‌گفت، انجام می‌دادم.

پدرم می‌گفت این کار را با پول عوض نکن، این کار را به خاطر من انجام بده، اگر مشکل مالی داشتی، می‌توانی ماهی هم تمیز کنی، خیاطی هم بکنی. من کم‌کم به این کار علاقه‌مند شدم. بعد از فوت پدرم، تمام علاقه‌ام را گذاشتم روی این کار تا زمانی که پزشکان هندی، فیلیپینی و ایرانی به منطقه ما آمدند. آن موقع بود که یکی از این پزشکان به من گفت که دیگر نمی‌توانم تزریقات انجام بدهم. من آن زمان دو فرزند داشتم. آن پزشک گفت اگر می‌خواهی کار تزریقات انجام بدهی، باید مجوز بگیري و دوره بهیاری را بگذرانی. این کار احتیاج به مدرک حداقل سیکل و یا دیپلم داشت و من فقط تا پنجم ابتدایی خوانده بودم. به من می‌گفتند که کار تو خوب است، ولی اجازه نداری که آمپول تزریق کنی! خانواده همسرم که از قبل هم از این کار من خوششان نمی‌آمد، از این مسئله استقبال کردند. اما آنها متوجه نبودند که همان طور که مردم به من نیاز داشتند، من هم به آنها احتیاج داشتم، بنابراین مانع کار شدند. تا این که یکی از پزشکان به نام دکتر خسروی، وقتی دید که من خیلی ناراحتم، به من گفت شما که این قدر مشتاق کار هستید، چرا نمی‌روید

بهوزری. من اسم بهوزری را نشنیده بودم. گفتم من مدرک پنجم ابتدایی دارم. او گفت بهوزری با مدرک پنجم ابتدایی هم می‌شود.

آموزشگاه بهوزری در خود قشم نبود، بلکه باید ۷۵ کیلومتر تا قشم می‌رفتم و از آنجا هم تا بندرعباس یک ساعت با قایق راه بود.

به هر کسی که گفتم می‌خواهم برای بهوزری بروم، گفت غیرممکنه. حتی مادرم، او نیز می‌گفت «حرفش را هم نزن! تو بچه‌هایت را بگذاری و این همه راه بروی؟» آخر من اگر حتی خانه خواهرم هم می‌خواستم بروم، باید بچه‌هایم را با خودم می‌بردم؛ یا مادر شوهرم با من می‌آمد؛ یا شوهرم مرا می‌برد. ما بسیار محدود بودیم، چطور امکان داشت این راه طولانی را برای دوره بهوزری طی کنم؟

به هر حال با مشکلات زیاد رضایت همسرم را گرفتم که این راه طولانی را برای طی کردن دوره بهوزری بروم. مشکل دیگر این بود که می‌بایست هنگامی که به بندرعباس می‌رسیدم بُرقع را برمی‌داشتم و مانتو و شلوار می‌پوشیدم و هنگام بازگشت دوباره بُرقع می‌زدم و لباس محلی می‌پوشیدم. تا دو سال کسی متوجه نشد که من بُرقع را برمی‌دارم. مشکل من از زمانی شروع شد که می‌بایست در روستا و در خانه بهداشت کار می‌کردم. آن موقع مجبور بودم بُرقع را بردارم و مانتو شلوار بپوشم.

روزهای اول مرا نشناختند، بعد که متوجه شدند، به دید دیگری به من نگاه می‌کردند. مردم تصورشان این بود که کسی که بُرقع برداشته، انگار که لخت وارد خیابان شده باشد. تصور مردم از بُرقع زدن این بود که می‌گفتند زنان با زدن بُرقع می‌خواهند خودشان را شبیه مردان کنند. ولی همه می‌دانیم که در منطقه ما به دلیل گرمی هوا و سوزندگی آفتاب، زنان بُرقع می‌زنند تا پوست خود را از تابش مستقیم آفتاب مصون نگه دارند و این مسئله رفته رفته به صورت سنت درآمد بود و مردم نسبت به این سنت تعصب پیدا کرده بودند.

البته در استان ما افکار خرافی زیاد است. مثلاً می‌گویند اگر زنی درآمدی داشته باشد، نصف آن مال شوهرش است. و یا این که اگر زنی کار ثوابی هم بکند، باز نصف کار خیر به حساب شوهرش گذاشته می‌شود.

من حدود ده سال از جامعه سنتی طرد شدم. در مهمانی‌ها و عروسی‌ها نمی‌توانستم شرکت کنم. وقتی مردم به من نیاز داشتند می‌آمدند به سراغ من و بعد هم من همانی بودم که بُرِقم را برداشته بودم.

در این مدت دوره‌هایی را گذراندم. مردم کم کم مرا قبول کردند، طوری که وقتی در انتخابات شوراها کاندیدا شدم، همان‌هایی که مرا آن طور طرد کرده بودند، بیشترین رأی را به من دادند و من نفر اول و شوهرم نفر سوم شد.

حالا که شما نفر اول شورای روستای خود هستید، مهم‌ترین مشکلات زنان را در قشم در چه مواردی می‌دانید؟

مهم‌ترین مشکل ما نداشتن امکانات آموزشی و محدودیت‌های تحصیلی است. مثلاً دختران ما برای ادامه تحصیل نمی‌توانند از روستا خارج شوند. در استان ما امر و نهی مردان به زنان بسیار زیاد است، من فکر می‌کنم که شعور اجتماعی زنان به حدی بالای رفته که مردها آنها را مورد امر و نهی قرار ندهند. اگر اختیاراتی به زن‌ها داده می‌شود که بتوانند جامعه خودشان را با حس مادرانه (که دلسوزی مادرانه بیشتر از حس پدرانه است) بسازند، من فکر می‌کنم که این جامعه برای مردها جامعه بهتری خواهد بود.

آیا مسئله خودسوزی زنان در منطقه شما هم وجود دارد؟

بله چهار سال پیش در روستای سَلَخ سه تا زن خودسوزی کردند. دوتاشان به فاصله سه روز از هم و یکی به فاصله یک ماه از این دو نفر خودسوزی کرد.

علت این خودسوزی‌ها چه بود؟

یکی از این زن‌ها ۱۹ ساله بود که دو هووی دیگر داشت. یکی دیگر زن یک آقای ۵۰ ساله بود. بیشتر این زن‌ها مشکلات خانوادگی دارند.

تعدد زوجات در استان ما زیاد به چشم می‌خورد، حتی مردانی هستند که ۵ یا ۶ تا زن می‌گیرند و از هر زن چند تا بچه دارند، بچه‌ها را تحویل زنانشان می‌دهند و می‌روند سراغ یک زن دیگر. فاصله سنی زن و شوهر در استان ما زیاد است و این خود ایجاد مشکل می‌کند.

دختران در چند سالگی ازدواج می‌کنند؟

بستگی دارد، من خودم در سال گذشته در یکی از روستاها شاهد بودم که دختر ۹ ساله‌ای را به عقد یک مرد پنجاه ساله در آورده بودند و دختر شب عروسی فرار کرده بود و باعث درگیری در روستا شده بود. آموزش در قشم پایین است. البته در این چند سال اخیر آموزش بهداشت با توجه به خانه‌های بهداشت بیشتر شده، ولی آموزش فرهنگی برای مردها، زن‌ها، جوانان و کودکان خیلی پایین است و در این موارد خیلی کم کار شده است.

مشکلات جوانان در قشم و روستاهای آن چیست؟

جوانان امکانات آموزشی ندارند. مجتمع‌های فرهنگی‌ای که بتوانند در آنجا اوقات فراغت خود را مفید بگذرانند وجود ندارد، مجتمع‌های ورزشی خیلی کم است. در روستا که اصلاً چنین چیزهایی وجود ندارد، ولی متأسفانه سرگرمی‌های کاذب فراوان است.

در قشم چند سینما وجود دارد؟

یک سینما

اوقات فراغت بچه‌های قشم چگونه می‌گذرد؟

یک زمین فوتبال کوچک که خودشان درست کرده‌اند، سرگرمی آنها شده است و به خاطر نداشتن سرگرمی‌های مفید اعتیاد زیاد شده است. سطح سواد دخترها در قشم به نسبت پسرها خیلی پایین است و به همین دلیل پسرها تمایل کمتری به ازدواج با دختران کم‌سواد دارند. به این ترتیب ازدواج دخترها با مشکل روبه‌رو می‌شود. این مشکل در روستای دولاب و درگهان زیاد دیده می‌شود.

مشکلات بهداشتی و درمانی در استان شما چگونه است؟

پس از آموزش عده‌ای بهورز این مشکلات قدری کمتر شده است ولی این کاهش چشمگیر نیست؛ طوری که هنوز در بعضی از روستاها برای بیرون آوردن لوزه بچه‌ها، کودک را روی زمین می‌خوابانند و چند نفر کودک را نگاه می‌دارند و با انگشت لوزه کودک را می‌کنند! و بعد هم داروهای گیاهی روی آن می‌گذارند، این کار بسیار دردناک است. سال گذشته دو کودک بر اثر عفونت همین نوع عمل لوزه محکوم به مرگ شدند.

حتی رسم داغ گذاشتن بر روی ناحیه‌ای که درد می‌کند نیز وجود دارد. می‌گویند اگر این ناحیه را بسوزانند آن عضو خوب می‌شود.

وزارت بهداشت در مورد مقنوعیت این کارها هیچ اقدامی نکرده است؟

کار خاصی نمی‌تواند بکند، چون مردم به این کارها عادت و اعتقاد دارند.

آیا برای از بین بردن این سنت‌های غلط نیاز به کار فرهنگی و آموزشی نیست؟

قطعاً نیاز به این کار هست، البته امروزه بیشتر روستاها خانه بهداشت دارند و بهورزشان بومی است و این خود بی‌تأثیر نیست.

آیا زنانی هم بوده‌اند که برایت الگو باشند؟

بله، خاله آمنه، من وقتی او را می‌بینم از خودم خجالت می‌کشم. در مقابل او احساس می‌کنم هیچم. این زن، ماما است و خودش هم داروهای محلی و سنتی (داروهای گیاهی) را از کوه حمل می‌کند. او خودش به خاصیت دارویی این گیاهان پی برده است. در مراسم شادی و غم اهالی روستا، کمک بسیار خوبی بوده و در صید ماهی کلیما با قدرت تمام کمک می‌کند. به نظر من او یک قهرمان است ولی قهرمانی گمنام.

در پایان گفت و گو چه حرف و توضیه‌ای برای زنان، خصوصاً زنان تحصیل

نکرده دارید؟

به نظر من خاله آمنه‌های زیادی را در کشور خود داریم که دنیایی از خلاقیت، کوشش و فعالیت هستند و اینان هنرمندان گمنامی هستند که شاید شما ما را نشناسید، ولی وجود دارند و در کنار ما زندگی می‌کنند. در جنوب، زنان در همهٔ امور دخیل هستند؛ کشاورزی، صیادی و صنایع دستی، ولی مردان پُزش را می‌دهند! اما ما زنان باید اعتماد به نفس داشته باشیم و اراده کنیم که برای جامعهٔ خود مفید واقع شویم.

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

هزینه‌های فرد خودسوز

آمار و ارقام انسان‌های بی‌گناهی که در استان‌های مختلف و بعضاً دور افتاده کشور، مثل ایلام، خوزستان، لرستان، کهگیلویه، همدان، اراک، کردستان و برخی دیگر از استان‌ها، روزانه دست به خودسوزی می‌زنند، ما را بر آن می‌دارد که با نگاهی موشکافانه با آن برخورد کنیم.

۲۰ سال فضای بسته سیاسی شاید توانسته باشد معضلات عمیق اجتماعی را از چشم‌ها پنهان سازد، ولی آیا توانسته برای همیشه مشکلات را به واقع از بین برده باشد؟ و آیا این ناهنجاری‌ها عمیق‌تر و حل این مسائل پیچیده‌تر نشده است؟ اگر بخواهیم وضعیت افرادی را که دست به خودسوزی زده‌اند از منظر هزینه‌هایی که یا خانواده و یا بیمارستان‌های سوانح و سوختگی برای بهبود آنان باید تقبل کنند، بررسی کنیم، به آمار و ارقام سرسام‌آور برمی‌خوریم که جای بسی تأمل دارد.

طبق تحقیقات به عمل آمده، تنها تعویض پانسمان روزانه هر یک از این افراد، مبلغ ۱۰ هزار تومان (هزینه باند و دیگر لوازم ضروری پانسمان) را به خود اختصاص می‌دهد.

همان‌طور که می‌دانیم، تغذیه مناسب برای فردی که دچار سوختگی می‌باشد بسیار لازم است. آنها روزانه نیاز به مصرف ۸ وعده آب میوه دارند،

غذای آنها باید کاملاً پروتئینی باشد مانند کباب، جگر، جوجه کباب و ... همچنین مصرف ۳ لیوان شیر از ضروریات روزانه آنهاست.

این افراد از آنجا که معمولاً دچار استرس‌های روحی می‌باشند، دچار خونریزی معده می‌شوند و نمی‌توانند خوب غذا بخورند. جوارال پروتئین، دارویی است برای درمان این معضل که از آمریکا و اروپا وارد می‌شو و جزء داروهای گران‌قیمتی است که خانواده باید تهیه کند. ازسویی این افراد از آنتی‌بیوتیک‌های معمولی نمی‌توانند استفاده کنند، فورتن یا آمی کامین، آنتی‌بیوتیک گران‌قیمتی است (که سه عدد آن تنها مصرف یک روز بیمار می‌باشد) و حدود ۷۰ هزار تومان هزینه به خانواده فرد خودسوز تحمیل می‌کند. حال فردی که از روستاهای دور دست استان‌های محروم دست به خودسوزی زده، چگونه می‌تواند چنین هزینه‌های درمانی را بپردازد؟

بیمارستان‌های سوانح و سوختگی در کل کشور با اندک بودجه‌ای که به آنها تعلق گرفته، چگونه می‌توانند چنین داروهای گران‌قیمتی را در اختیار بیماران بگذارند، چگونه می‌توانند غذای مناسب و آشامیدنی مفید در اختیار آنان بگذارند؟ حال آن‌که این بیمارستان‌ها گاهی برای تعویض به موقع ملحفه بیمارانشان مشکل دارند. آیا سرنوشتی جز مرگ در انتظار اینان هست؟

از سویی طرح خودگردانی بیمارستان‌های دولتی که از زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی جامه عمل پوشیده، اقشار آسیب‌دیده اجتماعی را سخت دچار تنگنا ساخته. هزینه سنگین داروهای خارجی که به این خانواده‌ها تحمیل می‌شود، از سویی و هزینه بیمارستان نیز ازسوی دیگر تاب و تحمل را از اقشار آسیب دیده ربوده است. همچنین با مرخص شدن هر بیمار سوختگی، می‌باید اتاق، وسایل، تخت، تشک ضد عفونی شود که این مسئله نیز هزینه سنگینی را به بیمارستان تحمیل می‌کند. از سویی افرادی که به گرافت احتیاج دارند، باید دست‌کم ۳۰ تا ۷۰ روز در بیمارستان بستری باشند و این امر تا یک میلیون تومان هزینه برمی‌دارد. حال، کسی که برای ۵۰ هزار تومان خودسوزی

کرده، مردی که به دلیل عدم تأمین معاش روزانه خانواده خود که امروز را به فردا نمی‌تواند برساند، به این عمل متوسل شده، چگونه می‌تواند این هزینه‌های سنگین را بپردازد؟ و تأسف‌آورتر این که با مصرف چنین هزینه‌های سنگینی، عده‌ای از این افراد به دلیل درصد بالای سوختگی، بعد از مدتی راهی گورستان می‌شوند.

و دردناک‌تر آن که زنانی که دست به خودسوزی می‌زنند، پس از بهبود نسبی، با آن ظاهر سوخته و دردآور، چگونه می‌خواهند دوباره به جمع خانواده بازگردند. همسران این افراد، آنان را رها می‌کنند و زندگی دیگری را شروع می‌کنند، اجتماع آنها را تحویل نمی‌گیرد، حتی فرزندانشان حاضر نیستند با آنها روبه‌رو شوند و زندگی کنند. مشکلی معاشرت پیدا می‌کند، سربار جامعه می‌شوند و در پی این تحقیرها و سرخوردگی‌های خانوادگی و اجتماعی، به دام فساد و فحشا می‌افتند.

به راستی چه باید کرد؟

پند طبیبان را همه شنیده‌ایم که پیشگیری آسان‌تر از درمان است، آیا نباید برای حفظ نیروها و منابع انسانی خود و کاهش هزینه‌های سنگین درمان افراد خودسوزی شده به فکر راهکارهای اصولی باشیم؟ و با وضعیت دشوار اقتصادی که مردم و دولت در آن به سر می‌برند، به فکر پیشگیری علمی در زمینه فرهنگ، آموزش و اشتغال‌زایی باشیم و به برنامه‌ریزی درازمدت و کوتاه‌مدت آن بیندیشیم؟

زنان و مردان ساکن در نقاط محروم کشور ما سخت نیازمند آموزش‌اند، نیازمند درک نقاط قوت و ضعف قومی خود هستند، نیازمند گفت‌وگوی مرکز‌نشینان با زنان و مردان آسیب‌دیده استان‌های محروم هستند. آیا بهتر نیست به درک بالا، حس انسان‌دوستی مردم و علم کارشناسان خود اعتماد کنیم و به طرح عریان و شفاف مشکلات اجتماعی بپردازیم و در پی یافتن و ارائه راهکارهای علمی و عملی برای این محرومان باشیم؟

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیوست‌ها

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

ایلام، جنگ و دیگر هیچ *

در ایلام جنگ، شب‌ها موقع خواب، مردم ایلام به آسمان می‌نگریستند، ستاره‌ها، ماهواره‌ها و هواپیماها را از نوع نورشان از هم باز می‌شناختند و دیگر به این که هر لحظه این متحرک‌های نورانی ممکن است بر سرشان بمب و موشک ببارد خو کرده بودند.

این گفته حبیب‌الله محمودیان، باستان‌شناس ایلامی، ترانه درآلودی از نای مردم ایلام است که هشت سال صبورانه و خاموش و بی‌ادعا، دلیرانه در خط مقدم جنگیدند و شهدای بسیار و ایثارگران فراوان به آستان وطن تقدیم کردند. به گفته ایلامی‌ها، دشمن ۲۲۰ مرتبه ایلام را هدف بمباران‌های خود قرار داد. شهرها آن‌قدر ناامن بود که مردم شهرها را تخلیه کرده و به بیابان و کنار کوه‌ها و زیر چادرها پناه بردند. این که طی این سال‌ها، آنان برای خوراک، پوشاک، آموزش و پرورش، بهداشت و ارتباطات رسانه‌ای چه کرده‌اند، فقط خدا می‌داند.

مردمی که به گفته یکی از مسئولان استان به قدری فقیر بودند که پای گریز نیز نداشتند و در زیر چادرها سوختند و ساختند، ولی در نقاط دیگر

*. این گزارش در روز ۶ مهر سال ۷۸، در نشریه پیام‌هاجر به چاپ رسیده است.

ایران و به ویژه تهران نه کسی از غم آنان خبری شنیده است و نه می‌داند که ایلام استان جنگی کشور بوده است. اگر در حد شعارها و اهداف جناحی، اسمی از شلمچه شنیده باشد و یا به هر حال در تبلیغات رسانه‌ها روایت‌هایی از خرمشهر، آبادان و سوسنگرد بر جانش نشسته باشد، از «ایلام» و مردان و زنان و رنج‌هایشان چه شنیده است؟ استان مظلومی که داغ صدمات سنگین جنگ را بر پشت خود دید، اما به گفته یکی از فرهنگیان ایلام، از بد روزگار همسایگی این دیار با عراق که در منطقه جنوب آن است که از نظر استراتژیک موقعیت مناسبی برای اجرای عملیات جنگی به عنوان خط مقدم نداشت، حال این که این استان طولانی‌ترین مرز را با کشور عراق دارد.

ایلام در جنگ تحمیلی بمباران‌ها، موشک‌باران‌ها و طعم تلخ آوارگی‌ها را دید و چشید، اما مثل خوزستانی‌ها نتوانست در دفاع از خانه و کاشانه عقده‌هایش را بیرون بریزد و در این مورد هم عقده بر دل و بغض در گلو ماند. اکنون این استان مانده است و کوهی از نابسامانی‌ها که هم میراث نظام‌های طاغوتی و ستمشاهی است و هم شهرنشینی بی‌زمینه و اجباری دوران پهلوی و هم کم‌توجهی و تنگ‌نظری مدیران پس از انقلاب اسلامی و هم سوخته ویران شده در جنگ تحمیلی.

ایلام سرزمینی است خوابیده روی گنج‌های پنهان، گنج تاریخ و فرهنگ ایلام باستان و گنج طبیعت زیبا و ثروتمند آن، اما با این احوال، فقیر و خاموش و منزوی است. در مظلومیت این استان همین بس که با وجود این همه ظرفیت، مشکلات متعدد، سوژه خودسوزی زنان این استان را در اذهان مطرح می‌سازد. سوژه‌ای که گرچه درد بزرگ مردم این دیار و نیز مشخصاً دیگر استان‌های غربی و کردنشین کشور است، و اگر چه مردم دردمندانه از مسئولان ریشه‌یابی و چاره‌جویی برای این معضل را می‌طلبند، ولی خوش ندارند که رسانه‌ها به ایلام از این دریچه بنگرند.

مصطفی بیگی سردبیر نشریه صبح ایلام می‌گوید: «در استان‌ها سمینارهایی برگزار می‌شود به نام سمینار استان‌شناسی. ما در ایلام حتی یک سمینار هم نداشتیم و به تحقیقات هم بها ندادیم، تا بتوانیم نقاط ضعف و قوت خود را بشناسیم و بدانیم زیرساخت‌های جامعه را در اینجا چگونه پایه‌ریزی کنیم.»

پرویز طهماسبی دبیر فلسفه، بازنشسته و نماینده روزنامه همشهری در ایلام می‌پرسد: «آیا اگر مردم نجیب و صبور ایلام هم چند یاغی و ضدانقلاب داشتند، مرکز به ما بیشتر توجه نمی‌کرد؟! این همه فقر و محرومیت در مقابل این همه توانایی و ظرفیت و نفت و گاز و ۸۰۰ منطقه‌ای در استان وجود دارد که اگر پا به زمین بزنی، گاز از آن خارج می‌شود!»

دکتر مروارید رئیس دانشگاه پزشکی ایلام می‌گوید: «بسیاری از مشکلاتی که ما داریم، به سال‌های جنگ و دفاع برمی‌گردد. جنگ همه زیرساخت‌های اقتصادی این منطقه را از بین برد. در حال حاضر ۵۰٪ از مراکز بهداشتی و درمانی و خانه‌های بهداشت، استیجاری هستند. کمبودهای زیادی از لحاظ سرمایه‌گذاری داریم. این مراکز نیاز به بازسازی دارند. ما یک بیمارستان آبرومند که در شأن یک مرکز استان باشد، نداریم.»

به ما گفته شد که در زمان رئیس‌جمهور سابق برای مسئولاتی که در بودجه اختصاصی استان صرفه‌جویی کنند، پاداش در نظر گرفته شده بود و همین موجب شده بود تا به بعضی از مسئولان انگیزه لازم را بدهد تا از جذب قسمتی از بودجه و اعتبار استانی خودداری کنند و آن را به عنوان صرفه‌جویی به مرکز بازگردانند، تا مشمول پاداش وعده داده شده قرار گیرند، در حالی که در مدت کوتاهی سه بار دکوراسیون اتاق یکی از مسئولان استان را در آن زمان تغییر داده و تبدیل به احسن نمودند!

در ایلام مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنچنان فراوان است که بعضی اقدامات مثبت که صورت گرفته و یا در حال اجراست، در مقابل آن نمودی ندارد و به گفته زاهدی استاندار ایلام، اگر مرکز، بودجه لازم را هم برای

سازندگی در اختیار استان قرار دهد، به زمان زیادی برای ترمیم خرابی‌ها و تغییر زیر ساخت‌ها احتیاج است.

ایلام به عنوان یک استان محروم کشور و به عنوان یک استان مقاوم و مصیبت دیده از جنگ تحمیلی که به تعبیر یک جوان ایلامی، انگار در طول هشت سال جنگ، هرگز آژیر سفید را نشنید، نیاز به توجه دارد. توجهی که روح خسته و غم‌زده‌ی ایلامی را جان تازه‌ای ببخشد. توجهی که فرهنگ و ذخایر غنی این سرزمین را استخراج کند و از کوه‌ها و جنگل‌ها و دشت‌ها و شهر و روستا، رکود و محرومیت و از چهره‌ی مردمانش، افسردگی را بزدايد. به ایلام رفته بودیم تا علل خودسوزی زنان را دریابیم، اما با انبوهی از مشکلات اقتصادی سیاسی، فرهنگی درهم تنیده این استان و جنگ برخوردیم، جنگی که ۸ سال همه چیز این مردم را زیر و زبر کرد.

اکنون ایلام مانده است، با روانی خسته و روحی جراحت برداشته، چشم انتظار بازسازی زیربنایی همه جانبه سرزمین خویش. یکه و تنها با داغ عزیزان، فقر، بیکاری، آسیب‌های روحی و روانی ناشی از جنگ که گریبانگیرش شده است.

به راستی آیا او توان خروج از این بن‌بست‌ها را خواهد داشت؟ فریاد خاموش ایلامی را از زبان «علیمراد ادیب» می‌شنویم که:

«من از تمام مسئولان می‌پرسم، زمان جنگ ما در خط اول بودیم، حالا که نوبت سازندگی است، باید در خط آخر باشیم! آیا این حق ماست؟»

و اما زنان ایلامی، با محرومیتی دوجندان و مشکلات فرهنگی فراوان، نداشتن مأمن و پناهگاه قانونی، نبودن بستر مناسب برای مشارکت در امور اجتماعی سیاسی و فرهنگی، و مذهب وحشتناک خودکشی و خودسوزی، قربانیان اصلی ایلام‌اند. طبق آمار بهزیستی روزانه یک انسان دست به خودکشی می‌زند. انسانی که همه درها را بسته می‌بیند. برای زندگی جز تحمل سختی‌ها

و مصائب تعریف دیگری ندارد. انسانی که جلوه‌های زیبای هستی و حیات جایی در نگاهش ندارد.

آیا بر مسئولان نیست که بغض‌های فروخورده ایلامی را جدی بگیرند؟

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

استرس و افسردگی در زنان*

اشاره:

استرس و افسردگی در حال حاضر یکی از مشکلات جدی زنان، مردان، جوانان و حتی برخی از کودکان می باشد، با خانم مریم رسولیان، روان پزشک، درباره رابطه استرس و افسردگی به بحث و گفت و گو می نشینیم.

لطفاً تعریف خود را از استرس بفرمایید؟

هر پدیده ای که برای شخص تنش ایجاد کند و واکنش های فیزیولوژیک بدن و یا واکنش های روان را برانگیزد، استرس نامیده می شود. به عنوان مثال، اگر کسی می دود و ضربان قلبش بالا می رود، به بدنش یک استرس وارد شده است و بدن برای تطبیق خود با این استرس فعالیتش را افزایش داده و از مکانیسم ها و ابزار جدیدی استفاده می کند.

تعریف جسمی استرس ساده تر است، زیرا بعضی هورمون ها در بدن ترشح می شود که می توان آنها را اندازه گیری کرد و به این نتیجه رسید که بدن تحت فشار است یا این که ضربان قلب بالا می رود و تعریق زیاد می شود. این تغییرات فیزیکی است و قابل اندازه گیری می باشد.

*. این گزارش در ماهنامه نافه، شماره ۸ به چاپ رسیده است.

استرس‌های روانی هم بالطبع واکنش‌هایی را در فرد ایجاد می‌کنند. این واکنش‌ها هم می‌توانند فیزیکی و هم می‌توانند روانی باشند. یعنی ضربان قلب بالا می‌رود و تعریق زیاد صورت می‌گیرد، بدون این که فعالیت جسمی‌ای انجام شده باشد. ازسوی دیگر رفتارهای فیزیولوژیک تغییر می‌کند. دو فاکتور مهم خواب و اشتهاست. البته سیستم بدن آدم‌ها متفاوت است، ولی خواب و اشتها دو شاخصی هستند که خیلی سریع به هم می‌ریزند. تحریک‌پذیری و واکنش‌های روانی در گام این دو اختلال ایجاد می‌کند.

درنهایت هرگاه تغییر رفتاری آشکاری را در شخص ببینیم، می‌توانیم بگوییم که دچار استرس شده است.

استرس در زنان بیشتر دیده می‌شود یا در مردان؟

این که در کدام بیشتر دیده می‌شود، شاید به صراحت نتوان بیان داشت، ولی بهتر است بگوییم که زنان و مردان استرس‌های متفاوتی را تحمل می‌کنند. یعنی در یک نگاه سطحی به رابطه زن و مرد، ما فکر می‌کنیم زن تحت استرس زیادی می‌باشد. این که مثلاً کسی حق تصمیم‌گیری نداشته باشد، حق انتخاب کار خود را نداشته باشد، و فقط بدون چون و چرا سرویس داده و انتظاری در مقابل این کارها نداشته باشد، اینها استرس‌هایی است که زنان تحمل می‌کنند. البته مرد هم در جامعه ما استرس‌هایی دارد. مرد باید همه کاره باشد، همه فن حریف باشد، از هیچ چیز نترسد. به اصطلاح یک ستون محکمی باشد که همه بتوانند به آن تکیه کنند. در نتیجه مردان ما هم دچار مشکلاتی می‌شوند. زنان می‌توانند مشکلاتشان را مطرح کنند، ولی مردان به سبب مرد بودن خود نمی‌توانند این کار را بکنند. یعنی زن‌ها به خاطر زن بودنشان باید "نقش ضعیف" را بازی کند و مردان به دلیل مرد بودنشان "نقش قوی" را بازی می‌کنند. در نتیجه چون نوع مشکلات زنان و مردان متفاوت است. بنابراین نمی‌توان گفت مشکلات کدام بیشتر از مشکلات آن دیگری است.

فشار روحی در زنان شاغل بیشتر است یا زنان خانه‌دار؟

در بررسی‌های صورت گرفته، استرس در زنان شاغل و مجرد در مقایسه با زنان خانه‌دار و متأهل کمتر است. شاید یک دلیل آن استقلال اقتصادی و آزادی‌های ناشی از استقلال اقتصادی می‌باشد. مسئله دیگر این است که تأهل یک اشتغال تمام وقت بدون مرخصی و بدون دستاورد مشخص و عینی است.

این بحث در جامعه ما در زمینه آزادی‌های اجتماعی قابل مشاهده‌تر است که حذف سلیقه افراد در انتخاب و در اداره زندگی خصوصی منجر به نارضایتی اجتماعی شده و سلامت روانی جامعه آسیب می‌بیند. همین مسئله در زندگی خانوادگی و بین زن و مرد مطرح می‌گردد. اگر مردی به دلیل عدم استقلال اقتصادی زن، حق انتخاب را از او بگیرد، این منجر به احساس نارضایتی زن از زندگی می‌شود که پیامدهای ناشی از این احساس عدم رضایت بر فضای خانواده و فرزندان تأثیر می‌گذارد.

چیزی که زنان ما را آزار می‌دهد این است که آزادی انتخاب ندارند. مقصود این نیست که آزادی از سوی مرد محدود می‌شود. خیلی وقت‌ها این آزادی از طرف خود زن متأهل محدود می‌شود.

یعنی منطق زن متأهل می‌گوید که خیلی کارها را نباید انجام دهد. چون بچه دارد حقش نیست که سفر برود، حق او نیست که به تنهایی به سینما برود و موارد دیگر... و چون خودش را از خیلی چیزها محروم می‌کند، در نتیجه رضایتش از زندگی پایین می‌آید، در واقع زن، خود این محدودیت‌ها را بر خود تحمیل می‌کند.

چرا زنان خانه‌دار اظهار نارضایتی از کار خود دارند؟

البته این عمومیت ندارد. یعنی کسانی هستند که خانه‌داری را دوست دارند و لذت می‌برند و آنها گروهی هستند که خودشان انتخاب کرده‌اند. مشکل وقتی است که تحمیل مطرح می‌شود. فرض کنید خانم شاغلی را که چون جایی ندارد که بچه‌اش را بگذارد، در خانه می‌نشیند و چون تحمیلی است، دوست ندارد. ولی زن شاغلی که بچه‌دار می‌شود و با میل خود تصمیم می‌گیرد که

برای مدتی خانه بماند، از خانه ماندن خود احساس رضایت و لذت هم می‌کند. همان‌طور که آدم‌ها روحیاتشان متفاوت است، علاقه‌هایشان هم متفاوت است. همه اینها برمی‌گردد به نوع رابطه زن و مرد، به مدیریت خانه، به مدیریت زندگی، و این که مدیریت دوستانه اجرا شود. می‌توان از نیروها به بهترین شکل استفاده کرد و بدون فشار به فرد خاصی، زندگی خانوادگی را اداره نمود.

پس ما باید یک بحثی را با عنوان مدیریت خانه و بیشتر مدیریت مشارکتی مطرح کنیم، یعنی در نهاد خانواده هم اگر بتوانیم یک مدیریت مشارکتی ایجاد بکنیم، خیلی از تنش‌ها و مشکلات حل می‌شود.

یقیناً من این را قبول دارم. من معتقدم که نفس وجود کار نیست که آزار دهنده است، بلکه موضوع نوع رابطه است. ما زمانی که به رابطه نمی‌توانیم اعتراض کنیم، به کار اعتراض می‌کنیم. از این که دیده نمی‌شویم ناراضی هستیم، در نتیجه رابطه ناسالم می‌شود، از کار شکایت می‌کنیم. خانم‌هایی هستند که همیشه شکایت می‌کنند. مرتباً می‌گویند چقدر بشویم، چقدر بپزیم، چقدر کار کنیم. ولی اگر الان بگوییم که این کارهایی را که دوست ندارید انجام ندهید، باز هم همین کارها را انجام می‌دهند. در واقع شکایت آنها از نوع رابطه است، نه از کار.

موضوع دیگری که می‌خواهم مطرح کنم این است که در جوامع شرقی، می‌گوییم دختری دختر خوب است که تحملش زیاد باشد، صبور باشد. اما کسی که ابراز وجود بکند، نه بگوید، زن خوبی نیست، سرکش است. اگر هم این روحیات را از بُعد مثبت بخواهند ارزیابی کنند، تازه می‌گویند مثل مردهاست!

در حالی که برای پسرهای ما سر به زیری و سازگاری یک عیب محسوب می‌شود. صفات مردانه، صفات پرخاشگری، دعا و زورگویی است. در مورد دخترها برعکس. هر قدر که آنها بزرگتر می‌شوند این روابط هم بیشتر در

شخصیت افراد جا می‌افتد و شکل می‌گیرد و به عنوان یک صفت درمی‌آید. خیلی مواقع که ما پای درد دل همسران می‌نشینیم، مرد می‌گوید که اگر خانم من از فلان موضوعات ناراحت است، یک بار بگوید. در حالی که زن فکر می‌کند نباید مشکلاتش را مطرح کند، اگر مطرح کند، زن بدی شده است. چون آن چیزی که از کودکی در ذهنش رفته این است که زن باید صبور باشد، تحمل داشته باشد و باید رضایت مرد را تأمین کند. نباید معترض باشد. در واقع این زن «باری» با خود حمل می‌کند که در نهایت منجر به ناراضی می‌شود. آن ناراضی همان استرس است که فضای زندگی را خراب می‌کند. او مادری است که خیلی هم زحمت می‌کشد، ولی الگوی خوبی برای فرزندش نیست. احساس شادی و همکاری را منتقل نمی‌کند، بلکه احساس یک خدمتکار ناراضی را انتقال می‌دهد.

استرس در بین زنان ازدواج کرده بیشتر است یا زنان شوهر فوت‌شده و مطلقه، یا حتی دخترانی با سنین بالا که هنوز ازدواج نکرده‌اند؟

بین زنی که ازدواج نکرده با زنی که ازدواج کرده و شوهرش فوت شده، با زن مطلقه، و یا با دختری که اصلاً ازدواج نکرده است، تفاوت‌های زیادی وجود دارد. اینها هر کدام استرس‌های مختلفی را تحمل می‌کنند.

البته زنان مطلقه نسبت به زنان شوهر فوت شده و دختران ازدواج نکرده، استرس‌های بیشتری را تحمل می‌کنند. ولی در مورد زنان متأهل شاغل تحمل استرس‌های مکرر در مورد زندگی زناشویی و تربیت فرزندان و ارتباط با کار به مراتب بیشتر است. یعنی او در یک لحظه می‌خواهد چندین نقش را ایفا کند و این خود ایجاد استرس می‌کند و او فشار بیشتری را باید تحمل کند.

این نوع استرس آیا استرس مثبت است یا منفی؟

حتی استرس مثبت هم مستهلک کننده است، زیرا اگر استرس تداوم داشته باشد خسته کننده است.

تعداد مراجعین مرد به شما بیشتر است یا مراجعین زن؟

خانم‌ها البته بیشتر مراجعه می‌کنند.

مردها در مقابل دستورالعملی که شما به آنها پیشنهاد می‌کنید چه

واکنشی نشان می‌دهند؟

این مردان به چند گروه تقسیم می‌شوند. گروهی فکر می‌کنند نباید مشکل پیدا بکنند. حرف زدن دربارهٔ خودشان و احساساتشان خیلی سخت است، خیلی سخنوران خوبی هستند، راجع به دیگران خیلی خوب حرف می‌زنند، ولی نوبت خودشان که برسد یاد نگرفته‌اند که حرف بزنند، همیشه یاد گرفته‌اند که مشکلات خودشان را نفی بکنند، انکار بکنند و این مسئله باعث می‌شود که برای مراجعه به مشاور هم مشکل پیدا بکنند. نخست آن که فکر می‌کنند که مشکلی ندارند، و معمولاً سعی می‌کنند به مشاور مراجعه نکنند، ولی اگر هم مراجعه بکنند، فکر می‌کنند که دیگر راهی ندارند، اگر راهی بود خود آنها پیدا می‌کردند. خیلی وقتها می‌آیند این را برون فکنی می‌کنند به همسرشان، می‌گویند اوست که درست نمی‌شود و تغییر نمی‌کند و من هم دیگر همه چیز را رها کردم. در واقع سعی می‌کنند صورت مسئله را پاک کنند. گروهی از مردان ما اینجورند؛ طبق نقشی که جامعه به آنها داده، فقط سعی می‌کنند مشکل را دور بزنند. یعنی می‌گویند اگر زن من غرغر می‌کند، پس من باید از خانه فرار کنم یا نباید زیاد با او حرف بزنم. نمی‌گویند که چرا زیاد غر می‌زند. شاید به دلیل رفتار من باشد. حتی زمانی هم که همسرشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌گویند خوب من آمدم و چیزی عوض نشد. امروزه برنامه‌های بهداشت روان در رسانه‌ها خیلی زیاد شده است، ولی اصلاً حاضر نیستند بشنوند و این برنامه‌ها را مسخره می‌کنند.

توانایی گفت‌وگو و مفاهمه، همانند جامعه، در نهاد خانواده نیز مطرح است. بنابراین کودکان باید در نهاد خانواده توانایی گفت‌وگو را بیاموزند. به عنوان مثال، مادرهای ما خیلی نگران هستند که دخترانشان کار خانه یاد بگیرند.

یعنی دغدغه مادران سنتی ما این است. ولی یک مادر هیچ وقت به این فکر نمی کند که آیا به دختر یاد داده که چگونه با شوهرش حرف بزند، چطور بچه اش را تربیت بکند؟ اینها مسائلی است که به آن بها نمی دهیم و آثار این بها ندادن در زندگی خانوادگی به صورت افزایش آمار طلاق و نارضایتی، خودش را نشان می دهد.

شما راهکار کوتاه مدت خود را برای مردها، که اهل گفت و گو و دست کم اهل شنیدن بشوئید، چیست؟

این موضوع را از دو منظر می توان بررسی کرد. اول بعد اجتماعی، و دوم بعد خانوادگی. ما باید خودمان تغییر کنیم تا بچه های ما تغییر کنند. تا وقتی بزرگ ترها تغییر نکنند، بچه ها هم همان الگو و روش را تکرار می کنند. به هر حال دنیایی است که ما می سازیم و بچه ها می آیند و ادامه می دهند. در بعد خانوادگی، توانایی های زن خیلی مهم است. این که بداند مرد روی چه چیزهایی حساسیت دارد و سعی بکند او را به حرف بگیرد. حرف زدن معنی اش این نیست که ما راجع به مشکلات مان حرف بزنییم. گاهی فکر می کنیم وقتی می گوییم بنشینیم و صحبت کنیم، یعنی دعوا کنیم. در واقع معنی تشکیل دادگاه نمی دهد، بلکه باید بیاییم درباره موضوعات مختلف با هم حرف بزنییم، تا در دنیای ذهنی همدیگر قرار بگیریم.

الگوی جامعه ما این است که مرد صبح از خانه بیرون برود و شب بیاید شام بخورد و بخوابد. در واقع مرد میهمان آن خانواده است و نقش او این است که پول بدهد، حال کم یا زیاد. و زن خوب هم غر نمی زند، هر چه او داد تشکر می کند. ناراضی هم که باشد می گوید کم است و آسایش روانی مرد با این جملات به هم می ریزد. گروهی نگاه متفاوت تری به این روابط دارند. توقع جوان ما این نیست. آنها دلشان می خواهد ارتباطات جدیدی با هم برقرار کنند که از همه مهم تر این است که در فضای ذهنی هم قرار بگیرند. این ارتباطات چطور صورت می گیرد؟ به این صورت که از صبح تا بعداز ظهر اگر در خانه بودی، اگر

سرکار بودی، بداند روز را چگونه گذرانده‌ای. چه کارهایی کرده‌ای و چه اتفاقی
برایت افتاده است. فضای کاری و شغلی یکدیگر را بدانند و این که این تعریف
کردن‌ها تا چه اندازه دلنشین باشد، تا چه اندازه تنش‌زا باشد. نخواهند در این
گفت‌وگو به یکدیگر گوشه بزنند. زن بگوید خوش به حالت صبح می‌روی
بیرون، از بچه‌داری چیزی نمی‌دانی و محیط گفت‌وگو آلوده باشد. زن و
شوهری که در این فضاها قرار نمی‌گیرند، معلوم است که نمی‌توانند مشکلات
خود را حل کنند.

پیشکش "صدراع. ز. ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

زنان؛ نه سنتی، نه مدرن

چالش بین سنت و مدرنیسم که بیش از یک قرن است در جامعه ما در جریان است، در سال‌های اخیر به خصوصی‌ترین و جزئی‌ترین زوایای زندگی ما سرایت کرده و بازتاب آن روز به روز در بین اقشار و لایه‌های مختلف و متنوع‌تری در جامعه دیده می‌شود.

روزی در جمعی از دوستان زن و مرد خوزستانی بودم که جمله‌ای مرا به فکر فرو برد و انگیزه‌ای شد برای نگارش این نوشتار.

در آن جمع، مردی با دلخوری مطرح کرد که همسر من نه سنتی است، نه مدرن، نه می‌توان گفت زنی است صد در صد سنتی و نه می‌توان او را زنی مدرن نامید، این جمله او ولوله‌ای بر پا کرد.

او می‌گفت این خانم‌ها تحصیل کرده‌اند، اما اهل مطالعه نیستند، مطالعه همسرانشان را هم کاری غیرمفید تلقی می‌کنند، از نوگرایی و مدرنیسم فقط اخذ مدرک و نیز مصرف‌گرایی را فهمیده‌اند. آنها در جلسات سنتی هم شرکت می‌کنند، اما آنجا (مهمانی‌های مذهبی) را فقط دستاویزی برای به نمایش گذاردن لباس و طلاجاتشان می‌دانند. هر چند که اینان زنانی هستند با تحصیلات دانشگاهی و اغلب شاغل، ولی به دور از تحولات پر شتابی که در جهان و جامعه ما در حال رخ دادن است.

این صحبت‌ها سکوتی سنگین را به جمع تحمیل کرد و وقتی آقایان پس از این عقده‌گشایی مشغول گفت‌وگوهای مردانه خود شدند، آرام آرام سکوت خانم‌ها نیز شکست.

یکی با نگاهی توأم از وحشت از بیان این سخنان می‌گفت: «من یک دبیر هستم و با داشتن دو کودک کوچک بسیار نیاز به کمک و همیاری همسر دارم، اما او هیچ وقت در منزل نیست. یا سرکار است، یا برنامه‌های تفریحی با دوستانش دارد، زمانی هم که در منزل است، یا در حال خواندن کتاب است و یا در حال تماشای فوتبال از تلویزیون. او عملاً برای خودش زندگی می‌کند و من با دو بچه کوچک برای خودم. هرگز زیر بار نگه داشتن بچه‌ها نمی‌روم، حتی اگر خرید کوچکی هم داشته باشم، باید یکی از اقوام را خبر کنم، تا او این کار را برایم انجام دهد و اگر روزی برای مدت کوتاهی بچه‌ها را پیش او بگذارم، قدر مسلم او تلافی خواهد کرد.

شاید چندین سال باشد که ما حتی برای نیم ساعت برای یک خرید کوچک، با هم به بازار نرفته‌ایم و باب هیچ گفت‌وگویی بین ما باز نشده است و در عوض همسرم همیشه انتظار غذایی گرم، خانه‌ای مرتب، لباس‌هایی اتو شده، زنی خندان و با نشاط، بدون هیچ انتظاری و بدون اختصاص هیچ وقتی برای خود، دارد.» با این کلمات به گلهای قالی خیره شد و دیگر هیچ نگفت.

دیگری با شرم و حیایی خاص و چهره‌ای از خجالت سرخ شده و مردد، ادامه حرف دوستش را گرفت و گفت: «همسر من از صبح زود تا شب کار می‌کند. البته با این مشکلات مالی که گریبان همه را گرفته، کاری جز این نیز نمی‌توان کرد. ولی با وجود این مشکلات، من هم از صبح تا شب کار می‌کنم و همه مسئولیت‌های خانه و بچه‌ها به عهده من است و اگر روزی هم فرصتی پیدا شود که برای خریدی با هم به بیرون برویم، آنقدر از سلیقه و خرید من ایراد می‌گیرد، که خودم از خرید کردن با او پشیمان می‌شوم و برایم راحت‌تر است که خودم کارهایم را انجام دهم.»

دیگری می‌گفت: شهرهای استان خوزستان، مکان‌های چندانی برای تفریح و گذراندن اوقات فراغت مردم به ویژه زنان ندارند یا مشغول کار در بیرون و یا کارهای خانه هستند و تنها تفریح آنها همین مهمانی‌ها می‌باشد. هیچ فضایی هم برای تشویق زنان به مطالعه و فعالیت‌های فرهنگی و هنری و ورزشی وجود ندارد و به ناچار اوقاتشان بیشتر به بطالت می‌گذرد و مزید بر آن، مردان هم کوچک‌ترین همراهی و همیاری با زنانشان ندارند. به اضافه فرزندان که زنان باید شبانه‌روزی به آنها سرویس دهند و دیگر هیچ.»

دیگر زنان نیز با تأیید حرف‌های دوستانشان، سخنی بیش از آن نداشتند و یا اگر سخنی بیشتر داشتند، جرات گفتن آن را به خود ندادند.

با توجه به این نمونه ملموس و شاید فراگیر در جامعه ما، جای تأمل و تفکر وجود دارد که مردم جامعه ما چه تصویری از سنت و مدرنیسم دارند؟ تصور مردان از این مقوله چیست؟ و زنان چه تصویری از این باور دارند؟

روشنفکران ما چه تبیین محسوس و ملموسی از این مقولات برای عموم مردم نموده‌اند. در حال حاضر، در خانواده‌های ما در یک طرف مردانی ایستاده‌اند که باید تمام وقت، وجود خود را برای تأمین معیشت خانواده خود صرف کنند. و در سوی دیگر زنانی که در کنار اهمیت گذاردن به نهاد خانواده و همسر و فرزندان به دنبال حقوق فردی خود می‌باشند و برای کسب حقوق فردی خود گرفتار جنگ سردی با مردان شده‌اند که پایان آن معلوم نیست به کجا خواهد انجامید.

شاید باز هم این موارد از وظایف روشنفکران و نواندیشان جامعه، اعم از زنان و مردان می‌باشد که به تبیین خرد و جزء مقوله سنت و مدرنیسم بپردازند و الگوی زیست معینی ارائه دهند و نیز این موضوع را تبیین کنند که حقوق فردی انسان‌ها یکی از پایه‌های مسلم مدرنیسم و نوگرایی می‌باشد که مستلزم تمیز قائل شدن بین سنت‌های پالایش یافته و انسانی از آداب و رسوم سنت‌های کهنه و خرافاتی و در واقع خرافه‌زدایی از دستاوردهای تاریخی، ملی،

مذهبی ماست. اما تبلیغ حقوق فردی (مثلاً زن یا کودک) نیازمند الگوهای عینی و اثباتی و منحصرأ سلبی و عکس‌العملی در مقابل الگوی سنتی است. بدون الگوی اثباتی و بستری مناسب برای مفاهیم و گفت‌وگوی درون خانوادگی، تبیین صحیح و پافشاری برحق، حقوق فردی در واقع تنها به مخالف خوانی و جنگ سرد بی‌دست‌آورد خانوادگی تبدیل خواهد شد.

شاید نتوان نمونه چند خانواده دزفولی و مسائل اختلافی بین زنان و مردان آن خانواده‌ها را به کل خانواده‌های خوزستانی و حتی دزفولی، و نیز به تمامی خانواده‌های ایرانی تعمیم داد، اما به هر حال نمونه یادشده بیانگر سرگردانی بخشی از زنان (و مردان) در تعداد زیادی از خانواده‌های ایرانی بین الگوهای زیست سنتی و الگوهای زیست جدید است. الگوهای زیست رو به انقراض قدیم که خانواده‌های طایفه‌ای آن دیگر از بین رفته‌اند. اما بسیاری از رفتارها و ارزش‌ها و نهادها و مناسبات آن باقی است. الگوی زیست جدیدی که بسیار گنگ، معلق و نامشخص است. و زنی که در این خانواده زندگی می‌کند و یا آن را می‌سازد، نه سنتی است، نه مدرن.

گزارشی از یک روز تعطیل با بچه‌های خیابانی*

اینجا خانه فرهنگ خواجهی کرمانی واقع در میدان شوش است. سالن و گوشه گوشه این خانه فرهنگ، هر صبح جمعه مملو از کودکانی است که یا بی سرپرست‌اند و یا بدسرپرست. این بچه‌ها نه به قصد گدایی و نه با هدف فروش آدامس و یا چسب زخم، بلکه برای یادگیری به اینجا آمده‌اند. تعدادشان زیاد است، قابل شمارش نیستند، در کنار این بچه‌ها که معروف به بچه‌های خیابانی هستند، زنان و مردانی حضور دارند که با دنیایی از مهر و نوع دوستی و با جدیتی تحسین‌آمیز مشغول آموزش به این بچه‌ها هستند. در گوشه‌ای خانمی مشغول نقاشی با این بچه‌هاست، در گوشه‌ای دیگر خانم جوانی با جدیت مشغول آموزش ریاضی به یک عده از این بچه‌ها می‌باشد؛ بچه‌ها فهمیدند ۲+۲ می‌شود چند؟ دختری با موهای ژولیده و به هم چسبیده، با یک بلوز نازک تابستانی و یک شلوار نازک هزار رنگ شده می‌گوید: بله می‌شود ۴، پسرک دیگری که پوست صورتش انواع پلان‌های رنگ قهوه‌ای را در خود دارد، با یک بلوز ورزشی قرمز از آن طرف کلاس می‌گوید بله من هم فهمیدم می‌شود چهار! در یک سوی دیگر این سالن، دختر دانشجوی دیگری، دست‌های کبره بسته چند بچه را در دستان خود گرفته و با آنها آهسته از دوستی و دوست داشتن می‌گوید و می‌خواهد تمام وجودش را، همه محبتی را که در دل

*. این گزارش در روز ۳ آذر سال ۱۳۸۰، در روزنامه صدای عدالت به چاپ رسیده است.

بزرگش دارد، در قالب کلمات نثار روح و جان این بچه‌ها کند تا به آنها بفهماند که چقدر دوستشان دارد. به طبقه پایین این خانه فرهنگ می‌روم، زن میانسالی دختری را روی صندلی نشانده و موهای دخترک را شانه می‌زند و به موهای ژولیده دختر آب می‌پاشد با دست دیگر که قیچی به دست دارد، موهای او را کوتاه می‌کند. هر بار که شانه را از بالای سر دخترک به پایین می‌کشد، انگار که دخترک غرق محبت می‌شود، او که هرگز دست نوازشی را تجربه نکرده، هر از چندی برمی‌گردد و نگاهش را به نگاه آن زن می‌اندازد تا ببیند آنچه که احساس می‌کند خواب است یا واقعیت. در اتاق دیگر، نستر، دختر ۱۵ ساله‌ای که داوطلبانه آمده، صبح جمعه‌اش را گذاشته تا به این بچه‌ها حروف الفبا را آموزش دهد. صدای نستر در کلاس طنین افکنده؛ بچه‌ها گوش کنید ب مثل بابا. م مثل مادر، د مثل دوستی، ن مثل نیکی. این زنان و مردان، اعضای انجمن حمایت از کودکان می‌باشند که حدود ۸ ماه است کار آموزش این بچه‌ها را به عهده گرفتند. بالاخره پیدا شدند آن انسان‌هایی که می‌خواهند کاری کنند کارستان. باشد که به جای تعریف و تمجید که آنان نیازی بدان ندارند، در این گزارش با اهداف، مشکلات، امیدها و آرزوهای آنها آشنا شوید و خود قضاوت کنید.

در آغاز به سراغ آقای همتی، مسئول روابط عمومی انجمن حمایت از کودکان می‌روم، او حسابدار یک شرکت است و جمعه‌ها نیز در اختیار انجمن حمایت از کودکان می‌باشد. از او در مورد سابقه این انجمن و فعالیت‌های آن سؤال می‌کنم.

آقای همتی می‌گوید: "انجمن حمایت از کودکان" هفت سال پیش تشکیل شد و اهداف اولیه آن، دفاع از حقوق کودکان بود و نخستین فعالیت خود را نیز در رابطه با پرونده آراین، دختر بچه شش ساله‌ای که به دست اعضای خانواده خود پس از تحمل شکنجه و آزار بسیار به قتل رسیده، آغاز کرد.

این انجمن تلاش کرد تا فعالیت‌هایی را که در ارتباط بیشتر و ملموس‌تر با کودکان باشد اجرا کنیم، بنابراین از ۱۶ ماه پیش تصمیم به آموزش کودکان خیابانی گرفتیم.»

آقای همتی می‌افزاید: «این طرح را با ده کودک خیابانی آغاز کردیم و با انتخاب این ده کودک، سعی کردیم ببینیم که وضعیت معیشتی آنها چگونه است، چه عواملی باعث شده که اینها تبدیل به کودکان خیابانی شوند و از چه خانواده‌هایی می‌باشند.

با کمک سازمان فرهنگی هنری شهرداری، خانه فرهنگ خواجه‌ی کرمانی را در نظر گرفتیم. زمانی که به اینجا آمديم، با استقبال فراوان این بچه‌ها روبه‌رو شدیم و در حال حاضر ۳۱۰ بچه تحت پوشش این انجمن هستند و تعدادی از بچه‌ها نیز حالت فصلی دارند. به این معنی که در فصل بهار و تابستان به منطقه شمال کشور برای کار و کسب درآمد می‌روند و در فصل پاییز و زمستان راهی تهران می‌شوند.

هدف نهایی ما از این کار این است که مرکزی با هدف تحت پوشش قرار دادن بچه‌های بی‌سرپرست و بدسرپرست به منظور کمک به آنها تدارک دیده شود که البته اغلب این بچه‌ها بدسرپرست هستند، بیشتر پدر و مادر هر دو معتاد هستند و شغلی هم ندارند و بچه‌ها اجباراً باید کار کنند و روزی ۲ تا ۳ هزار تومان پول بیاورند.

در شروع، این طرح را با همکاری چهار نفر از اعضای انجمن شروع کردیم. با زیاد شدن تعداد این بچه‌ها ما به این فکر افتادیم که از نیروهای داوطلب استفاده کنیم. بخش عمده نیروهای داوطلب ما را دانشجویان تشکیل می‌دهند که از طریق جشنی که در روز جهانی کودک برگزار کردیم با ما آشنا شدند. آقای همتی می‌گوید: «در حال حاضر در زمینه مددکاری، آموزش پیش‌دبستانی، ورزش، بهداشت و حرفه‌آموزی به بچه‌ها مشغول کار هستیم.»

وی با اشاره به محدودیت مکان می‌گوید: «جمع داوطلبان ما تنها روزهای جمعه اجازه استفاده از فرهنگسرا را دارند. بنابراین تنها در این روز می‌توانیم به بچه‌ها آموزش دهیم. ازسویی این بچه‌ها مجبور هستند در طول هفته کار کنند، بنابراین نمی‌توانند تحت آموزش ثابت و تمام وقت قرار گیرند. بد نیست بدانید این انجمن در طی ۱۸ ماه گذشته دو جشن جهانی کودک را برگزار کرده که با استقبال این بچه‌ها روبه‌رو شده است.

اگر یک روز جمعه که گذرتان به میدان شوش افتاد، کمی دقت کنید، آن دور و برها بچه‌های با نشاطی را می‌بینید که در دیگر روزهای هفته از لبخندهای جمعه بر چهره‌شان خبری نیست.»

آقای همتی اما به این نکته نیز اشاره دارد که این طرح با بودجه کم اداره می‌شود، او می‌گوید: «به خیلی جاها مراجعه کردیم، از جمله شورای شهر و بیشتر ارگان‌ها و نهادهایی که با این موضوع ارتباط دارند. برخوردها خوب بوده، ولی اقدام قابل توجهی از طرف آنها صورت نگرفته است.»

آقای حسنی عضو دیگر هیأت مدیره انجمن حمایت از کودکان که پا به پای بقیه برای برگزاری یک روز جمعه پرخاطره و آموزش برای بچه‌ها به این طرف و آن طرف می‌رود، او که کارمند بانک است، درباره کمیت آموزش به بچه‌ها می‌گوید: «آموزش‌های ما براساس محدودیت و ضرورت می‌باشد، ازسویی این بچه‌ها در طی هفته باید کار کنند، حتی بچه‌های شش‌ساله و نیروهای داوطلب ما نیز شاغل هستند و فقط جمعه‌ها می‌توانند به اینجا بیایند و به این بچه‌ها کمک کنند؛ در عین حال محدودیت مکان هم داریم، ولی به رغم همه این محدودیت‌ها حدود ۸۰ بچه هفته پیش کلاس اول ابتدایی را به پایان رساندند و کلاس دوم را تشکیل دادیم.

یک کلاس Open نیز داریم که کلاس پیش‌دستانی ما می‌باشد. بعد از گذراندن این دوره، کارشناسان و روان‌شناسان ما این بچه‌ها را تست می‌کنند. با نظر آنها بچه‌ها به کلاس اول وارد می‌شوند، البته این نکته نیز قابل ذکر است

که برخی از این بچه‌ها به لحاظ هوشی از حد سن خود پایین‌تر هستند. بچه‌های دوازده ساله‌ای داریم که به لحاظ رشد ذهنی در حد یک کودک هشت‌ساله هستند، در نتیجه به صرف سن آنها نمی‌توانیم آنان را طبقه‌بندی کنیم».

هنگام ظهر، ولولۀ عجیبی در بین بچه‌ها ایجاد می‌شود و ما می‌فهمیم که هنگام غذاست. آقای حسنی درباره تغذیه بچه‌ها می‌گوید: «ما روز اول تصورمان این بود که می‌آییم به بچه‌ها خواندن و نوشتن یاد می‌دهیم، ولی بعد از مدتی دریافتیم که به رغم این که خواندن و نوشتن پایه و اساس هر آموزشی است، ولی برای این بچه‌ها خواندن و نوشتن نیاز چهارم و پنجم آنهاست.

بچه‌هایی که دچار نابه‌هنجاری‌های شدید در روابط خانوادگی هستند، بچه‌هایی که خشونت در خانواده‌شان بیداد می‌کند، بچه‌هایی که بهداشت در زندگی آنها معنی ندارد، بچه‌هایی که وقتی صبح به اینجا آمده‌اند، یقیناً صبحانه نخورده‌اند، و شب قبل هم چیزی برای خوردن به دست نیاورده‌اند!

این است که در اینجا صرف خواندن و نوشتن، مشکلی از آنها حل نمی‌شود. در نتیجه وقتی با استقبال این بچه‌ها روبه‌رو شدیم، به فکر تشکیل کمیته‌های مختلف مثل بهداشت، تغذیه، ورزش و غیره افتادیم.

در مورد تغذیه این بچه‌ها، در آغاز خواستیم که به آنها به عنوان صبحانه بیسکوئیت بدهیم، بعد دیدیم که گران تمام می‌شود، به فکر این افتادیم که با نان و پنیر و گردو، نان و پنیر و خرما و کالباس به بچه‌ها تغذیه بدهیم که به صرفه‌تر می‌باشد. تغذیه ما در همین حد است.»

آقای حسنی از بحران هویت این بچه‌ها سخن می‌گوید. او به این واقعیت اشاره دارد که این بچه‌ها شدیداً در معرض تبدیل به آدم‌های عصبانگر هستند. او این واقعیت را این گونه بیان می‌کند: «ببینید اگر یک روستای محروم را تصور بکنیم، بچه‌های آن روستا گرچه در محرومیت زندگی می‌کنند، ولی دچار بحران هویت نیستند، چرا که خاله، عمه، دایی، عمو همه اینها را در اطراف

خود می‌بینند و همهٔ بچه‌های آن روستا در فقر با هم برابرند. ولی این بچه‌ها، از شهر و روستای خود بریده شده‌اند، این بچه‌ها مثلاً در میدان تجریش، در هوای سرد با دمپایی این‌ور و آن‌ور می‌روند، ولی بچه‌های هم‌سن و سال خودشان را می‌بینند که کفش و کاپشن خارجی پوشیده‌اند، در نتیجه این بچه نسبت به جامعهٔ خود عصیانگری کند. با بحران عاطفه هم روبه‌روست، چرا که هیچ خویشاوندی ندارد.

بچه‌هایی که در میان زباله به دنبال غذا می‌گردند، مردم را می‌بینند که بی‌تفاوت از کنار آنها می‌گذرند. مگر این طور نیست که از محبت اطرافیان و نزدیکان خود محبت کردن به دیگران را می‌آموزیم، وقتی دیگران با ما یک رابطهٔ عاطفی خوبی برقرار می‌کنند، ما یاد می‌گیریم که دیگران را دوست داشته باشیم و با آنها رابطهٔ درست و انسانی برقرار کنیم و این بچه‌ها چنین امکانی را ندارند.

در نتیجه اساسی‌ترین مشکل اینها سوای فقری که بر زندگی آنها حاکم است، بحران هویت و عاطفه می‌باشد. و همین مشکل از اینها افرادی عاصی و خشن می‌سازد. اگر جوانی "خفاش شب" می‌شود و ۱۹ زن را به قتل می‌رساند، قطعاً یکی از دلایلش این است که جامعه هرگز نگاه مهرآمیزی به او نداشته است، پس چرا او باید به دیگران رحم کند؟ اصلاً ممنوع یا هموطن برای او مفهومی ندارد. چندی پیش من با یکی از بچه‌های خیابانی در پارک نیاوران صحبت می‌کردم که یک دفعه به یک اتوبوس از بچه‌هایی که از مسابقه فوتبال برمی‌گشتند برخوردیم. آنها داشتند تیم ملی را تشویق می‌کردند و یک صدا ایران، ایران می‌گفتند.

این بچه این‌قدر بی‌تفاوت به آنها نگاه می‌کرد که من به‌روشنی دیدم که چیزی به نام ایران برای او معنی ندارد. او که سهمش از زندگی جز درپردری، کارهای سخت و گرسنگی، چیزی نیست، چگونه می‌تواند قلبش برای ایران بتپد.

در نتیجه ما معتقدیم به رغم آموزشی که به این بچه‌ها می‌دهیم، باید با آنها رابطه عاطفی برقرار کنیم. یک‌بار یکی از این بچه‌ها می‌گفت: «هیچ کس ما را حتی صدا هم نمی‌زند، ما را هوی صدای می‌کنند، هوی بچه بیا ببینم،» همین که ما اسمشان را صدا می‌کنیم، برای آنها بسیار با ارزش است. در واقع بخش عمده آموزش ما در رابطه‌ای است که با اینها برقرار می‌کنیم و در واقع مهارت‌های زندگی را از این طریق به آنها آموزش می‌دهیم.

در آخر صحبت‌هایم این را بگویم که مردم ما خیلی خوبند، مردم ما اگر یک بستر مشارکت اجتماعی را فراهم ببینند، به بهترین شکل مشارکت می‌کنند، ما اینجا خانم پرستاری را داریم که می‌آید موه‌های این بچه‌ها را کوتاه می‌کند تا آن پزشکی که هر هفته به این جا برای معاینه این بچه‌ها می‌آید و آن همکار کارگرم‌ان که برای کوتاه کردن موی سر بچه‌ها به این جا می‌آید، همه اینها جمع شدند تا این مجموعه شکل گرفته و با مشارکت همین مردم ما می‌توانیم معضلات اجتماعی‌مان را مهار کنیم.

دختر ۱۳ ساله‌ای داریم که در آغاز با آرایش‌های زننده‌ای به اینجا می‌آمد، مددکار ما طی چندین ماه به او تفهیم کرد که زیبایی تو به آرایش‌های زننده‌ای نیست که داری، بلکه به رفتار و برخوردهای خوب تو و دوستی با انسان‌هاست. شاید باورشان نشود که شخصیت این دختر کاملاً عوض شده و انگار که انسان دیگری شده است.

آقای حسنی این جملات را گفت و مرا به یکی دیگر از اعضای هیأت مدیره معرفی کرد خانم نجفی در تربیت معلم درس خوانده، معلم نقاشی است و عضو هیأت مدیره انجمن دفاع از کودکان می‌باشد. از وی در مورد تعداد بچه‌های تحت پوشش این انجمن سؤال می‌کنم.

او می‌گوید: «بچه‌ها را به طور فصلی می‌توان دسته‌بندی کرد. یک عده از بچه‌ها که به غربتی معروف‌اند، که این بچه‌ها در بهار و تابستان در اطراف آمل و شهرهای گیلان و مازندران کار می‌کنند، کارهایی از قبیل گردو چینی، کار

در شالی، چیدن پرتقال و کارهای دیگر، تا پولی جمع می‌کنند و می‌آورند تهران و پس از این مدت هر کاری که پیدا کنند برای امرار معاش خود و خانواده‌شان باید انجام دهند.

به این دلیل نمی‌توانند مدرسه بروند و نمی‌توانند تحت آموزش قرار بگیرند. در نتیجه شش ماه اول سال، تعداد بچه‌های افغانی بیشتر و از پاییز و زمستان تعداد بچه‌های ایرانی و افغانی برابر می‌شود.

انجمن حمایت از کودکان با اجرای این طرح خواست به مردم و مسئولان تفهیم کند که ما اگر بخواهیم می‌توانیم برای این بچه‌ها کارهای اساسی و بنیادی انجام دهیم و همچنین این فجایعی که در جامعه گریبانگیر ما می‌باشد، قابل مهار شدن است.»

خانم نجفی در پاسخ به این سؤال که آیا مادران این بچه‌ها نیز تحت آموزش قرار می‌گیرند یا نه، گفت:

«مادران بچه‌های ایرانی متأسفانه از کلاس‌های آموزشی ما استقبال نمی‌کنند و آموزش برایشان هیچ معنایی ندارد و اصلاً به سراغ این بچه‌هایی که اینجا هستند نمی‌آیند، ولی مادران افغانی خیلی از کلاس‌های آموزشی ما استقبال می‌کنند و بچه‌های افغانی عطش زیادی به آموزش از خود نشان می‌دهند.

و لازم است این را تأکید بکنم که این طرح آزمایشی انجام شده و به نتیجه رسیده است که به جامعه و به مسئولان ارائه می‌دهیم و ثابت می‌کنیم که به کمک مردم و انجمن‌های مردمی و نیروهای داوطلب و با هزینه کم می‌توان کارهای بزرگی انجام داد.» خانم نجفی معتقد است در صورت همیاری مردم و سازمان‌های دولتی در بلندمدت، می‌توان آنها را از سیستم اقتصاد بیمار و بروکراسی‌رهایند.

خانم نجفی از طرح‌های خود برای بچه‌ها می‌گوید: «تصمیم داریم آموزش مهارت‌های زندگی را در قالب فعالیت‌های هنری برای این بچه‌ها داشته باشیم

و در یک پروسه، انعکاس رفتارهای این بچه‌ها را که در فعالیت‌های هنری خود بروز می‌دهند بررسی کنم. پس از شش ماه، جمع‌بندی و نتایج آن را به انجمن ارائه دهم و بگویم که در این قالب هم می‌توانیم به این بچه‌ها آموزش دهیم و پایه‌های اولیه خودباوری را در این بچه‌ها به وجود آوریم. انجمن حمایت از کودکان در حال حاضر به این نتیجه رسیده که باید برای حل این بحران جدی در جامعه، به سراغ دانشگاه‌ها و دانشجویان که به صورت تخصصی عمل می‌کنند رفت، تا این طرح بتواند تداوم داشته باشد. در میان بچه‌ها و مربیان گشتی می‌زنم و با خانم پرستاری که مشغول کوتاه کردن موی بچه‌هاست، سر گفت‌وگو را باز می‌کنم.

او می‌گوید: «بیشتر این بچه‌ها از نظر بهداشتی مشکل دارند و من سعی می‌کنم که موضوعات بهداشتی‌شان را به آنها تذکر دهم تا عادت به رعایت بهداشت کنند.

او درباره انگیزه همکاری با این مجموعه می‌گوید: «من پرستار بازنشسته بودم دنبال کاری می‌گشتم که عام‌المنفعه باشد. در یکی از روزنامه‌ها به مطلبی در مورد این انجمن برخوردم، رفته و ثبت‌نام کردم. حالا جمعه‌ها صبح اینجا می‌آیم و از این که می‌توانم کاری هر چند کوچک برای این بچه‌ها انجام دهم خوشحالم.» با راهنمایی مسئول روابط عمومی این انجمن به طرف زمین چمن خانه فرهنگ خواجه کرمانی می‌روم و از دور عده‌ای از این بچه‌ها را مشغول تمرین فوتبال با حضور مربیان خود محمدحسین علیمردانی و مجید بی‌خیری می‌بینم. آقای همتی مسئول روابط عمومی این انجمن در طول راه می‌گوید: «از وقتی این بچه‌ها جذب ورزش شدند، به دنبال کار آبرومند رفتند. الان یک عده از آنها در خیاطی و کفافی کار می‌کنند. قبل از این، فکر این که اینجا روزی به یک حرفه مناسب روی بیاورند، دور از تصور بود. مدت‌ها از طریق روان‌شناسی با آنها کار کردیم، ولی جواب نگرفتیم، به آنها مسئولیت بچه‌های کوچکتر را دادیم، باز جواب نگرفتیم، ولی از طریق ورزش موفق شدیم. در این

ورزشگاه ۳ تیم فوتبال داریم، یک تیم مخصوص جوانان به نام یارا و ۲ تیم خردسالان و نوجوانان را تشکیل داده‌ایم و حدود ۷۰ تا ۸۰ بچه را تحت پوشش فعالیت ورزش قرار داده‌ایم.»

ادامه گفت‌وگو را با محمدحسین علیمردانی پی می‌گیرم. او می‌گوید: «در آغاز کارمان را در زمین خاکی مقابل پارک خواجهی کرمانی شروع کردیم. با موافقت شهرداری منطقه ۱۲ تهران توانستیم این زمین چمن را برای بچه‌ها کرایه کنیم و در سه روزه نونهالان و نوجوانان و جوانان مشغول فعالیت شویم. ما همچنین در مسابقات دست دوی جوانان حضور داشتیم و توانستیم رتبه خوبی هم کسب کنیم و با آماده شدن سالن‌های سرپوشیده می‌توانیم تعداد بیشتری از بچه‌ها را به فعالیت‌های ورزشی دعوت کنیم. البته به دلیل آماده نبودن سالن‌های سرپوشیده، هنوز نتوانسته‌ایم برای دختران برنامه ورزشی تدارک ببینیم.»

آیا برای دختران نیز برنامه‌های ورزشی دارید؟

خیر، به محض آماده شدن این سالن‌ها، برای دختران نیز برنامه ورزشی که نیاز مبرمی هم به آن دارند، گذاشته خواهد شد. علیمردانی اضافه می‌کند، شهرداری منطقه ۱۲ با ما همکاری خوبی داشته ولی سازمان تربیت بدنی با ما همکاری لازم را به عمل نیاورد.

علیمردانی از تأثیر ورزش بر روحیه بچه‌ها می‌گوید: «در اینجا بچه‌هایی داشتیم که بزهکار بودند و کمترین صحبتی که می‌توانستند با هم داشته باشند، دعوا و گفتن حرف‌های رکیک بود. ولی الآن دوستی و صمیمیت بین آنها حاکم است و توانستیم بچه‌های سرکشی را که در بین این بچه‌ها وجود داشتند دچار تغییر و تحول کنیم، که از این بابت بسیار خوشحالیم.»

مجید بی‌خیری که تازه دیپلم گرفته و در حال آماده شدن برای کنکور سال ۱۳۸۱ است، مربی تیم نونهالان و نوجوانان است از روند فعالیت بچه‌ها بسیار راضی است. از او می‌پرسم چه مشکلاتی دارید، می‌گوید: «بیشتر به کمک‌های

مردمی نیازمندیم (و امیدوارانه می‌گوید) درست می‌شود، همه چیز درست می‌شود.

بچه‌ها را با مربیان‌شان تنها می‌گذارم و گفته مجید بی‌خیری در ذهنم تکرار می‌شود؛ نه یک بار که در تمام طول راه... او که ۱۸ ماه است با این بچه‌ها کار می‌کند و با وجود سن کمش معتقد است که درست می‌شود و نگاهش سرشار از امید و سازندگی است.

به طرف مسجد کنار زمین چمن این مجموعه می‌روم، خانم جوانی مشغول تدریس به بچه‌هاست، از او سؤال می‌کنم «آیا نسبت به نتیجه کارت، امیدواری؟» خانم جقه در جوابم می‌گوید: بسیار امیدوارم، در آغاز کار این بچه‌ها کاری جز دعوا با هم نداشتند، ولی الان روابط آنها روز به روز با هم بهتر شده، هفت ÷ پیش دو تا از شاگردانم با هم دعوایشان شده بود، ناگهان یکی از آنها پیش من آمد و گفت: «خانم به من یک بیسکویت بده تا با آن دوستی بخرم.» به او یک عدد بیسکویت دادم و او هم آن بیسکویت را به دوستش داد و گفت: «بیا با هم دوست باشیم، بیا برای هم یک قصه از دوستی بگوییم و با هم آستی کردند.»

نسترن حسینی، دختر ۱۵ ساله‌ای است که او هم هر صبح جمعه به این مکان برای کمک می‌آید تا به این بچه‌ها درس بدهد. از او می‌پرسم: «شما به بچه‌ها چه آموزش می‌دهید؟»

می‌گوید: «آموزش الفبا، از او می‌پرسم: «از کاری که می‌کنی راضی هستی؟» و او می‌گوید: «قبلاً که این بچه‌ها را در خیابان می‌دیدم، فکر می‌کردم که هیچ کاری نمی‌توانم برایشان انجام دهم، ولی الان که آموزش الفبا را با تعدادی از آنها شروع کرده‌ام، وجدانم راحت است که حداقل برای یک عده از آنها می‌توانم کاری انجام دهم، و در آینده، اگر شرایطش باشد، دوست دارم این کار را ادامه دهم. از وقتی که به اینجا می‌آیم، نگاهم به زندگی و همه چیز عوض شده.»

اینها روزه‌های امیدی است که با کار و تلاش این انسان‌های بی‌ادعا و گمنام به دست آمده و این نهال کوچک روزی به درخت تناوری مبدل خواهد شد که من و تو و همه این بچه‌های بی‌گناه و معصوم در سایه آن به راحتی خواهیم زیست.

نکته آخر

اگر باور داشته باشیم که از طریق سازمان‌های غیردولتی، کمک به بسترسازی‌های فرهنگی از طریق جلب مشارکت جوانان، زنان و مردان و یکایک مردم به آسانی امکان‌پذیر می‌گردد و از این طریق روحیه مشارکت و مسئولیت‌پذیری در افراد یک جامعه را بهتر می‌توان برنامه‌ریزی کرد و نیز تقویت روحیه همدلی و همگرایی از سلیقه‌های فکری متفاوت از طریق کار بر روی فرهنگ برجسته‌نمایی مشترکات و ایجاد هم‌اندیشی و هم‌گرایی‌های فکری را از طریق این نهاد مدنی می‌توان پی‌گیری کرد.

همچنین مابرای مهار بحران‌های اجتماعی و فرهنگی نیاز به هم‌اندیشی با تکیه بر وجوه مشترک خود داریم.

در حال حاضر جامعه ما با معضلاتی درگیر است که به‌ظاهر گره کوری هستند که باز نشدنی به نظر می‌رسند، مانند بچه‌های خیابانی، زنان خیابانی، آمار بالای خودکشی، آمار بالای خودسوزی زنان در برخی استان‌ها، سرکش شدن جوانان، مهاجرت سرسام‌آور روستاییان به شهرها، حاشیه‌نشینی و هزاران مشکل دیگر.

باید به یاد داشته باشیم که این معضلات فقط با مشارکت مردمی در قالب سازمان‌های غیردولتی حل شود. این سازمان‌ها همچون اهرم‌هایی پشتیبان به کمک دولت می‌آیند و بار سنگینی را از دوش نهادهای دولتی و نیز این یاری‌خواهان گمنام و خاموش برمی‌دارند.

چنان که در کشورهای توسعه یافته و حتی توسعه نیافته‌ای چون پاکستان و بنگلادش بسیار قابل توجه و حائز اهمیت است که این کشورها برای حل

بحران‌های فرهنگی، اجتماعی و حتی بهداشتی، راهی جز تقویت NGOها نیافتند.

اینان از طریق جلب مشارکت عمومی و توانمندسازی مشارکت مردمی، با دانش خاص خود، مشارکت آحاد جامعه خویش را ساماندهی می‌کنند و آنها را به سمت یک سیستم قوی و مردمی سوق می‌دهند و معضل بچه‌های خیابانی از این قضایا مستثنا نیست.

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "صدراع زن" به تبرستان زنان، سرپرست سه میلیون خانوار*

مطلب زیر گزارشی است از همایش زنان سرپرست خانوار و مشکلات آنان که در آبان‌ماه سال ۱۳۶۸ برگزار شده و به مشکلات این بخش از زنان با نگاهی کارشناسانه نگریسته است.

از مسائل و مشکلاتی که گروهی از زنان جامعه ما، به‌ویژه در این دو دهه اخیر با آن روبه‌رو بوده‌اند، افتادن نابهنگام وظیفه سرپرستی خانوار بر دوش آنان است. اوج مشکل زمانی است که این زنان از قبل تصور چنین وضعیتی را نداشته، آموزشی برای رویارویی با چنین شرایطی ندیده و بدون کسب مهارت‌های لازم برای اداره زندگی خود و خانوار مجبور به پذیرش شرایط تحمیلی می‌شوند. در نتیجه پذیرفتن ناگهانی چنین مسئولیتی، یعنی سرپرستی یک خانواده، خصوصاً برای زنان بی‌سواد و کم‌سواد، پیامدهای منفی بسیار هم برای خود آنان و هم برای جامعه به دنبال خواهد داشت. در حال حاضر، سه میلیون خانوار تحت سرپرستی زنان در ایران وجود دارد که بیشتر آنها، بالای ۵۰ سال سن دارند.

* این گزارش در روز ۲۵ آبان سال ۷۸ در هفته‌نامه پیام هاجر به چاپ رسیده است.

اولین گروه زنان سرپرست خانوار را زنان مطلّقه تشکیل می‌دهند. در کشور ما از هر شش ازدواج یکی به طلاق منجر می‌شود.

گروه دیگر، بیوه‌های جنگ هشت ساله می‌باشند.

گروهی نیز از زنانی هستند که شوهرانشان از کار افتاده و بیمارند و گروه آخر زنانی که دارای شوهرانی بزهکار، لایبالی و مجرم می‌باشند.

از مشکلات عمده این زنان، نداشتن فرصت شغلی است. برابر سرشماری‌های سال ۷۵ فقط ۱۵/۵٪ از زنان سرپرست خانوار، شاغل‌اند.

یکی دیگر از مشکلات این زنان، وضعیت تعریف نشده موقعیت و جایگاه آنان در قانون است. مشکلات فرهنگی و عاطفی این زنان و فرزندانشان و نگرش منفی جامعه نسبت به آنان از دیگر مسائل مهم این قشر آسیب دیده می‌باشند.

دکتر شیرازی - اولین روان‌پزشکی که در سمینار «زنان سرپرست خانوار» به ایراد سخنرانی پرداخت - درباره «تفاوت‌های رفتاری بین زنان و مردان» چنین گفت: «زنان در شرایط استرس بیشتری نسبت به مردان قرار دارند، ولی مقابله‌های بهتری از خود نشان می‌دهند. یادگیری زبان و مهارت‌های کلامی در زنان بیشتر است. مردان هنگام مدیریت، رسمی‌تر و قاطع‌تر مدیریت می‌نمایند، ولی زنان بیشتر از مردان تقسیم کار و تقسیم قدرت می‌کنند. فرسودگی کارمندانی که مدیران آنها، زنان بوده‌اند، کمتر از کارمندانی با مدیران مرد بوده است. ولی آنچه که زنان بسیار با آن مواجه هستند، عدم آموزش در زمینه‌های مختلف می‌باشد که فرصت‌های اجتماعی را از آنان گرفته است.»

دکتر بوالهیری که مقاله‌ای در زمینه خدمات مشاوره‌ای برای زنان سرپرست خانوار ارائه داده بود، گفت: «افسردگی در زنان سه برابر مردان اعلام شده است. باید بدانیم که هرچه طبقه اقتصادی پایین‌تر و زیر خط فقر باشد، افسردگی بیشتر است. هر چه زن تنها باشد (طلاق گرفته، شوهر مرده، ازدواج نکرده) افسردگی بیشتر خواهد بود.

زمانی که زنی ایمن نیست، احساس می‌کند سرپناه ندارد، بچه‌اش تأمین نیست، بیکار است، دچار استرس‌های مزمن می‌شود که بدتر از استرس‌های حاد است (تنها استرس‌های حاد نیست که نیاز به درمان دارد) و بالاخره زمانی که زنی احساس می‌کند در معرض سوء استفاده عاطفی جنسی می‌باشد؛ که یک بحث جدی است، میزان خودکشی بالاتر می‌رود و قدرت مقاومت نهایی پایین می‌آید.

حال سؤال من این است که چه کسی مسوول رسیدگی به زنی است که بی‌سرپرست شده و نیز دچار افسردگی گردیده است؟ بنده عمیقاً معتقدم که به مراکز حمایتی و مشاوره‌ای گسترده‌ای نیاز داریم. آنچه که من بسیار ضروری می‌دانم، حضور روان‌پزشک در کنار این زنان است. ما به یک شبکه حمایتی نیاز داریم که وجود این شبکه به قانون احتیاج دارد و اگر قانونی هم وجود داشت، در این ۲۰ ساله آن را شکسته‌ایم و شبکه مددکاری را نابود کرده‌ایم. اگر زنی از کرمان مراجعه کند، من هیچ شبکه مددکاری در شهر او نمی‌شناسم که او را ارجاع دهم. برای تأسیس این مراکز مشاوره، به قانون احتیاج داریم. من با مطالعه‌ای که روی عده‌ای از زنان در روستاهای میبد، یزد، صومعه‌سرا، مرودشت و خراسان داشتم، دیدم که ۲۵٪ این زنان دچار افسردگی هستند و نیاز به درمان دارند.»

سخنران دیگر، آقای اصغر کیهان‌نیا وکیل دادگستری بود که در مورد بیمه «زنان خودسرپرست»، صحبت کرد. ایشان پس از ارائه توضیح و مثال‌های فراوان در مورد بسیاری از طلاق‌هایی که براساس تغییر ذائقه مردان اتفاق می‌افتد و ریشه در هوسرانی عده‌ای از مردان دارد، به طرح «بیمه زنان» پرداخت. وی گفت: «در حال حاضر، گرفتن مهریه و اجرت‌المثل در محاکم قضایی بسیار دشوار است و مردان نهایت سعی خود را در عدم پرداخت آن می‌کنند. چه خوب است که مقرراتی وضع کنیم تا مردان از آغاز ازدواج، زنان خود را بیمه کنند. اگر زندگی مشترک، با مرگ شوهر، یا طلاق یا بیماری

همسر روبه‌رو شد، بیمه هزینه این قشر از زنان و فرزندان را متقبل شود، تا شاهد زنان و کودکان آواره و بی‌سرپناه نباشیم.» دومین پیشنهاد آقای کیهانیان این بود که مقرر شود مرد بخشی از حقوق خود را از آغاز ازدواج (جدا از نفقه) به همسر خود اختصاص دهد و زن این پول را هر طور که صلاح می‌داند، به عنوان سرمایه برای خود پس‌انداز کند.

مهمین‌دخت داودی، معاون مجتمع قضایی خانواده، در مورد مجوز دادگاه برای اشتغال زنان بدسرپرست چنین گفت: «قوانین ما، در مورد اشتغال زنانی که دارای همسرانی بزه‌کار و لایق نیستند، چه وضعیتی را پیش‌بینی کرده است؟ آیا این شوهران می‌توانند مانع کار و اشتغال زنان خود شوند؟ در ماده ۱۱۱۸ قانون خانواده، آمده است که مرد می‌تواند زن را از حرفه و کار که برخلاف مصالح خانواده و مرد باشد، باز دارد.

در جریان اختلافات خانوادگی، مردان از روی لجبازی در محل کار زنان برای آنان ایجاد مزاحمت می‌کنند. مردان به راحتی از دادگاه مجوز می‌گیرند که از اشتغال زنانشان جلوگیری کنند، ولی زن نمی‌تواند به دادگاه مراجعه کرده و مجوز اشتغال بگیرد، چرا که این موضوع در قانون پیش‌بینی نشده است!

البته زنان هنگام ازدواج می‌توانند اشتغال را جزو شرایط ضمن عقد قرار دهند، اما آنچه که مهم است، دختران هنگام ازدواج به این مسائل آگاه نیستند. در نتیجه درخواست می‌شود که اجازه اشتغال از طرف دادگاه به این زنان داده شود تا این قشر از زنان بتوانند دارای شغل و زندگی آبرومندانه‌ای باشند.» در میزگرد پایانی سمینار نیز مطرح شد که بسیاری از دشواری‌های زنان و مردان، ناشی از آماده نبودن این افراد برای روزهای دشوار است. «تواناسازی زنان» خود نوعی بیمه کردن آنان می‌باشد.

دکتر شکوفه رادفر که جوان‌ترین پزشک حاضر در سمینار بود، گفت: «آماده‌سازی زنانی که ناگهان با بحران روبه‌رو می‌شوند، باید از سنین کودکی شروع شود تا جامعه از پیامدهای منفی این بحران‌ها دچار صدمه نشود.

ما می‌دانیم که برای شکستن عینیت‌های نادرست جامعه، باید ذهنیت‌ها و نگرش‌های غلط ما ترک بردارد و برگزاری این همایش‌ها چنین نقشی را ایفا می‌کند.

این همایش که به همت خانم دکتر فروزان و دیگر همکارانش برگزار شد، گامی مثبت برای شناسایی مشکلات بی‌شمار زنان سرپرست خانوار بود. باشد که با تغییر نوع نگاه و اندیشه نسبت به این قشر آسیب‌پذیر، شاهد حل مشکلات اقتصادی، حقوقی و فرهنگی این عزیزان باشیم.

پیشکش "صراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تیرستان
www.tabarestan.info

